



1915001  
1.

University Library  
Aligarh  
SUBHANULLAH COLLECTION

لورڈ بر



محمد سبحان اللہ



ما شاء الله لا قوة الا بالله العلي العظيم

احمد سب العالمين كنه اشاي معجز نماي مری و معنوی سب

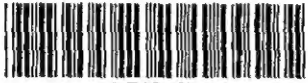


حسب الارشاد حضور نبی کجور بدار الزیات مصطفی آباد

در مطبع حسینی ملقب بر رئیس المطابع جلوسه ظهور



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13369

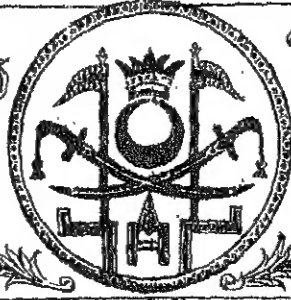
بسم الله الرحمن الرحيم

اگر شاه معنی جلوه فروش محفل کده ظهور شود  
 و روح حیوانی بقتالب الفاظ رود و پرور گویان  
 صناعین بهر صفت شهودش امان بیابند و عصمتیان  
 فحاشای بی محاسبانه پرده از رخ شایند و مکرر  
 حکیم کرد و لای کتابت فهم و ذهن سطر  
 از نیستی هستی شتاب و فکر فلاطون از دار و گیر و

۸۹۱۰۵۸۴  
 خ ۱۱ شهریور  
 ۱۳۳۴۹



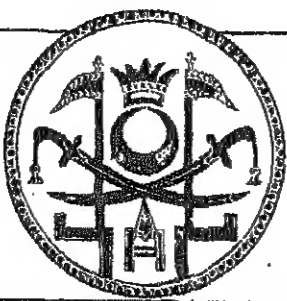
طبع مشکوٰه از عالم کتب کاه و کتب  
 خانه و منزل کاه زلالی به به خجسته  
 کتب کام آنک به غل پر و خوش  
 بعد از آنک به غل پر و خوش  
 خانه خود کوه و دامن ران به باغ و باغ  
 ۲  
 طریق شفق مندر ما و منجون  
 خواج شیره از کس ندانست  
 آن پارک جاست + انقدر دست  
 بابک جری آید + وزیر دارالخبره  
 در بهانه کورست



رمانی یابدنی شایسته تصلف دوان آمده بر دست  
 حق پرست معنی نکارم بیت ایسان تازه مانا  
 و از حیف باد جلدی نشاتم بمنکستان  
 برقص در سب که قلم موزون قاتلم شایسته  
 مانطور ازلی ست و دوات عسبرین ششم  
 در یکش میستان و تدرت لم نری پرنیایان  
 رفرو حد تم بمن عالم علل کثرت من عیون شرابان  
 بو الفضول را کلاک محبت نمایم روکش عصای سنی  
 و کور سوادان تیره درون را خشنده اورق  
 شرم چندین بدیضیا داود ناطقه ام بابل  
 سدره هم آنک بنگره قارم با طور بینام سنگ

۱۰۰ فصلت یعنی لاف زدن و لاف زدن  
 ۱۰۱ باد خلدی خلدی ایلام شد و خلدی  
 نام مقامی است که شراب آنجا خوب است  
 قاتانی یعنی ۱۳ نسخه مطبوعه طهران می آید  
 ققن باد های خلدی کشتی اصل در کشتی  
 و ساغر مطبوعه در نشان و نیز قصبه که  
 و شایسته معده شاه غازی و شایسته  
 ۳۰  
 چگونه باید پیر و پیرا چه باشد از می پیری  
 می نگرید و دیگر توانی آن خاد و خیر  
 و اشال آن است ۳۰ در یکا  
 شکر بخور که پیر است شود ۱۱۰۰





از شور و فضا ختم ز غمخسری بزاویه یک در مقعر<sup>۹۲</sup> از زور بلا غم سلی<sup>۹۳</sup> بشا<sup>۹۴</sup>رستان  
یستی تا<sup>۹۵</sup>ل مشاطه اولین مصرع زلف حوریان را با ستغازه مضمون<sup>۹۶</sup> لربانی  
سطورم موزون ساخته و مندوی سرکش خال را از عدم تنگاب  
صحائف نوخیزم بجوشه تنگنای دهن انداخته و در فیانی خیال<sup>۹۷</sup>  
شایان کرم کرده راه از انوار طبع اشراقیان روشن نگاه عقل<sup>۹۸</sup>  
نویاز دبستان همه دانی من بلبل قدس از ته دل محوریره<sup>۹۹</sup> خزان<sup>۱۰۰</sup>  
هر چه اراده قضاست همه در دلم کنون<sup>۱۰۱</sup> بهر آنچه در رای من هست همه بصواب  
مقرون<sup>۱۰۲</sup> اگر عکس نمکنیم بد ریافت رخسار<sup>۱۰۳</sup> اگر روانی عبارت<sup>۱۰۴</sup> تم ناکام<sup>۱۰۵</sup>  
ز قاطعینش سیرق و باد پیوند و از اخلاص<sup>۱۰۶</sup> تم بدی<sup>۱۰۷</sup> نظری از<sup>۱۰۸</sup> شاکر<sup>۱۰۹</sup>  
نظری بدی<sup>۱۱۰</sup> علم کلام<sup>۱۱۱</sup> جنبش ز بانم حاصل فن<sup>۱۱۲</sup> منطق از ناطقت<sup>۱۱۳</sup> ام کامل<sup>۱۱۴</sup>  
اسرار لوح مبین در سینه ام دفین<sup>۱۱۵</sup> نذب سوفسطا<sup>۱۱۶</sup> بحضورم و همی نیست<sup>۱۱۷</sup>  
و تصانیف قسطا<sup>۱۱۸</sup> در نظم<sup>۱۱۹</sup> م سخنی باندازه خویش صغیر<sup>۱۲۰</sup> خاصه ام نغمه دلربا<sup>۱۲۱</sup>  
صیر کلام ترانه کنیسا<sup>۱۲۲</sup> آب کرد در کاسه ام ریزد شیر کرد و خاک کرد بر<sup>۱۲۳</sup> انتم<sup>۱۲۴</sup> کسیر<sup>۱۲۵</sup>

۱. ز غم غری بنیت است بزغم و غم و غم  
 ۲. ز غم غری بنیت است بزغم و غم و غم  
 ۳. ز غم غری بنیت است بزغم و غم و غم  
 ۴. ز غم غری بنیت است بزغم و غم و غم  
 ۵. ز غم غری بنیت است بزغم و غم و غم  
 ۶. ز غم غری بنیت است بزغم و غم و غم  
 ۷. ز غم غری بنیت است بزغم و غم و غم  
 ۸. ز غم غری بنیت است بزغم و غم و غم  
 ۹. ز غم غری بنیت است بزغم و غم و غم  
 ۱۰. ز غم غری بنیت است بزغم و غم و غم

حرف نظر است گفتن و بچیدن آن و اگر کشید  
 در نغمه که آنرا تحریر گویند از اجزاء  
 در دست و باد پیوسته و چون قیاس  
 از قیاس است گفتن زفا و کجایه  
 و این سخن بچسبیده از نظایر  
 سو فسطا بالضم حکمت  
 مد و دین



قدیمی صحر از دم عرصه جهان از کل ولله محو گشت + نشی در بحر اندر  
 زمین و آسمان از غنچه پیا پیا اشاره ای روی من سوال دل را جواب شای  
 نظر لطف من فیض نیردان را دلیل کافی بکوی فلک بخت نیک تفکر بیا  
 که انجم بناخن تدبیر کشایم دروغن از الماس برآرم تخم در سنگ گام  
 از زور بازوی سخن بازوی بالغ نطفه ان بسته ام و از شیرین کلامی  
 در کلوئی منکران شکسته + لکن از اعجاز سخنم کو یا احوال بخت ایتم  
 تحریرم سواد + تقریرم دولت حد داد + کلامم از خطا بترانه ختام  
 از نقصان محراب شرم سلک کوه + نظم عمل احمر + از کلیریت قلم نور سیر  
 از قطره مدام جویشیز و من صبح نور و روزم غنیمت جل از من بخت  
 سحاب کوه بار بدم + عالمی از شعله ام تر زبان + اگر دعوی انا و لا غیر می  
 گرایا که زبان خود را بجزورم بیا افکند + اگر بهر الملک معنی کوس بختی  
 کتاب اینک رو بریم دم زند اگر بهر سخن نیم خاتم + اگر ناموس که بر خویم لایق انم حق  
 منم آن حسیان کز مدد طبع سلیم      نبرد منطقه نام سخنم بی عظیم

۱۰۰ بار باری کلید چوب است  
 ۱۰۰ آینه است از جباریم  
 ۱۰۰ قافیه است که در قفسه چوب است  
 ۱۰۰ شکسته رونق از رنگ و بسته با قافیه  
 ۱۰۰ حرف انگار در کافیه است  
 ۱۰۰ میرزا جلاله در پیا پیا جهان است  
 ۵ ناخوش حرف انگار در کافیه است  
 ۱۰۰ شکسته "م" گویند در کافیه است  
 ۱۰۰ باغ کاشیده محقق کوه است  
 ۱۰۰ شامه "ا" در کافیه است  
 ۱۰۰ زبان را بیا بیا انگشتان  
 ۱۰۰ بعضی نغمه های ناشایسته بر زبان  
 از اهل زبان تحقیق پیوسته



منم آن مایه فطرت که گرانصاف بود	با وجودم تو نخواست باندیشه فهم
منم آن بحر لبالب زمعانی که بود	قطره آب ز شر منم چشم چشم
که بیاد منم عود بر آتش باشد	حشر اموات شود هر طرف از ششم
از حجاب منم بکه عرق داد بر	صوت شیشه بر آور و زلال منم
غنچه از نسبت سحبان بسجین عار	که کرم طر ز سخن باد صبا را تعلیم
فوج فوج ست معانی بدلم در	مچو مرغان اولی آغوش در باغ نعیم

سکندر خیا لم صاحبقران چار حد شیواییانی ست + دارای طبعم  
 او ز ناک آرای قایم سخن دانی + ما چه علم طوبی پرچم خانه علم تا منم سرچ <sup>بجه</sup> سرچ <sup>بجه</sup> سرچ  
 شرفه چترها آشیان کلک جهانگیرم از فلک شیخ <sup>بجه</sup> کمان چون نور نگاه در گذشت  
 عند لب شوخ زبان دهنم بر یاض عدیم المثالی بلب <sup>بجه</sup> صغیر <sup>بجه</sup> طغنه <sup>بجه</sup> حیو  
 افکارم چون انوار اسلام عالمگیرم <sup>بجه</sup> سروران <sup>بجه</sup> معنی <sup>بجه</sup> زمین <sup>بجه</sup> سر بر خطه <sup>بجه</sup> مانم <sup>بجه</sup> نما  
 و تهنان ناوردگاه قیل و قال بر صنایع من در داده <sup>بجه</sup> پیکر آدم  
 و قالب پاکم از یک آب و گل الا و از خبت بدر شد <sup>بجه</sup> و من <sup>بجه</sup> بستان <sup>بجه</sup> سر

۱۰ مائدهای کدازند چه ماندن بجای گذشت  
 ۱۱ از نواد الصاد  
 ۱۲ از بیکر اول و غنائی و سکونان  
 ۱۳ در دل ایستاده یعنی اندویش و سکون  
 ۱۴ از بیکر اول و غنائی و سکونان  
 ۱۵ از بیکر اول و غنائی و سکونان  
 ۱۶ از بیکر اول و غنائی و سکونان  
 ۱۷ از بیکر اول و غنائی و سکونان  
 ۱۸ از بیکر اول و غنائی و سکونان  
 ۱۹ از بیکر اول و غنائی و سکونان  
 ۲۰ از بیکر اول و غنائی و سکونان



سخن سرائی داخل سنگام فکرت سرشار قطره از قلم محنت  
گوشت در وقت ترصیع معانی شبه از دستم رفت مهر انور  
از تغییر خواهم نفسم دادوی طرز دلربائی آموخته از خاک پایم صد خور  
مخمر چهره بفرخته اگر کور سوادان برین چشکی زینت نبرد  
و شب پره چشمان بر تقدوم خیره نکامی افکند منکر روز روشن  
نسکه با جانانه نازک ادای توحید شباروزی عیاشم از شام بحر  
چه بیم منکه مقری مصحف حمد الهی باشم کور مقری را برین تقدیم  
داوری که ستانه دوی مخمر خرامان آیات و صفاتش حیرتبان  
کن فکان را از غفلت بیخ و تهلیل ملل سدره شال چه پنج و غدی  
ساخته و دایه عالم پرور حش اطفال عباد ده رخ ریاحین را باوان  
ز کار نک لکم شیده بهمواره مرصع نفال و نبات در آغوش مرصعه خرم  
دشت و مرعزار انداخته نقطه زبان در نون کام و دهمان کد  
کاک کور نکارت درت اوست و مده فکر بر مخنه اسرار دل کشیده

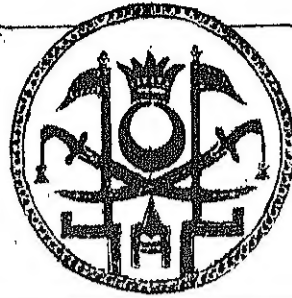
۱ زنده زنده اول صفحه حال است از روز  
۲ وانی مرکب از زن یعنی عورت و اندک حرف  
۳ راجع است ۴ به خیره نکامی بای عیول  
۵ یعنی نگاه شوخی است ۶ کور مقری  
۷ مثال  
۸ یعنی کور سوادان  
۹ شمایا کور سوادان  
۱۰ یعنی کور سوادان  
۱۱ بجا به بابا  
۱۲ نام کشیدن عبارت از آنکه عیبه  
۱۳ و شک و پسند سوخته و باور و نیل اینچه  
۱۴ به هر دو اطفال غنی کشند بصورت نام چنانچه  
۱۵ زنده انوری به مخمر چون الف نذر  
۱۶ کشتی ازین قوشش نام  
۱۷ مثال کتاب بکامی است بهترین  
۱۸ زرد و خوشبوی از نیمی الارب





خانه عنبر بارندرت او رفرو حدتش با همه موجودات چون لفظ و سنی بهم پییده  
 و رنگ نیکیش با همه کائنات مانند عرض و جوهر بهم پییده در فیانی قدس <sup>اعظم</sup> عظم  
 جهان آفریده و در وسعت کده جلالتش هفت چتر زمر و گون پره طغرا

ز می لطف سازنده آب خاک	برقص آور سبز طاوس تا که
مقام آفتابین جستان می	ترنم شای کره زارینه
بلندی ده شیشه لعل کار	موانی گن ابریا قوت بار
سواخواه سید اب جوی رحیق	خبر کید ستای آب عقیق
فونکار واژ و نه بزم سپهر	نخون پر کن ساغر ماه و سر
بهر سوران ساز سرخابی	بیگانه شد ار طاوس فی
قدح های کلبن ز میخانه اش	عرقای شبنم ز میخانه اش
بصناعی چهره مخمخانه ساز	بجلاکاری حسن میانه ساز
خدای که ساقی و جام شراب	ز بهر بیداده دام آفتاب
ز تر دوستی او شده گل نشانی	بینای کردون حسن کجشان



زقانون او شیشه موزون شده	می نغمه لیلی و محنون شده
چه لاله چه نرگس چه زنبق چه گل	از نوشته پیمانه پر و ازل
بدوش آسمان خرقه از بگردا	که در وجد او بریزش کشت
نه تنها دو پیمانه قصه از	فلک را پیمانه قصه از
بیک جرعه فیض او در بهار	مخند آب سستی جد جویا
از و تاک در باغ منماید	نخال خطاب ز مرد شهری
سه نوچو از قدرش یافت جام	سجک ز ذبیل سپه ستام
بر عنان زرین می زردد	که ز دست باشند چون کتیاف

جنداشانشناسی که از نیم کلمه معظمه کن طبقات عوالم مختلف الارکان  
 و قطعات بسایط زمین و آسمان را بریاضین کجکلاه موجودات و شقایق  
 نافه شمیم کائنات عطر سینه نوخیز نموده و وجات حدیث و بوارق احد  
 از نقاب ملل و سحاب علل مویدا ساخته صبد اقیایه کریمه و ان من شیء الا  
 بیهیم بحمد الله عانه ممکنات و مفردات را بخلعت فائده انا و تحمید مخلص کردا

۱۵۰ دو پیمانه پیمانه پیمانه  
 ۱۵۰ نخال خطابی کاسیاب  
 ۱۵۰ وجات جمع و جبهت و جبهه  
 ۱۵۰ جرعه سستی و دو موضع بالایی  
 ۱۵۰ از کتیاف باده باشت  
 ۱۵۰ بوارق جمع از کتیاف  
 ۱۵۰ دکان  
 ۱۵۰ الیچ بکده ترجمه و نیست  
 ۱۵۰ این آیه در سوره نمل  
 ۱۵۰ الذی اسری و افعست  
 ۱۵۰ انما کلفت انفسی الالباب



خصوصاً زمره صاحبیه انسان را که حسب فحوائی اتی جاعل فی الاعمین  
 خلیفه طغراکش پروانچه نظام همام و او زناک نشین بارگاه تقدس  
 احترام است بواسطه خمر و رنجهاد و نطق پرده کثایر فحوش موجودات و  
 اعظم محسوسات تفوقی و ترجیحی که است مندرج موده تا بکشف الرموز ایست  
 حکمت و رفع استعاره چو کنی مخلوقات پرداخته در بستان عبودیت اچا  
 چه تیل شکر شکر در طب اللسان مانده چه بد و خدین عجائب و بدیع و  
 اینهمه نوادر و صنایع صرف برای اظهار صفات کمالیه و افشای رموز جمالیه  
 و زینت سبب مستحب که امست و معلول علت را چه نام پس انسان باید که  
 غائی وجود و پیدائی در یافته طوطی نفس ناطقه را بشکرستان حضرت  
 خداوند حقیقی و مجازی طیاره و شکستین خاطر را بر حق ریخانی اذکار بجانی چون  
 بدستان جانی سرشار سازد و میهات میهات این چه زار خاسته او کن الم  
 هرزه در آئی از پیچیز خطا کار بو الفضول و از انبی جاد خوان مکتب غلوه و مبدل  
 که در آزمون گاه ازل به آزمایش اول قفای خورده از پای افاد و ازین حدیث

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

سرافخ بینی بر آید  
خانواده شکرش شود و شکوای  
دین فدا بایستی که بکار سیرود  
بروینتین و ت در بدو  
آمین تباری نوافانی نوشت  
از عجب عجب  
سنی بد آمدن ۱۱  
۱۰  
۱۱



به سرای شیولانی حاجرانه رخ نهاد و چه سیکشاید آری جای که کجور غازکن  
و حکم یعنی سلطان الرسل و هادی السبل صلی الله علیه و آله اوصاف و نظم مفتاح زبان  
بمشادن پرتفل تحاشد و انکار جنبش در آورده و بایچا رکمان را چه یار که کند  
مختوم اوصاف بی انتها و کج خانه توحید ازل آغاز و ابد انتها کو هر قصودی  
بجفت آریم و جوهری لرزه بر اندام اندیشه را به تنظیم در رخسار مدیج انبیا و سحاح حقیقت  
بر کاریم خبر اینکه از جور بوالهوسی و لب در پروازی به غلی قاپوی عجز و تصور نیاورده  
در پی تسخیر قید سخن که تفرخا و رخسار خدایو خیال نمرودان و سقوط الراس طبع  
نخسته نازک پسندان است جد و جدی کاریم شاید که از ناکستی مضوع  
صانع اشیا ز بانم غیرت ده اعجاز میسجابل مصر صخره صفاشته ابوالشیر شال  
منهم مسجود سکان عرش و فرش کرده باشند باشم عزیزین سخن شاید سیت که خبر  
قیصریه فارغالی به تمنای وصالش فرهاد و صفت نقد جان شیرین باخته اند  
و غنقا شالان قاف آسوده حالی با وج رفیع طلبش پروانه شال سپهر آینه  
به سیت که پیش شکسته جعدان سطور برینج و الم چون علم عباس بیان بجز

۱۵ پیوندانی غسوب پیوندی کے  
۵۲

۱۵ پیولانی غسولہ  
۱۴ کرادہ ہر شے بہت دور  
۱۳ ان چلتی تھیں

کرامت و جلال  
تجلی بی شائبه  
سویان مانند ماه

کمیسیون است فارسیان مانند تاش  
تجارت بینجیو است

کیمیست فابریک  
آرسلش تیجی کیمیا  
تتتا و ساضا

که احساس می‌کنی کتاب  
از خود و از این قضیه  
من قانع نیستم

پہلے گروہ دارین قبیلہ سے  
مصر سے ملے قادیان

پہلے سے موجود  
کتاب فی النفاہیں  
وہابی خاری دربار

۱۱

عمر بن الخطاب

جنوبی قادیان میں افغان بلچائی کی کاشت

از بهار غم و ملای قیام بود و بیا نیست  
از چادرش

از چادر شربت ۵۰۰ قهقر

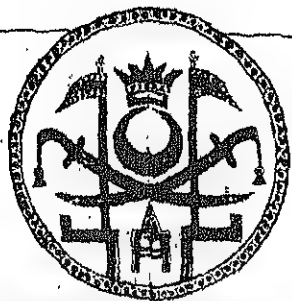
قاف  
از کشف  
قد بر بنی  
مسقط الرأس

قاف مرسوم و طابعه  
مسقط الکبریٰ بالفتح و

کدنی الطرح ۵۶

کتابخانه المصاحف ۵۶

[illegible]



علم شسته و از میر آیدش صبر بران کشیده قاست قلم بساط خنجر احمق شن  
وینم را میجو آشوب محشر بحیر نوشته چون دوات مشکین سواد برای حد  
خاک نشین کرده بدین رو با چشم سیه ست لیلی بچشمی میسازد و نیزه  
از ازل بساط بوسی سخن را پسندیده بالای تخت خدائی بر تخت حلین  
مدا و اگر بر کاشش ندو و بسید روزی گرفتار شود و کاغذ اگر پانزده  
پاسا ده لوحی نمکناز و زمره بیانی از ان شکار بسته که برنگ طوطی محو  
تخلیم نیست و لعل پیکانی ازین به خنجر است که شال میل سحر کم تر نم شود  
که از سخن مندر و غی ندارد و سنونک است کل چون از و بهره نداشته که چاک  
انکه و الله سخن پیکر زبان نسجد لال است انکه در کمال سخنوری سخن خواب خیال برده  
چون فر عشق بد لهما پنهان بکار خاموشیت باشتاقان اسرار نرمان افروز  
نشان بی نشان تیرین ثبات از عدم و وجودش فرق مرک و حیات  
جلوه موش رایش منظم بر ریاض رونق گری سواد حروف شب بروج خاتم  
مازی و درجی بیت المصمور عقل بعاصدت معمار اورش خار اساس و شام

۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

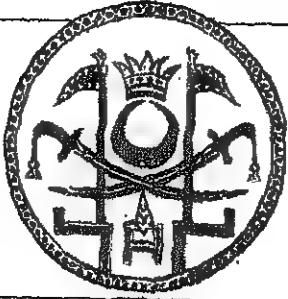




کتابخانه مجلس شورای ملی  
پایه نخستین است که کتابت قافیه‌ها  
و کتب اول آمده است یعنی نوی نوی از دیباچه  
بیاد از برهان

عریان مضامین به اکسون پوشانی الفاظش عنبر باطن طغریا

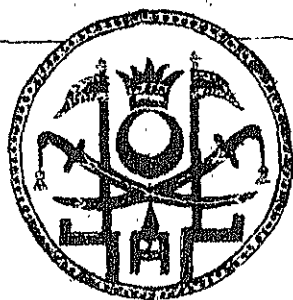
شوخ و نازک نیز اطللس بدو	سخن شد بدیبا ی کن حلقه پوش
نشد در ازل تاز سینه کش کلید	در قفل مستی کشایش ندید
فلک بر سخن کر نه ارد سد	بلوغ و تلم کر سیش را چکا
سخن نیست چون زیب طومار زلف	بخط میوه و درونق از کار این
آنکه تا بایما سخن دان شد	زبان فهم ابروی خوبان شد
سخن کرنیارد در چشمان یا	نظر باز کی میکند حبان ثناء
سخن داشتی که خطوط شعاع	نیقادی از کر سیه ارتقاع
زبان کا بروی بیان آمده	برای سخن در دهان آهن
توان یافت از روی لوح خرا	که آید سخن شونده را هم بکار
سخن نو به ساری ورق بوستان	قلم ابر باران رحمت فشان
سخن لعل و حنا طربستان او	زبان جوهره ی نطق دکان او
نه هر سو بد لالی استاده کوش	که کرد و خسته پیدار این لعل شوش



رغم سخن رایج بت بی بدل	کمی در کنار است و گم در غفل
سخن چیست عیسای والا مسکان	علوم طبیعت بلند آسمان
چو جبریل معنی نماید نزول	رسا ندبا و وحی حسن قبول
سخن اصل و حکم قصاص و	ز لوج و تسلیم حنه من زرع و
چو لفظ از مایان سخن دان شوند	بمعنی تلا میزند حسان شوند

سخن کجای زبان که از بد و شعور در چار سوق علوم نفت در راحت بخت معزم  
خریداری دیرینه والای سخن رو به چوبس نخاده بودم و دود و شمع و چراغ را  
خوشتی که از بوی شمشاب زلف پرتاب انکاش شده بام و شام نام و نال را  
بر بطور شبگون فصل و باب و دشتین مهر من و غ کرانه و کتاب میسوم  
ند احمد که دیوانه شان قضا ال نهانی کونه ملکه و استعداد بر منشور تنگ  
یتول تحصیل علی بر نام مستر و نا طور کان قشدر لعلین لیلی ناز است بخت را  
از بوسه چینی قیس شک استخوان کلک قند مکر ساخته تفصیل ارجال انکیه  
در عفتوان جوانی بعد سرخ و کتب در سیه علیه فکر نارسایم کاهی از طالع سایل

سخن کجای یعنی کج و دیکوئی از بد و  
سخن در بیای قبول چه تنگ و  
بدل از لاف است چنانکه غار و طاهر  
از بیخ و بام و شام یعنی کج و شام  
چو بام خفت با دوست و از بر مان  
سخن که اسباب با غم و دین و کس و دینی  
۱۳  
شباب از جبار عجم  
ارباب و شکر و دیوانه و شکر و شکر  
از جبار عجم و آن تنگ و شکر و شکر  
کوبند از جبار عجم و شکر و شکر  
دود و معروف جاکیر و دود و شکر  
شکست و شکر و شکر و شکر  
سخن از بد و شکر و شکر



فلسفیه زردبان اوراق حقایق بر قباب رفیع افلاک زده اوج کسیر عیوق  
شریاضی و زمانی برای حل اسرار حدوث و قدم دهری سایه سان  
عقب کرین فلاتون و لوفاد می بخواندن نیرنجات فتنه صد فتنه کبری  
از غمزه شوخ چشمان طراز و خالجمی ربودی روزمانی بسیر حرف و حکایت  
مانده مزایر زبور نوای چکا و ک عشق کل و بل می سرودی رفقه  
نونیاز طبعم اولابه کجاده کشی انشا گری شغوفی منموده چون قدیل  
تیر فخرن سهام افکار و آلام کردید و بعد چندی به تحصیل فی الجمله ندانی کمال  
بازو شکن سر کوه مطلب نویسی را کوشش تا کوشش تلاش زدن گرفت  
مهرین نط دهن یافته پهای سزده درایم مدتی نغمات خارج آسنگ سیرا  
ورعنا اعرال خامه ام چون دل منتظر از طری بطری سید وید چنانچه با سیر  
مسئلات دشین و نامه های گونه گونه مضامین از حساب قلم مرور یابد باز بر  
پذیرفته کوشواره بنا کوشش سامعین کردید و در سال اخیر و در وقت  
وشت از اصرار بعض احباب یکی دفتر پریشان را به مجموعه مدون ساخته

۱۵

۱۵  
 قندیل بر می خیزد و از چوب بیان قندیل  
 شیر بادان کلاه اندازد و از چوب بیان  
 انگشت لطف تو باش و بسیم \* شدتش  
 از نادر و قندیل بر \* از چهار  
 گوش تا گوش بخشی این که تان که  
 بر خورشید کاشی که تان که  
 چون دماغ بر بر خورشید کاشی  
 طالع بالضم و جیم تان که تان که  
 تان طالع بالضم

کان و عوام منده و ستانده  
 بجاییم کیم کیند ملاطفت اچون پوچھلا  
 زدی سوی کان، از نور زلف آده  
 از دی کان، در نوبه زلف آده  
 فصح و طالع زنی کان بک نازی  
 زدی ش چشمه ز یک لب بریز از آب  
 یاد یعنی یاده دهره هست از لب

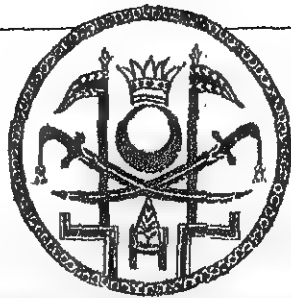


خواسته بودم که چنین ششاق و ریاحین را برشته خط خوب کلد تسمه بسته  
 از کلاب افشانی اشاعت رنگ و بوی دوبالا ارزانی دارم یک خوش  
 تقدیر با قدم این امر اجازتم نداد یعنی بر نعمت من چنان جو دشمن از نظر  
 نظار کیمیا منبهم و اطفال دامن سوار افکارم از اتفاق بر کمر ای ملک  
 عدم کشند تارمانی دست و بازوی سسی از استین بر آورده جد سرش  
 اما چون حرف و فاشانی از انهنایا فستم لاجرم باز کین تالیف و تصنیف  
 حواله حکاک خیال نموده و آنچه بدست آمد از انکشته سلیمان پنداشته  
 بتابوت سینه دل محفوظ داشتیم از آنجا که در چهره شمع کف این حیار  
 مردم را به معنی فلک خوشنوار لاجوردی قبا آسفند یار صولت ان روین  
 و برز و طاقتان مرد افکن چون کلافه زال بزخوشتن پیرده اندوه  
 از دست و کشادش از ته دل بجا نالیده از جوهر سیمایش کلبرک طری  
 بتانی جسم آنغوشی خار سرش بیایانی خون جگر خورده بود بداغ نمی  
 بیدارش لاله یاقوت رنگ نعمانی از قطرات شبنم رستانی دند ان حکم

له شانی خفت شقایق را دوی از لاله  
 از بهار غم ده دامن سوار غنی که شمع  
 از دوی پای خود آورده باز فکند و خود را  
 سوار تصور نماید از بهار غم ده دامن  
 سیکه سبب است از سنده و قیاس  
 که صورت اینها هم از لاله دامن شقایق بود  
 ۱۴  
 و نجاست این را وقت جنگ  
 پیش کشید اشتداد از دامن شقایق  
 که در وقت سینه از قفسه تکیه  
 که در وقت شبنم در دامن شقایق  
 چون آرد و دامن و غزال دامن آن  
 از بهار و نیزه شبنم چاکه شبنم  
 یعنی حلقه است که از شبنم با و شالی  
 لایحه باز کیران از ان بکند زنده  
 کلاه بدل کلاه دامن  
 بیان خام چه عجیب باشد  
 از بهار غم ده دامن  
 بیت طری کلاه بزرگ دانه  
 دانه کلاه بزرگ دانه  
 از بهار غم ده دامن  
 از بهار غم ده دامن  
 از بهار غم ده دامن  
 از بهار غم ده دامن

از بهار غم ده دامن

از بهار غم ده دامن  
 از بهار غم ده دامن  
 از بهار غم ده دامن  
 از بهار غم ده دامن



افشوده اگر افتلاب نوروز خرسندی بشام در دست است که درین  
 بلاخیز خانه خراب اوست و اگر تغییر سرور دین کامکاری به دیماه سوکوا از  
 باشاره ابروی کج و تلخ پر عتاب او بیل و نهار پلارک ماه و سپهر خود  
 بکف با آسودن در آن راحت کنین آماده زرم و جنگ و شب روز  
 تیر و کمان حوادث بدست ظالمانه در پی تاراج نام و تنگ خیالش از قاف  
 و انما بر شاجرت مائل افتاده و ذاتش از قساوت بر فرقت هم  
 عصرت بشمار برای عشرتش اندکی و سراب و شراب در محفل شیش  
 یکی نتیجه خوی بدش اینکه سدران انا که لب بلب شاهد سخن گذاشته  
 از خیف صهبای بنخودی بر خود می بالیدم و نگاه سر زده مر س ر این  
 بلیغ رنجان الفاظ و حروف و جنت با سر نورسته قاسمی مانند نسیم  
 از بنخینق حوادث سنگ تفرقه بر صحرای جمعیت زده طوفان ابواب  
 محن بر روی کم کشوده و کوا عجب الفاظ و مضامین را از بر نوبهار فلک  
 ببل نوایم به بغیا در ر بود یعنی نواب و الاخطاب مستغنی عن المحامد  
 و الاخطاب

۱۰۰ پادشاه فتح اول و چهارم مستغنی عن المحامد  
 ۱۰۱ دقاحت فتح سیان و قادیانی  
 ۱۰۲ شام و فتح

۱۰۳ شادان از نوبت  
 ۱۰۴ بجهت خلافت کردن از نوبت  
 ۱۰۵ مریخی که در این نوبت  
 ۱۰۶ بنی حربه که در این نوبت  
 ۱۰۷ آن حج سید که در این نوبت

۱۰۸ دل بکار از نفس بر زده و مسکن بیت درگاه  
 ۱۰۹ که کال از سید باشد یعنی علی قاسمی  
 ۱۱۰ بنی ناپستان از نوبت

۱۱۱ که کال از سید باشد یعنی علی قاسمی  
 ۱۱۲ بنی ناپستان از نوبت

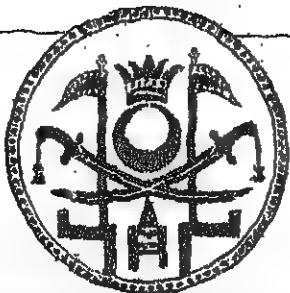
۱۱۳ که کال از سید باشد یعنی علی قاسمی  
 ۱۱۴ بنی ناپستان از نوبت

۱۱۵ که کال از سید باشد یعنی علی قاسمی  
 ۱۱۶ بنی ناپستان از نوبت

۱۱۷ که کال از سید باشد یعنی علی قاسمی  
 ۱۱۸ بنی ناپستان از نوبت

۱۱۹ که کال از سید باشد یعنی علی قاسمی  
 ۱۲۰ بنی ناپستان از نوبت





حضرت والدی انار الله برمانه که همنه از قیصر و دارا همچو غلامانش  
در رکاب و صمد کاوش و کسری مثال خادمانش در جناب  
پایه اوزنک عشرت جاویدان را حبسوه نور آکین خود بر سر چه هست  
فراتر نخواهند از همانوقت برای حل بار غنیم و نسق همه تن و دوش که  
و مت مردانه را بر انتظام امور ملکیه و ادراک رموز نهیه مراقب و  
کاسی بر بستر راحت سیر نخواهید م بلکه در دل شهاب روز خود می  
مورچه دلم که برای دعوت سلیمان انشا کبری کوه و کمر و دیده خیره  
محقق استعدای فرازم کرده بود درینگاه اجامه حوادث زمانی  
تبارش بردند و پیک زنگ بن طبعم کیش آنکی قوافل جد و جده  
مچو به سلیمان از کاروان سخن دانی خبری آورده بودند و اولی که  
بحوم افکار به تشک حسرتش موکشان سپردند و اقامت در مهری  
که دون دست و پایاخته از گرفتن تسلی و تحسیر قمری عاقل و باخ  
کاری که اکنون بان سر و کار افتاده از ته دل مایل بودم و یاد آن زمان

۱۸  
 میرزا اسرار دار از سرکار محسوب آید  
 شہرہ شریفہ شریفہ شریفہ شریفہ شریفہ  
 بی بی می آرد با باخان جمعی از اجامہ  
 انجمن مکتبہ دیکر فرستاداری  
 پیشہ ساخت "لے کتکات بہن  
 پسانی اور فعات تر کے "



که بحری در بحر و کشتی بر آوج بود پس نمودم مدتی بمسیرین منوال سپری  
و کونه مهارتی که بساعی شبیه حصول انجامیده بود همه بر باد رفت  
بعد چندی از اصرار دوستان باز بکافه فراسو شکاری آن شب<sup>۳</sup> شتقا  
زیرین چنگ طبیعت برداشته با وجود فتدان فرصت بصیادی  
نخچیر مضایین و فحواوی پرداختم و خوش شد که اکنون از آن گنج  
شایگان صوره و از آن صدف عمان دُرّه بدست آمد چون تقویات  
نیز دانی حسب فحواوی و لله علی الناس حج البیت من استطاع  
الیه سبیلا درین ایام سمیت آغاز و خنده و فرجام احرام غمیت  
وزیارت حریم الشریفین نهاده و سما الله شرفا و تعظیما بر کرمیت حیت بسته  
خواسته ام که بامه مبارک رمضان بچو ماه و خور پی سپهر منازل مقصودم  
و نم خواست که محنت شبانه خود را بر سر دانه تاریک خفا کنون و آن  
جیب و دامان صیر فیان سخن دانی را از لاتی متلائی لذائذش محلو نسازم  
لذا آنچه آهسته ای منشآت بدستم بود همه بار آورین مجبوعه شیراز

۱۰ بنیادین و بای موضوعه و بای  
کرم و از بنیاد

سید محمد بن علی بن ابی طالب

مجلس شورای اسلامی

از دفتر ثبتی در این تاریخ

مفتی محمد رفیع الرحمن

100

19

اور اللہ و ملا

استیجاب کو

بسمه تعالی

وہم کیان ازخوب ۵۶

اليه يسوع المسيح

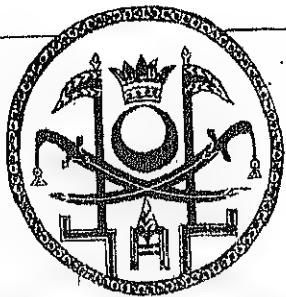
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه

103

ایده و صورت  
واقع است  
بای یک خانه تیرتیر می باشد



به شکوفه خسروی موسوم ساختم هر چند که پیشگاه تصانیف مشین  
سخنان کج و خطوط معوجم را هیچگونه اعتباری نیست و هرزه سریم را  
بجنور تعات عنایب نوایان روز بازاری پر ظاهر که ذره دشت  
بر راز و بر دی کو هر چه مقدار و روینار با بقا بله ز سر را که اشم  
نکارستان از رنگ بگلشن مینوی رسد و کرده بیزنک بصورت  
هر خمیده گمان ابر و نیست و هر چیده سر و د بچو لیکن از اضاف  
بسیار دانا اندک پذیر و از طبع دشخوار پندان سهولت مشیر امید که  
بر عوانق و علل مرقومه ام نگاه سر سری انداخته برین با حضری آه  
نکیرند و عذر حیسانم که رستم زده کلک بیان کرده بفرار جان دل  
به پذیرند که ان رحمت الله قریب من المحسنین و اخیر  
دعوینا ان الحمد لله رب العالمین ه ق آ فی

دین کتاب پریشان نه بینی از ترس  
هزار شک که با بحیران پیشانی

عجب مدار که چون جال من پیشانیست  
چو تار مریه دلدار غنیمت افشانیست

۵۶  
ان تحت السد قرب من المحدثين في آيات  
از سورة اعراف پاژه و لو اننا  
بعينه تنقل است الی تحت العنبر  
من المحدثین ترجمه اش اینکیم بر آینه  
خفاش نظر اندازد یکست

[illegible]

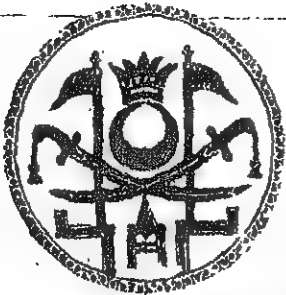


دست و بازو استین بر آوردن مشاطه قلم بری راستن نشان  
بیان تقریب تنیت خشن خفاغبان باب حضرت بجا آوردن

حسن اندوزی زینجای یلیح احسن قلم هوای یوسف شیرین است  
که یعقوب غنچه باستشام حله نواش از دامن دامن خرمی و شگفتگی  
خنده ریز و چهره کشانی عزیز مسکین نقاب خامه عشق شاه فرخنده  
تغایت که صبرستی بوزیدن شمال افشاش از گلشن گلشن سبز  
بهار بو عشرت خنیز شمیم پید این راقش چون رواج بهار زندگانی  
شلاط آرا و سواد کنعان عنایتش همچو بیاض صبح نو جوانی کجاشاظم

عربده آموز نکه های ست	حوصله بخش جگر دل بست
مردن محراب مناجاتیان	ساقی صهبای خند اباتیان
سلسله بند شکر رشته تان	بندشای دل بار یک یا
باده چکان لب آتش رخا	آب ده خنده کل پاشخان
بتکده آرای بتان بهار	تاب ده معنک لاله زار

۵۴ خنده ریز صفت کوید سحران  
بروندی بود در یک روز خنده اند  
زیب در وقت احسان شیشه را  
۵۵ عزیز بینی اجبت و لقب پناه  
مردان کی افغانی که قصه از غنیت  
۵۶ شادمانی  
۳۱  
کلیب حسن و غیر نام کی از نوک  
که غنیت در ششوی آورده ۵۴  
نودن بضم یح و سکون و او و  
ذال جمعه اسم خالصت یعنی گاهی  
دهنده و بانک ناز کوینده ۵۵  
کل پاشخان گنج از عشق خان باشد که خوب  
از دهان ایشان چون گل مرغی بوی



نخستین کار لب نطق از بیان	چشمه شکاف رک شکاف زبان
من که و این گلک نیایش را	چند شایم سر این جبار

و کار روان کار روان درود و شن بر آن قافله سالار دنیا که تیغ  
 بجز بار نخست مبارکش کف ماه نشان بر کعبه دو نیم وار محرومی  
 بارگاهش خسرو چرخ و دلابی محو تیره روزان بسجده پیر  
 فردا برایش گل ز چین یوسف بوی پیر اسن صلوات الله  
 علیه و علی آله و اصحابه و اهل بیت و سلم تسلیم تسلیم  
 بکبریا کثیرا اما بعد این چه کلبانک طرب زای فیروز یهاست  
 که در سقف مرصع سفت کاخ ز مردین سحیده و این چه نفوذ آری  
 بهروز یهاست که از سه و دفر میرفت بر قرع صفا سحرین و  
 نسیم باری را موی عجمی در سه افتاده که سنبل کن خوا طول مرو  
 چون زلف حرا و شان عنبر آگین بسیار و تو ابر آذاری را طره آبی  
 بروی کار آمده که ریاض متلوب آشفته حالان را مانع طالع سحرین

در خرد و دین کباب از آفتاب عالمی  
 صلوات الله علیه ز جبهه در و در و در و در  
 و صاحب دو و مال بیت او و سلام فرستد  
 فرستادن بسیار بر او صلوات الله علیه  
 ز مردین کباب از سفت سنان است  
 قحطی فراغ باغ می کوین و می  
 ۲۲  
 با کس سحرین کوش از آفتاب و سحر  
 قحطی سحرین قحطی است از عالم اطلاق  
 بجای قحطی قحطی قحطی قحطی قحطی  
 بگویند نسبت قحطی قحطی قحطی قحطی  
 در نزلت البلیغ صفت و آشفته طالع  
 قحطی سحرین می آید بگویند قحطی قحطی  
 با صوت طرب افراشته  
 آید بروی کار آمدن کباب از سفت سنان است

نصارت





نصارت آیین مستنید به بشارت ناخواسته در شکوهی لها و تنگ زبانی  
 و اجابت ناکخته به عاها دست و گریبان و دامن تو به نصوص زهره  
 چون حبیب ماتیان چپاک و شاد اقبال خاک نشینان بخت جمعی  
 خفاک از شک افشانی نسیم نوری خاک زمین صندل چینان  
 ملار علی و از غنبریزی شمال فیدوزی غبار غیر اگلونه عارض کسلی  
 پیچیده کلین باغ و باتین چون روی رنما صندان بهند و چین طربخیز  
 و طره طار سبیل مرغزار شل کاکل مرغوله مویان حنله برین نخله بینه  
 صرصرانده و ملال با بهت از صبا ی شادمانی بختم عدم خناره  
 و سموم درد و محن بهیوب نام کامرانی در حجب نیستی غلت نشین  
 بخم دشنده فرخنده کی از افاق مرادات نوز افشان و کوکب تابنده  
 از مطلع تمنیات جلوه کنان بطرب غنچه لب اردوی بهشت مشغول نعمت  
 شگفته رونی درنی از بار دیدن و ساقی زند مشرب و خست رز  
 مصروف می نرست و شادانی کشیدن پلکان موجودات از  
 خوشخامی

۲۳  
 حبیب بهشتین یعنی پر دما بهس  
 عجب از غنچه



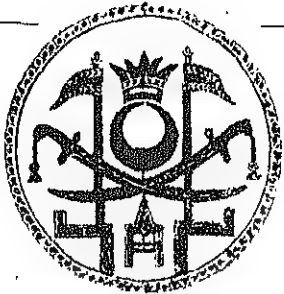
کار محط لباس فارغی غیرت کاشن جان و عرصه کانت  
 از تعطیر ریاحین مطهرای آسوده حالی مسکرت عطران و نوا سنان  
 غنایب ترانه روح نغمه را در تن فی در و سیده اند و سرود سریان  
 نیکسار ادا شد پد ترخم را در انغوش کام و دمان کشیده ساعحرین  
 صراحی کردن از کشیدن اقداح نه خنجر و سرور بنوای نوید جان نواز  
 در شوخیکن زمان وزیرین غنله افکن و قدسی طینتان عرس سکن  
 با شامیدن با دهنه فیح نامحصور از سپنج برین بدینگونه صلازلان  
 که چه آویزه امانی و آمال از کو مر که تفسیر زینت بناکوش نا طوره  
 خواش نا کامان که دیده و چه مرشد حصول و وصول از پنج حنا  
 غیب و کلوی حمیله خاطر افسرده دلان رسیده که از روزیکه برادر  
 حور لستای ایام از سرود سهرانی دوگاه عیش و شاد کانی بخل خلعت  
 اسکان آماده عشوهای نوی ست و از یومی که رقا ص نازک ادای سیم  
 از دست افسانی بهار سهرانی در بزم ارم ترین گلشن مصر و فستانه ده

۱۰ سلامم بسم و فتح قلوب و  
 در اعظم ناز و تازی کرده شده و مجاز  
 معنی صفا و پندار ۱۱  
 و کاف خاری و بای جھول و کس جھول نام  
 طای که نوکر خسرو بود و بود ۱۲ از برهان  
 ۱۳ صلا فصیح اول بر وزن ۱۴  
 و تازی بلند که برای طلب علوم غنی  
 ۲۲  
 ۱۵ دعوت باشد ازانی البرهان  
 ۱۶ تا طوره در سر افراشته باشند انتی  
 ۱۷ تنه که در سر افراشته باشند انتی  
 ۱۸ در استمال فارسیان از جمع و بدو  
 ۱۹ در سلا باضم و سین مطای  
 ۲۰ الم سر و متعج زبیر حیات که زمان  
 ۲۱ در کلا و نیندا از بهای چشم ۲۲ دوکا  
 ۲۳ شعبه مقام حسینی و آن که سبب از دو  
 ۲۴



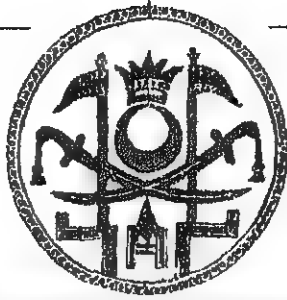
دلی بدیده خیال چنین نه حتی بخواب هم ندیده و خیالی بجوش دل شل  
 بشارتی برویا نیز نشنیده یعنی بزم سراپا عشرت و جشن غسل صحت  
 والا جانی که خانه سبکین شمس از خانه بیزی تعریفش بر قامت انگار  
 چنین ختن ختن خطا میگوید و دودات عنبرین شحات از کجبه افشا  
 توصیفش کامل بنفشه مویان عین را دریا دریا سیاه روی سازد یکا  
 که نظیرش ششم احوال چون شریک باری محال و مردانه که لازم و لازم  
 از برش تنفش میجو موجود و معدوم انفصال بشوق تفایش و شیرین  
 قصر عدم را سر از درچه ارکان بیرون و به تفصیل آتاش فلک  
 شل ابروی هوشان سرنخون از اشاره مدبر سیاستش در دنا  
 بطاری دلهاد نفس اشین کف خوبان کر قار و به ترویج عدل و آسایش  
 ماه نواز شب ابروی ستم کیشان انجمنش نمای روزگار نامه نوش  
 کار ریاحین انجمن بریاض دلهادمانیدن و ونیم جودش شغل  
 دعاها بجزار اجابت شکفانیدن شب عمر دشمنش از شیر شیرین

نسخه نفیس نظم ناز سبک آرا  
 بهجت قزاس ساخته باشند و در  
 نسخه بنویسند که از آن است  
 ۲۵  
 و مجازا مطلق تعاریف بلند را گویند  
 ازین مست که در صفت فلک و ازین



و نخل بلند محش را نصرت و فیر و زی ثمر + هر چه در خاطر اجل رسد و افکار  
 بر زبان + و هر چه اراده قضا است از جوهر خورشید عیان + از بحر مش دریا  
 از کمر و آب داغ بر دل + و از تنای دیدارش اعمی فطری را بصارت مل  
 از غایتش مورد دعوی سلیمانی + و از کمرش قطره را آبروی عمانی +  
 از شعله سنجایش قمر سیمین چهر در معدن سپهر چون چشم عشاق بنجواب  
 و از آوازه عطایش خورشید زرین بدن در کان آسمان مثل دل شتاب  
 بیاب + نسر فلک نیلی از ششم عقاب تیرش بان زارغ کان در ناله و زاری  
 و قمری جان دشمن در موای سر و نیزه اش باین مل مبتلای زنج و قهر  
 از تهریش بدیشان مصاف را این مل مثل محی در جیب و دامن + و از بحر  
 عدش عذرای زمانه را عدن عدن لای صیانت در کوشش و کردن +  
 سیف دشمن شکارش بد شعله بیاض اجل + و مصام آیدارش قاطع شسته  
 طول مل + کرد و سمنش عارض ماه را عبیر + و حلقه کمنش کلوی از بخت  
 برنجیر هندس و هم شایان بدر یافت عرض بارگاش قاصر و غفای

۱۵۰۰ برون نشانی بسیار  
 شدن ۱۱۱ از نجیب ۱۵۰۰ نمر فلک نام  
 کوکی است روشن صورت لکس  
 دانه در دوده اندکی نه چادر کویانی  
 و دیگرانه و افکار کویانی  
 از نجیب ۱۱۰۰ سم برون دم در  
 یعنی ترس و بیم باشد ۱۱۰۰ از زمان ۱۲  
 ۲۶  
 ۱۵۰۰ نعل نعلیت از لعل نعل  
 ۱۵۰۰ بساطت نام است  
 از نجیب



فهم شریان باده اک ارتفاع قصرش از ازل طائر تو کوئی که ستقا  
 ماستاب در روش طح آشیان ریخته و کوی خورشید قدیل و  
 و سقف جواهر نگارش آویخته عرض جلالگاه بر قش زیاده از  
 زمانه و اراده راکب مرکب مرصع غناش را تا زیانه کاکاشان  
 در تمنای جلو دارش سراپا داغ و روی زمین از کلکاری نقشش  
 همه تن باغ باغ و در معرکه آقباش شد نیز و بد به سکندری سکندری خود  
 و از خدام بارگاهش دارار و زکاری بدارا برده هاجت سیاش  
 باز به خواهی صغوه مشغول و از طنطنه گیساش فاطون در خم مرک  
 خمول کف تمش ضامن رزق روزگار و خاک پایش نخل الجوه  
 او و الا بصرا خطیب خطبش را پایه سپهر چارمین منبر و کرسی گریا  
 شوکتش از عرش برین برتر و اورسی که بالای شیرین کل را بجرمی  
 فرهاد بلبل را از عیشه محبت بسمل ساخته منصور و بر در شاخ علم و فو  
 نر و شمع را بقصور ی که خلیل پروانه را در آتش حسرت خسته

۱۵ شکار باغ نام طائر شکار شکار  
 ۲۱ یک بار بختاب کجین در وقت اقبال  
 ۲۲ رواق بزم و کعبه خانه کرب  
 ۲۳ سنان ساخته آینه انتخب  
 ۲۴ سکنه می خوردن پیش پا خوردن  
 ۲۵ و خزان در رفتار از اجاب  
 ۲۶ خنجر غنیمت کو چک خنجر  
 ۲۷ خنجر  
 ۲۸ در دهکایت آواز طبل و نواز آن  
 ۲۹ و بسنی که دهنه  
 ۳۰ بکر کاف نازی زیر کوه و بزرگ  
 ۳۱ از خنجر  
 ۳۲ خول باغ نام گام  
 ۳۳ از خنجر  
 ۳۴ کرباس کبر اول  
 ۳۵ بر وزن ابیاس در بار بادشاهان و امرا

امرا را هم گفته اند از زبان  
 ۳۶ خنجر  
 ۳۷ کو چون درین ده و صوفی بافته شود  
 ۳۸ اندام جازانی شهر و نمودن  
 ۳۹ سئل یکبار





از تیغ و دود سگ کلیرت کم کردانیده ابر بجاری که بدایکی دست رز پر دست  
شعنه احتسابش از ناز یانه برق تنهیش ساخته ویر کردون اگر سویی  
مدش حرفی رستم زند جلا دینج سینه اش از شمشیر کشان چاک کند  
سرو آزاد اگر در شوق غلامیش راست نبودی بنظر منصور حق گوی  
فاخته بزنگ دار نمودی زمانه عذار درش سوار را داغ یتیمی بردل نهاده بودی  
حالا رحمت او بعد زندی بنا گوشش خوبان ممتازش منموده گو گشته بود  
التعاش بر ستر سیره روزان مثل آفتاب تافته و ضمیرش سویی  
نظیر خود هر چو بته یافته بجای جرحه خوار خمکده قسم و ذکانش زلالی  
در وی بخش سینه نه ذهن رسایش از نسیم خفتش هر کلبه می مدد نوا  
و از نسیم لطفش هر شاخ ساعد حور ناصیه اش رویت حق را بیل کمال  
و چشمش برای گواهی جلال خدا داد و شاه عادل جمال با کمالش  
از یوسف مصری بلج خواه و نام نامیش بر صباحت حسنش کوازه نازش  
عقد کشا و دشتش بد بیضا زلفش جیم و دهاش سیم ازین روست

منه که در پنج اول و ثالث و پای  
چوب بند هر یکی با سبب باکوی فولادی  
صفت کرده از آن آویخته و آن پخته اند  
۲۸  
چیز از لوازم شایسته است و از  
پیشین با بستان بماند  
از زبان



که اورا مسرجم سیکویند بهرام خون آشام از مصام زمر دنیا لم لزم  
 بر اندام در روز مصاف گزینش معشر شکاف بهنگام زمر قهر  
 وقت بزم همه یعنی نواب مستطاب فرخ رخ آفتاب تاب قصر  
 قصر فریدون سر پتمن تن انجم انجم پیچی کسری سر نو شیرین  
 روان دارا در بان قدرت فلاطون فطنت حرم حرم آدم  
 اویم قواب محمد یوسف علیخان صاحب بهادر ملک زالت شهنشاه  
 دق لتهم ساطعة ما دامت نجوم العوالم طالعة فظم

شاکر فیض نعمتش بحر محیط عطا	حامل بار منتش کردن چرخ
ناصر فوج کوشش لشکر فرازید	قاصر قصر فیتش قصر قصوری
عکس ضمیرش از ضیا چشمه مهر در	رای نیشش از ضفا آینه بکندی

بنوعی منتقد گشته که اگر زمین را بهر تالا اسکان برخود باله است  
 و لا اسکان تمنای زمینی کند زیبا بهوشان یکانه با چنگ و چنای  
 شاهانه در هر مقام محو غنیا کری و لولیان صبح حسین با جبر و بین

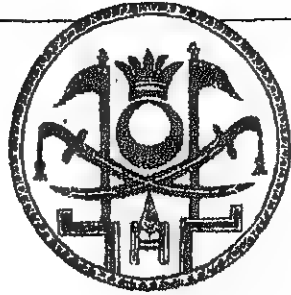
۱۰۰ اویم حرم سیکویند بهرام خون آشام  
 ۱۰۱ کراز جانب بین و طائف آرد از جهان  
 ۱۰۲ در مطلق سببی دستاخوان است  
 ۱۰۳ لازالت شهنشاه تر جمشید  
 ۱۰۴ آفتابهای دولت ایشان خشنود از کای  
 ۱۰۵ خیمه عالم به بند باشد  
 ۱۰۶ بنوعی منتقد گشته بهر سبب از جبر  
 ۲۹ غنی غنی محبت داده است که مقدم  
 از قمر آفتاب مجموع در صفحه ۲۵ سطر ۲  
 گذشت ۱۱ چنانچه روزی نهاده  
 نام سازی که سلطان نوازند ۱۲  
 از برهان ۱۳ بهر روز و زن گشت  
 نام سازی است مخصوص ال پند  
 از برهان



بھر کوشه در پرده مشغول و بسری بطربان ز سره شال و قمر طلقان  
 ابرو هلال آر کشیدن حیق خوش دلی تا صبح قیامت سرست نغمه  
 مبارکبادی و ساقیان خضر خصال و پری رخان خورشید جمال از جرعه  
 ریزی باده ارغوانی تا روز محشر به سوش نشسته شادی از زخمه فی خیاگران  
 جادو کلام سینه ریشان خدنگ غمره و ناز بشور و شیرین زبانی عاکوان  
 و از ستانه دوی را شکران قیامت خرام کرد و بیان عالم بالا به تیغ  
 تحسین و آفرین عذب لبیان یغنیان میل نوارا بقانون و تکرانی  
 ید طولی و ورقاصان طاووس ادارا باصول زنگنه نوازی فتنه نمیا  
 آمد شان چون نشسته لعل مذاب و لوله آئینه دور رفتن شان بزرگ نهمت  
 کل فرحت خیز قرب یا مکنان حضور از جوش سوره و سرور بزرگ سیستان  
 می دو آتش عشق و محبت بر بستر شباشت سلطان و عاکهان حریم جانشان  
 باز و یاد و محبت و کامرانی چون عنادل کاشنگده رفرو حدت بزرگ ترقی  
 دولت تر زبان آوازه کوس تعینت غلغله در صحت که کهنه خضر انداخت

مبارکبادی بی نیت سالک زدی  
 در ملک تظلمه کار خاوه است در دوزخ  
 در شاه محسن و ماه است یکین جهان  
 مبارکبادی سال فود و شاه عبد الله  
 در لعل و غلغله راز و سیاه خیز از لعل  
 مبارکبادی و تهنیت بان باو عیب و توبان  
 ۳۰  
 زخمه تیغ اول بر زخمه  
 چو کجا است که بدان ساز نوازنده  
 بجز بخت و خیر و بد از بخت  
 بجز بخت و خیر و بد از بخت  
 دستک زنی با صلاح از بخت  
 آواز دادن بدوست باصول از بخت  
 لعل مذاب بخت از بخت

از بهار

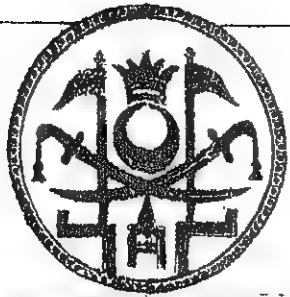


و صدای گریه‌های سرت کوش سیج را بالای و اق نیلی کر ساخته  
 نوای موسیقی خورشید از صوت هزار نغمه عود در شک محن داود کانه  
 طنبوژ چون سرفشور پر سرور و جلال جل دو ماه کامل نظم

غم و غصه چون مارک بدگال	زرقص سسی قاتلان پامال
بافشادن دست چپد کوش	بیر چیدن پای دزد و دوش
بهنگامه رقص سیمین تنان	شد نغمه در تال دستک زنان
فرورفته در غمزار باب حال	شراب خم مسندل از جام تال
دید آخپان بخت از شک و عود	که خوشبوشده نغمه در چاک و عود

از هجوم جام بلوری سطح بزم خسته آیین نرگستانی هوا از توج صهبای  
 عرصه بزم ارم زمین چشمه آبیوانی بهر حجاب بادیه در پیاله آلهاسی زنده  
 ماهی ست از چاه نخب جلوله نماد و هر نخست ترحم گیر بر لب  
 خمیده ابروی ست بر چشم لبسری هویدای مینا و سبزه حاضر مجلس را  
 بزم فرم سنجی نوشتا نوشتش از قفل امر ساخته و دستاره و خم از قربت

الحمد لله رب العالمین  
 این کتاب را بنویسند و در کتابخانه  
 ملی ایران بایستاده است  
 در سال ۱۳۰۲  
 کمالی بیاض  
 چاپخانه  
 ۳۱  
 بهار فرسنگ روشنی آن  
 و باز در همان چاه پنهان می شد  
 که آنی البرهان



ارباب محفل چون اسکن در جم تاسمجیر منافی سرب را فرائض از دور می خوانند  
 کردش چشم شاهان در خانه پر خار مرغان گوشه نشین و انجیف سرا  
 فرنگی خار سحرانی چون بخت دشمن در خوابگاه عدم ساره کزین اشعار

ز سر سوبانک نوشا نوش سرت بنوشا نوش سنجوار نشسته صراحی را در آس در و درن می دروی چو یاقوت فروزان چنان آن جام نازک نقش بسته لب ساقی صلا می نوش نیز بستان خواب بهوشی فسون خندان	فغان بخودی از موش سرت دل و پیمان را کله نشسته قدح را گشت چشم شوق روشن چراغی در میان آب سوزان که از رنگ خودش در هم شکسته موس ز کین تراز می جوش نیز پی بالین پیاله سر نخندان
--	--

ماشقه چاکدست لم نزل توتیای روشن حسن جمال ذکر سرت  
 شوق چشمان بهاری بعین زیبائی کشیده و ناظره نادره کا قضا  
 زده افسردگی از چشم دیده منصفان دایره نازک بجزاوت

۳۲  
 ۱۰ ماشقه کبیر به شاه  
 ۱۱ کوبیده  
 ۱۲ از تبتین چشم  
 ۱۳ دیو منصفان شاه  
 از نظران



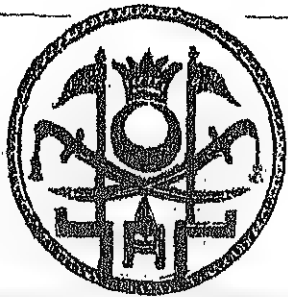
زائل گردانید و زمین چین از نرس شمل چنیم تباشا  
 این هنگامه عقل فریب کشاده و طبقه کلشن از غنچه وریا چین نفیست  
 عقل و موش که از دست نداده و سوسن با هزاران سخن به شنای حش  
 خسروانی مشغول و صد برک بصد ساز و برک از دوری خنوری زرد  
 خمول شود در مقام بندگی راست ایستاده و در دانه برای نذر بر  
 نهاده کل اشرفی در لوازم شمار پیش از سکنان کامل العیار اشعاع

۳۳

کز هوسه ذره راکل در خاکست	تعالی الله عجب فصل بجا است
و کز آب ست معراج تناس	اگر خاک ست جو لاینگاه سودا
ز شمع سرور روشن گشته دود	نباشد طوق قسری را دود
برای حسن کل آینه داری	کنده هر قطره ابر بهاری
که بوی مشک دارد سایه گل	ز عطر ست آفت در پیرایه گل
نوا تنگی ست از تار گل گل	نواهای فی منفی لیل

تلاوه نغیج اول و ضم نام تابش  
 در چشمه نغمه بصوت دایمی و خنجران

شب تیره از پشت گرمی چراغان بهر تلاکوی ماه چار و هم و طبقه



از شعله نوره و زری آتش بازی غیرت فلک ششم آفتاب جهان تاب  
بسوز تا شایش در آتش پروا کنی بر سپهر سوخته و گلی طبعان رویش  
از شایده تجلیاتش ذخیره هزاران عیش و عشرت در دل انداخته  
سبحان الله تا بنده شبی ست که چشمه حیوان را چون چشمه آفتاب تابان  
و جوهر نوره در از عرصه ذهن شایان چون دانه شبجه میتوان چید  
سر شمع چون درخت شهبوب لوه نمایی فی برای نفی مسمران الف لا  
طرفه سر و میت که چین بار و رخشان از سرش رسیده و با عجب شایسته  
که بزرگ آتش در و نان مسمتن خاکستر کرده دیده و زری آتش بازی  
که هر ستاره اش اختر سبکداری را پسند آید و محمد صرت جوت  
و هر مویش آه عشاق و دعای نیم شبی را طرز بالا روی آموخته و کای  
کلید ز جنت کده زمان و زین رشک وادی طوره و از یاسمین بریزی نسیم  
در غار ایجاد و تکوین نور علی نوره از هر چه نخی مرغونه زلف مشکین کلان  
سر سده در گلو و از هر محبت سه تابان صغیر و فقط

۱۰۰ بسوز تا شایش پروا کنی بر سپهر سوخته  
و شوق است ۱۰۰ مسمتن  
از شایده تجلیاتش ذخیره هزاران عیش و عشرت  
که بزرگ آتش در و نان مسمتن خاکستر کرده دیده و زری آتش بازی  
۳۳  
که هر ستاره اش اختر سبکداری را پسند آید و محمد صرت جوت  
۱۰۰ و هر مویش آه عشاق و دعای نیم شبی را طرز بالا روی آموخته و کای  
۱۰۰ کلید ز جنت کده زمان و زین رشک وادی طوره و از یاسمین بریزی نسیم  
۱۰۰ در غار ایجاد و تکوین نور علی نوره از هر چه نخی مرغونه زلف مشکین کلان  
۱۰۰ سر سده در گلو و از هر محبت سه تابان صغیر و فقط

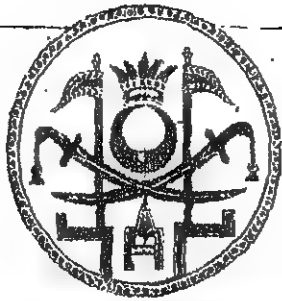




دخانی که از شعله پدید دران	برند از پی سر نه خست ان
ز شمع شبستان سحر پرده سنا	ز قندیل ایوان قند و گدا
دل از قبه نور کرد و دوشال	اگر کرد و فانوس کرد و خیال
ز نسیم بران نازک اندام	تن شمعش از فتنه به خام
ز پروانه سختی کشته بر کران	جمالی بآن ناز که در میان
نزد اکت ز پیراهنش لاف	که کرد و بآن تر شعله صاف

چون سروش غیبی این نشید جان فزا در گوش مو شمع دید  
و هاتق لاریبی این خبر مسرت اثر بطبع فسرده ام رسانید غنچه و لم دید  
شکستی و شادابی نوش با و کلبرک ز باغم به شبنم افشانی سحاب و غمین  
سطر گشت بیارب تا نوازنده سپهر دانه ساز در بزم دکشای کائنات  
بر پیاله های مهر و ماه شغول جلوه رنگ نواز سیت و تار قاصد چرخ آینه  
در سکه گاه جنت فضای موجودات از نیرین درخشان سر کرم شیشه باز  
محفل سوره و سحر و راز نغمات خارج آنک حادث ایام بر کران بوده

۳۵  
این شید جان فزا ای نوچین  
خلعت جنت پوشید بزمین و باغین  
مینی سر و در آواز خواندگی ست  
از لطافت جگر نام سبزه  
ز با سبیلان دکلام خود آورده اند  
۳۵  
خلعت جنت پوشید بزمین و باغین  
بر که جنت با صول بال افشانی مانعند  
در تال نو افشانی و در کس سیراب  
از کلاه خود در پیاله جلوه رنگ ساقین  
از صفات کائنات



زهره چابک کرشمه امانی و آمال در محاسن فرحت و کامرانی به غمخیزی  
 کوناگون موشش ربای شادمانان قصور جهان و ناسید شیرین  
 غمزه جاه و جلال در کوشک تفریح و شادمانی به ترانه ریزی بولون

طرب افزای قلوب جهانیان باد

غان گشته شاقین شبدیز قلم شیرین بیان مضبای خیر  
 رسید اسپ و تنگ بنام نامی نواب گوزر جنرل  
 لار و دیو صاحب بحداد و سیدی کشور سنده و ستان

ز مایه گل بود آریخ چارمین غاشیه عودی ابر بر شکالی برشت  
 ابلق کیتی نور و ایام ویالی کشیده کمره کمره زمین را از جام  
 مرصع سبزه سطر ابوتلمون رونق و محبت از زانی داشته  
 و منکامیکه تفنگچی قتل دیر از ضرب گله های از بار و ریاحین سینه  
 بهمن و دی را پرویزن مشال شبک ساخته چحیفه عنبرین تمام  
 و تعلیق معجز نظام مع اشهب کوه سر پوشی مانند طبع قننه سنجان بقیرا

۱ شادمان و شادمانان از بهار عجم  
 ۲ عودی رنگی است مایل بسیاری  
 ۳ شادمان و شادمانان از بهار عجم  
 ۴ شادمان و شادمانان از بهار عجم  
 ۵ شادمان و شادمانان از بهار عجم  
 ۶ شادمان و شادمانان از بهار عجم  
 ۷ شادمان و شادمانان از بهار عجم  
 ۸ شادمان و شادمانان از بهار عجم  
 ۹ شادمان و شادمانان از بهار عجم  
 ۱۰ شادمان و شادمانان از بهار عجم



لے بنجوق الفتح وجمع عربی بنصیر  
ماجد علم و علم را بفرستند انداز زبان

و تفکیک تن در رخ روشی ثعبان صفت اشبار جلوه وصول خنثی  
شقه بنجوق فتح ارم باد اس عیوق هم پیوند و مسرق غرت و نیام  
تا سر عرش سای کیوان بلند بود تعالی الله از ان نامه و الحمد  
که طیور خوش چرخ بلاغت از زرین بال الفاظ بر سیلیمان فحوش  
سایه ترو دید منتظران تمنای یوسف و شان جاد و جبرایش  
از چشم انتظار یعقوب سفید تر و لافه سبجاش از تابش کوناگون  
چون خیر و دیم سلاطین رونق بخش محفلها و نقاط پر نورش شمال  
مروارید غلطان بر عارض مشعشع حوریان جدا گانه مرغوب دلباه مدت  
بلند رتبه اش مانند سلسل کماکان فلک بند و دو آبر خوش  
چون پیاله رنگین لاله در جوش بھار دلپسند و بروی سعانی رنگارکش  
ارژنگ مانی با کرده نوشقان مانا و بچشم تماشائی اوراقش سر و شست  
پیاپیج تقدیر خط خوانا و ترنج خوش خوشه پروین خشک مغز را به نیم آرد  
شتری نکر دیده و خریطه فکری کارش دقتین محسوس و ماه را بجزم تقابل



در شنبه افلاک کشیده بی تکلف زلال مضمونش رشک تینم غیرت  
کوثر سخن از کلام منظومش + میجوی آب حیات جان پرور + و از آن  
کلگون سحرین تنک صرصر شال + و سمند شوخ و شنک پر حال که طغنه  
دارای سحرش شبی ز خمر و پرویز در رختن کد کند ری خورده +  
و از غلغلۀ تک و نازمه نازش عشقهای خیال چون رفر نهان  
در تنجای دماغ شیمین کرده + بلال فلکی صوت بیماری ست از خوشنمایی  
حلقه نعلش کاسته و شفق کردون بسیدین عباری ست از خوشنمایی  
خوابسته اش بر خاسته سبک غائی اگر بر مردمک دیده باریک بنیان عت  
برق و باد رود در رشته نکاسی نفیسی پذیرد شیر زبانی که اگر در عمارک  
رزم و پیکار کرم ز قمار شود از روح اعدا چون عرق انفعال از رخنهای بن  
وقت جلالان بزنگ رنگ مشتاقان سیار لاسکان و هنکام پوپه پان  
پیک خیال کاسی بر زمین و کاسی بر تپان + خم کردنش اعجوبه  
قرنیه ست که چو بسته در دل شب نمودار آمده + و ستون ساس

له و از آن کلگون سحرین تنک عطف  
از آن ناسته و لسته الرحمه  
بیدین منسوب به است دب  
بعضی بای موصوفه و غم سحرین همگونی از آن  
۳۸  
است از زبان و بستان  
بذل صعبه و آفتاب است از قوس  
۳۹  
عزیزه جادوست که سنج  
ستور است از انشی الارب



لایحه آمده ای از آن طغیانگر  
خبر بکجاست بین کل از رخ اوقات  
پیشی حیات بین سر وادار آمده

مادره سروی ست که در پیش چه ماهی بار آن چشمش خسته لطافت را  
دو گوهر شبر انغ به کوشش خمخانه تراکت را دو بلورین ایام خوش بخت  
شب عشرتی با صبح نوروزی دست و پل و غناش فتح و نصرت را  
رشته حیات با ویدان روزیش از کثرت کلکاری کان لعل مرجان  
فراکش همچو زلف پری پر نور و رکابش بعینه حد چشم و نظر ظم

۳۹

سوار اعقاب وزین غزال	تنگ بحار و پلنگ جبال
که پویه باد و که قطره آب	گران چون درنگ سبک چون تاب
از و بشنود که تهی پیام	رو و حرف ساکن برون از کلام
اگر از روایش باشد سول	جوابش بدرتا زار کام لال
بروز ازل بر چنین باد پا	توان تاخت بیرون ز دست
کنز بر دل عاشقان چون عجب	بر آید از آرزوهای دو

و تنگ صاعقه بار اژدر شکار که از شر افشانی او برق بتیاب <sup>صفت</sup> شعله  
از نسوت صبر و تحمل غریبان و از نهیش صد تنه محشر در صور سر <sup>فل</sup> ای

تنگ صاعقه بار عفت  
بر گلگون سیمین تنگ



چون نغمه درنی پنهان بگلوله آتش شهاب ثاقبی ست برای تجمیع اعدای  
شیطان خصال و گلوله آتش انجمن شهادتی ست برای نفی دشمن بدگما  
طرفه کج که سر در آستین بیست که مانند طراران کوهر جانها از بر رخ افان  
می رباید و اعجوبه صدر نشینی ست که مثل شادان مستی حاصل  
بچشم زدن برباد و فنا می نماید همواره از بحیف داروی جهان سوری  
خانمان جمل و شوش پاک سوخته و دعا عازمه دل چشم قاتل خود را بجا نسانی عالمی دوست

راست و صاف درون پاره بلندش	مارتن شیر و هنر عد صفت بفرس
مهر بر صدر نشاند مقدم از خوش	پاک جوهر که بیاید که او را شایان
برق انداز شود بر سر خشم از حدش	از دهاشعله فشان که مبدان نبرد
در زمان جان بفشارد ز تن بدش	دم بیجا چون گامش کنی از کوششیم
که رود جان عمر و عمره او پیشش	تیرش از سینه دشمن گذرد کرم چنان

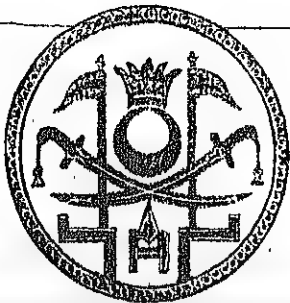
المختصر صفای بیضاضیای این ضراعت نامه که شروق فحای با آب  
تابش لولوی سن شور را غرق کجه خجالت نمود و دشتبوی سواد عینش

لے بر جمیع تنگ کردن و تنگ  
کردن ۱۱۱ از جناب ۱۲ لوله بینی نال  
بندوق منشی محمدی در تاریخ مادی  
ی آرد فحق جمعی از بیک تنان تنگ  
که در بند ریشی خود را بیاغ کاس  
ن پستی پیا شد از نیل پوب بوبر  
اطلس شفته و از لوله تنگ بلو قاتل  
۲۰  
فوقیه کسب و اخذ شیشه  
مطایب آمال خود اگر ان بابال  
ساخته بودند قطره تاش که درین  
واقع شد بهی چیری که تاش این  
چیند کسب بینی اسباب غارت  
و ختم نه برین شیت و این  
تفت  
صفحه ۸۵ سطر ۱۱ نسخ خطی



ختن ختن ابواب شهر مساری بر روی نافه بشکین خن خن الان چنین و  
 کشوده سجانی آن نمیدارد و که طویان مداح عطیه بهیه بر شاخه عجم  
 طول تیر بلند صغیر شسته چاشنی فصاحت از عذوبت نخلان بحران  
 و مذاق بلاغت از انکار شکر بار سعدی و سلمان بنیخار بایند یاد و  
 تا دین شکر و سپاس بچون نسیم نو بهاران بال بایون فال بهامثال  
 پس ناچار از پیچیدن سلاسل خم نجم حیرت قلم و سانسین از طی جاده  
 حصه اوصاف تحف و هدایا پاکشیده بر سر دعا از سرستانان  
 که تا سرخ خشک زرین رفته غورشید زینت آفرین ای بخت خدیو و  
 چرخ چرخ سیریت اودم اندیش خرام انجلا مرام از صدمات نشیب و فراز  
 کردش ایام محفوظ و مصون بوده تو سن هر نر بهیبت جبروت و  
 زیران و باره بیستون بکیر عظمت و اقبال در شمار وسیع چار حد کوئی  
 قماش نفی آوردن چایه فروش فکر و تامل از تیغه زرین کاسخ و درختن و لها  
 به بیانی رسید چو خاک و کمر بند شالی اسمی بلند فور و جواد شاهزاده حسن

۱۵ سجانی بدو ختنان حال با لصد  
 سنجابیدن ست والد بروی کوچه  
 نیست از کثرت اندر دل سنجابی  
 ۲۵ بهیبت اول و شکستنی  
 سنان سببی روشن و تابان ست  
 ۳۱ سنج خشک در دارالافتخار  
 که خشک بکمر و کاف فادی اسپ  
 سبزه رنگ آن چند کوه است خشک  
 و من خشک و فقره خشک  
 رفته بکمر حلقه از سن که در کردن  
 شود بندند از پنج  
 بانقض محفوظ و نگاه داشته شده  
 با تمام شده از نشتی الارباب



اکلیل کلل شیواییانی که از ترصیع گوهر فروش خیال چون پرتو مهر و ما  
 فروغ بخش اطراف حبه و برگرد و دو تاج صفت ترک جادو زبانی که بهر  
 خیاط اندیشه شال سبعة سیاره سماوی در کتبخانه ظهور جلوه کرد  
 از یکتائی و زیبایی نه لایق آشفته سرتایش سنجر است بوقه قابل  
 شگفته و سرق ثنای سکندری بل شایسته تارک تاوید شکر و سپاس  
 آن قصب پوش حمله تو الف رنگارنگ کجائی رنگاروش و  
 فرهنگ چار قب پوش چار طاق هزاربری و دلیری منطقه بن کردگار  
 جرات و شیرازی رستم رزم بهمشید بزم آفتاب نظر زهره ساغر کیش  
 محمد برگردون سمن که دیبای بوقلیون سپهر گمنه پاندا از اقدام <sup>و اوست</sup>  
 و زربفت سیم رنگ ماه تاب فرسوده باط ایوان چشمت او ساخته  
 نساج معجز طراز فکرت را به سیروی دفتین خامه بدینگونه عازم دیار  
 مدعا مینمایم که درین زمان سرت اقتدران که کار کنان حل و عقد  
 کن مکان طهر از خونریز ریخ و اطمینان استگاه کائنات بوشان آورده اند

۱۱ از بهار ۱۲۰۰  
 ۱۲ از بهار ۱۲۰۱  
 ۱۳ از بهار ۱۲۰۲  
 ۱۴ از بهار ۱۲۰۳  
 ۱۵ از بهار ۱۲۰۴  
 ۱۶ از بهار ۱۲۰۵  
 ۱۷ از بهار ۱۲۰۶  
 ۱۸ از بهار ۱۲۰۷  
 ۱۹ از بهار ۱۲۰۸  
 ۲۰ از بهار ۱۲۰۹  
 ۲۱ از بهار ۱۲۱۰  
 ۲۲ از بهار ۱۲۱۱  
 ۲۳ از بهار ۱۲۱۲  
 ۲۴ از بهار ۱۲۱۳  
 ۲۵ از بهار ۱۲۱۴  
 ۲۶ از بهار ۱۲۱۵  
 ۲۷ از بهار ۱۲۱۶  
 ۲۸ از بهار ۱۲۱۷  
 ۲۹ از بهار ۱۲۱۸  
 ۳۰ از بهار ۱۲۱۹  
 ۳۱ از بهار ۱۲۲۰  
 ۳۲ از بهار ۱۲۲۱  
 ۳۳ از بهار ۱۲۲۲  
 ۳۴ از بهار ۱۲۲۳  
 ۳۵ از بهار ۱۲۲۴  
 ۳۶ از بهار ۱۲۲۵  
 ۳۷ از بهار ۱۲۲۶  
 ۳۸ از بهار ۱۲۲۷  
 ۳۹ از بهار ۱۲۲۸  
 ۴۰ از بهار ۱۲۲۹  
 ۴۱ از بهار ۱۲۳۰  
 ۴۲ از بهار ۱۲۳۱  
 ۴۳ از بهار ۱۲۳۲  
 ۴۴ از بهار ۱۲۳۳  
 ۴۵ از بهار ۱۲۳۴  
 ۴۶ از بهار ۱۲۳۵  
 ۴۷ از بهار ۱۲۳۶  
 ۴۸ از بهار ۱۲۳۷  
 ۴۹ از بهار ۱۲۳۸  
 ۵۰ از بهار ۱۲۳۹  
 ۵۱ از بهار ۱۲۴۰  
 ۵۲ از بهار ۱۲۴۱  
 ۵۳ از بهار ۱۲۴۲  
 ۵۴ از بهار ۱۲۴۳  
 ۵۵ از بهار ۱۲۴۴  
 ۵۶ از بهار ۱۲۴۵  
 ۵۷ از بهار ۱۲۴۶  
 ۵۸ از بهار ۱۲۴۷  
 ۵۹ از بهار ۱۲۴۸  
 ۶۰ از بهار ۱۲۴۹  
 ۶۱ از بهار ۱۲۵۰  
 ۶۲ از بهار ۱۲۵۱  
 ۶۳ از بهار ۱۲۵۲  
 ۶۴ از بهار ۱۲۵۳  
 ۶۵ از بهار ۱۲۵۴  
 ۶۶ از بهار ۱۲۵۵  
 ۶۷ از بهار ۱۲۵۶  
 ۶۸ از بهار ۱۲۵۷  
 ۶۹ از بهار ۱۲۵۸  
 ۷۰ از بهار ۱۲۵۹  
 ۷۱ از بهار ۱۲۶۰  
 ۷۲ از بهار ۱۲۶۱  
 ۷۳ از بهار ۱۲۶۲  
 ۷۴ از بهار ۱۲۶۳  
 ۷۵ از بهار ۱۲۶۴  
 ۷۶ از بهار ۱۲۶۵  
 ۷۷ از بهار ۱۲۶۶  
 ۷۸ از بهار ۱۲۶۷  
 ۷۹ از بهار ۱۲۶۸  
 ۸۰ از بهار ۱۲۶۹  
 ۸۱ از بهار ۱۲۷۰  
 ۸۲ از بهار ۱۲۷۱  
 ۸۳ از بهار ۱۲۷۲  
 ۸۴ از بهار ۱۲۷۳  
 ۸۵ از بهار ۱۲۷۴  
 ۸۶ از بهار ۱۲۷۵  
 ۸۷ از بهار ۱۲۷۶  
 ۸۸ از بهار ۱۲۷۷  
 ۸۹ از بهار ۱۲۷۸  
 ۹۰ از بهار ۱۲۷۹  
 ۹۱ از بهار ۱۲۸۰  
 ۹۲ از بهار ۱۲۸۱  
 ۹۳ از بهار ۱۲۸۲  
 ۹۴ از بهار ۱۲۸۳  
 ۹۵ از بهار ۱۲۸۴  
 ۹۶ از بهار ۱۲۸۵  
 ۹۷ از بهار ۱۲۸۶  
 ۹۸ از بهار ۱۲۸۷  
 ۹۹ از بهار ۱۲۸۸  
 ۱۰۰ از بهار ۱۲۸۹





و پرده شایان رموز ایجاد شاه جادو غنمه عیش و عشرت را نیم  
 اشاره ابرو و آغوش حسرتیان بهجور سپرده بر ساقی رند شرب قضا  
 بد اون ساغر کامرانی چندان شتاب داشته که خراباتیان محموم  
 همچو منصور بطرفه العین از غم هر دو عالم رهایی یافتند و تو غمی تیر  
 رایت عشرت به نهی برافراشته که حوادث دوران از اوج ثریا دون  
 آنده قارون صفت بحیض عدم شتافته بحجاب مکرمت لایزال  
 بر فراغ منی و آمال رشحه افشان و نقوش ظلم و بیداد از لوحه طلسمی  
 چون حرف غلط بی نام و نشان بود که رسیل بهامثال صبا<sup>تشکیل</sup>  
 و برید فرخنده فال مفقود العدیل مع ارمغان لایقه و قریبه رقیقه<sup>نیک</sup>  
 یافته خامه زمره نگار منشی یا قوت رستم و مانی قلم که از شگنج صفحه اش  
 آثار سحر آمیز کرشمه دلبران هویدا بود و از غرف حروفش و جبات  
 حوا و شان فصاحت دلربایانه جلوه نما بلفیس طلعان بیاض و انغوش<sup>ش</sup>  
 سیلیمان الفاظ شکفت دل و لیلی و شان حروف در قطار سطور محفل<sup>ش</sup>

۱۰ تو شغلی که توغ بین علم و داره  
 از جابجیم ۱۱ منی بیتی آرزو ۱۲  
 ۱۳ بیل بیتی نامه ۱۴ از قیاس ۱۵  
 ۱۶ شگنج کبر اول و فتح ثانی و کجونی نون  
 ۱۷ و چین ۱۸ از زبان  
 ۱۹ و جیم ۲۰ بیتی شکر  
 ۲۱ و جات ۲۲ و جیم است  
 ۲۳ منی موضع بالای رخ آوی است  
 ۲۴ بنده بر آنده باشد ۱۱ از قیاس



همه سبز انوی بلاغت نهاده همه چشم نیمجواب بر روی فصاحت  
 کشاده همه خاموشان شیرین سخن همه را غنچ و دلال خرمین خرمین همه  
 مستی در جوش همه از رنگ مداد اکسوز پوشش همه محشر ادایان همه  
 شوخی همه عجب از همه برق تقایان همه جاد و همه ناز اشعار

این طسه نه سفینه که دریا	کشتی کشتی قماش معنیست
گیرند بخت چو اهل قضاش	چون کشتی نوح کوه جودست
هر سطرز معنی روانش	جوی از آب زندگانیست
الفاظ ز نخت بای سیرا	هر یک صد فی پراز لایست
در پوست چو گل بخت زار	پر بک ز رنگ و بوی هست
خود یک گل و باغ و بوستانها	در هر درخش و یک معنیست
هر صفحه ز شویخه معانی	چون پرده چشم مست یکتا

شمع بزم ابتهاج و خمر سندی که دیده نظر نگار گمیان را همه شیشیان  
 واد و اح و اطراف و روش الکة نور خیر حسد برین فرمود لند ام رضیان

این که در این خط اول بر وزن انون  
 عازم سپاه فتنی باشد که کجا بهجت  
 خانه پوشند و بکیر اول هم آن دینی  
 م م م  
 ویای سیاه نیز بوده است  
 از زبان شاعر که با خمر و کاف  
 بیتی کشور از لغات ترکی و صواب  
 بران اکارا بالف در آخر بیتی بوم  
 و زمین نوشته



علی ناسکیبانی را از معاجین مفتح سور و سرور علاج رفته و خمیازه  
رحمت خمار و مصطفی فارغانی آسوده مزاج رخسار زعفرانی منتظران  
از کلاب افسانی شبنم شادمانی روکش لاله احمر و پریر و یان دگامی  
و فلاح در بستان مآرب انجاح مثال پرستاران کمر بر کمر نظم  
وقت آنست کنون کز اثر عشق نشا  
بسیار خار گلی که در عجب نیست  
انبساطی ست درین فصل که بیگانه عقل  
هر چند تا کنون قامت آرزو از خلعت فاحشه دیدن هم مخزون  
و شاید تناقب آنچه تعارف نهجیکه باید در بر نکشید و لیکن فیضیه قبال هم  
که آشوب و یماه شوق و انتظار را از نسیم فروری بهارین نایب شک  
از فرخامه اصلاحی نه موده از ایصال چو خا و کمر بند شانی از  
ناشکسته شمنیایم را گل گل شکفته و خندان ساخت  
نشانی طالب از مطلوب چنین یافت  
وصال دوست هم خواهد گزین یافت

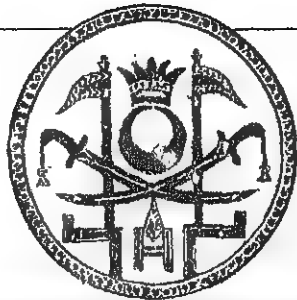
الحمد لله رب العالمین  
خواجه دین بیست خطا مان  
که بیکر بخت بای و فیکر  
بسیار کرب و بخت و اندیشه  
۲۵  
بسیار بیان بند بر آمده است  
چنانچه درین کمر ۱۱۲۰ چو خانم  
اول و خای نقطه دارد بالفک  
جامه داری را گویند که از پیش  
باقه باشند ۱۲ از بهرمان



چند الباسی که صد قاقم وقت ز راجعش پست از سر کشیده  
 و سمور و سنجاب را از شهرش موثرتن راست گردیده تاجداران  
 گوهر سیر را چون اعمال نیک بردوشش داشتن آرزو  
 و فیله مویان اندوه زلف و کامل را مار پیش خوشتر از سلسله  
 محمد کیس و کل ترشس سوای وزیر گاهی آسیب خزان ندیده و آب  
 کلماتش چون نقش نکیس سلیمان وقتی صدمه صرود و پویشید اگر  
 همه مهرشته بخورش لافد بر ریشش باید خندید و اگر دیباچه  
 تا ابد چندین طلس چرخ با فدا کلاهش بر مو نخواهد رقصید بیاض  
 شمسین غمی و لطافت را شمر قسیت چون سفیده صبح نوجوانی و کشا  
 ورشته تار و پودش تماشا یان را رشته عمر سیت شال موی  
 زلفان خلج عمر و ده در فتنه خندان حاشیه اش با نصارت خلد برین هم  
 و در تناول همی سبز نخبان بسای نخل موز و نش پناه گزین کل غمبان  
 لالایش بر رو نکرفته بود و ازین رو بر داز قدش علم ساختند و دهن

۱۰ قدیم اول و اول چهارم روزی ۱۷  
 ۱۱ پستی باشد که سلاطین پوشند از زبان  
 ۱۲ موثرتن راست که دیدن عالی  
 ۱۳ و پست از پیش از از و واقع شود و از زبان  
 ۱۴ و پست از پیش از از و واقع شود و از زبان  
 ۱۵ و پست از پیش از از و واقع شود و از زبان  
 ۱۶ و پست از پیش از از و واقع شود و از زبان  
 ۱۷ و پست از پیش از از و واقع شود و از زبان  
 ۱۸ و پست از پیش از از و واقع شود و از زبان  
 ۱۹ و پست از پیش از از و واقع شود و از زبان  
 ۲۰ و پست از پیش از از و واقع شود و از زبان

شاهدان



کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۳۰۲

شاهدان که باغچه اش فی الجمله مسری می نمود اند از بهر تنگنای پیشانی  
وزیری کمر بند شالی که بحضور صفایش منطقه البروج فلکی مقرون سوار  
اند اس و پیش کلکارش دل با قوت پیکانی نش خورده شال  
بسمان خنجر وقت بحصول این سمر در از خضر شال برخت خوشین باز  
و سکنه رطالغان دار اصولت بدست یاری چنین محمد دولت دینی  
لا مکان اگر بر میانش می بندم کو بیامت مردانه هر دو دست کرم  
حایل میازد و چون پیمیده برکش می نهم دو بلال پیوسته نظم  
طرح ظهور می اندازد ویرین درخشان از عدم تناسل سبلانه بخون شفق  
خاطیه و سپیده صبح از شادمانی تشبیش چون بوی گل در پوین  
سختی بهشت گرمی و صالتش کرده سپر بر سر زرم جویان سایه  
و از نسبت مسایکیش جوهر خیر در آینه شمیر موج زن کمر غنیمت است  
مستحکم و سر بر تارش با سر رشته جان تو ام خواسته بودم که زبان  
قلم و قلم زبان را از ترقیم صفاتش تا قیامت در چرخه ضربی ضرب الشل



بلکه حیرانیان عالم رستخیزان نیز از نوید روح بخش همین مضمون شبها  
 ساخته صحائف اعمال هر کس را از صفات توصیفش مبدل سازیم بکن  
 خیاط قلم کجواج رستم را جمال این کو که از رشته تحریر کربان پاره پاره  
 سخن نایش دوزخ و صنعتگر زبان را طاق این کجا که طفل نو سپاه  
 طبع را طرز نجیه گری چشم آموزده آری پرند پروین را بدستیار بنیان  
 نامل بافتن خیالی ست خام و پرنیان قوس قزح را از الوان گوناگون  
 نقش ساختن مطلبی ست ناتمام و او تار ما بند شمع شمع در شمع  
 کشیدن آسان نیست و حله استبرق و عبقری را در وقت کار نشود  
 مرکبان فی لا حرم دامن تفکر را از پنجه چنین خیال مجال شمانه زبانه  
 یاسمین ریز کر بیان دعایم که تادستار چه مطرز شادابی و تربت  
 جلوه فردا اعلام اغصان و افغان سرو و گل ست و تا خرقه  
 بو قلمون عشق و محبت رونق برود و دوش قمری و بلبل و داوود و ادریس  
 و مفضل الای حقیقی سرباپای آن خوشترین کالا فروش بازار تعطف

۱۰۰ مفضل نو سپاه طفل را نوید قرار داده  
 باشد نیز نظام و چند در تعریف و در  
 به جهان سرب کشت بر غلظه ازین کو  
 نو سپاه ۱۱ از چهارم ۱۲ او را بنی  
 تارهای ساز و رودهای گمان ۱۳  
 ۱۴ هم اینها پنج بین ملک و کسری  
 ۱۵ و روح سوزن ۱۶ عجزی از  
 ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰  
 ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰  
 ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰  
 ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰  
 ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰  
 ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰  
 ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰  
 ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰  
 ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰  
 ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰  
 ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰  
 ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱



از زرین سلب عقلت و بهر وزی موزون و واقشه بش بهای کیم  
 خلعت را بچار سوق دل آتشاد منزل از هر چه هست اندون  
 سینه چاک بر آمدن گواران این ماتمکه خیال برای سیر تعزیت  
 لار و میو بنام سر لیم مویر بجا و لفت کور ز غب شمال  
 و بر بی مهر طار و در رنگ و سپهر نیل چهر کش و سر سنک که کار  
 و بهیم حیات و نشاط از سر صد قصر و دارا بودن و سر و سر  
 با شمع یارب ارباب رنج و شیون ست نیکدار ویکه و امانده می  
 و م راست کرده بنظر آره ناظوره کونه آسوده حالی پرداز و یا احدی  
 بحصول آلا و نعم طرف کلاسی شکسته از سیاحی و تفریح کلشن سهرای شمال  
 عیش و آرام همچو سر و چان خوشخرام بر خود ناز و آری کشورشایان  
 با فرو میت را از لطات صرصر نیکش و انما همچو شمع گریان دیده آ  
 و مالک قبابان حمالیک جبروت و حشمت را از دست جبر و طلش نموده  
 نالان شنیده کسیت که از سر پنجه قضایش گوشهانی نخورده و که ام از

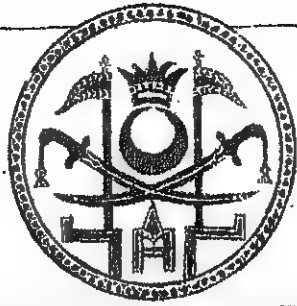
این سلب متعلق به آقای از کلب  
 این چشمت و خان که بر دوشک  
 این طوطی کلایستن نمایان  
 ۱۳۰۵  
 ۲۹  
 مالیک و ملک بونی بند  
 از مستی الارب



داغ ستمی بردل نبوده، اگر کوه است از خنق حوادث او شکست  
 و اگر اوج است از کدورت قلبش پر غبار کجی از دستش امان نیست  
 الا مصیبت و غم چیزی مقبول بارگاهش نکرد دیده لیکن درد و الم  
 آنکه در دشت جاکزیده مضامین جور و جفاست مانکه مرغوب طبعش  
 فحوائی رنج و بلا، این سیاف تیغ آزمای قهر است آماده و  
 این رستم بی رحم و مجید است بشکل زال کوزه پشت اگر این چنین است  
 چرا بایسدان رات تیغ حسرت و بیداد نمایان گشته و ما جگر خستگان  
 به خنجر بایس برسدید ان تفضیالش اینکه از سایه مخنی ذات خسته صفات  
 آن حای زرین بال جمال جاه و جلال و عتقای ملبس پر دراز قفل  
 شوکت و اقبال بفرنگ و فرنگ بکیت بهوشیاری از شوکت  
 که بوارق رای رزیش روشن کن خاندان صولت بود و سلاسل شد  
 صائبش جلال شد اداق دولت یعنی نواب مستطاب مستغنی عن الحاجه الا  
 ویسرای لارڈ میو صاحب بھادر گورنر جنرل اعظم حاکم کشور هند

بهشتک نام بادشاهی  
 بهمان طالع جانی رسنا کمان  
 ۵۰  
 بنده سید ساداتی خیر  
 از منتخب



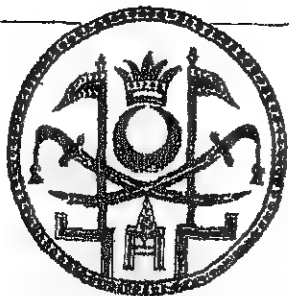


مشغول هزاران عشرت و شادمانی بودیم و حسین عجب و نیا و برپا  
 این وسیله نبیله با هم و شام بر زمین شکر و سپاس حضرت خاتون اشیا  
 و مقدر مایه را میسویدیم بنید استیم که فلک ستیزه کار و کین جود حق  
 افراح و مسرت مانیا نرسد ان بد اندیش است و روح پرست و روح  
 آن عالی مرتبت و الان را در اشوق تقبیل اتمام حضرت یح  
 علیه السلام سفر دور و دراز آخرت در پیش فظم

اشوب قیامت از جهان تخت	شیون ز زمین و آسمان تخت
غم سوخت درون گجان گجان	آتش که شد جهان جهان

ای دای که وجود سر ایا جودش نقاب خابرخ کشیده نور افروز  
 شبستان لیکر کردید و بر سر مواخواهاش از اعتساف زمانه رسید  
 بوقوع این حادثه عظمی و شیعوع این دایه کبری بقیانی غموم آید  
 حیرانم و از محبت تحمل و تمکن یکسر روگردان بی شائبه تکلف اگر از  
 زمین سیل آبی بدرود و آتش دلم را کاهی نخواهد نشاند و اگر هر

۵۰ بهشت با دوست «از زبان»  
 ۵۱ در سینه بختی و با «۵۰»  
 ۵۲ نمانی جمع قیامت با فتح که بنی بای  
 ۵۳ آینه بیای سم و ف بستی  
 ۵۴ پریشانی از جهان  
 ۵۵ بختین و تشدیدیم میانه راه  
 از صبح



خانه ام آفتابی شود و تیره روزیم همچنانکه هست خواهد ماند اکنون یار  
اینکه قلم کلید لسان را که چون انجشت فاتحه خوانان کو شیدان  
برسطه کاغذ بجا مانده بمضامین نواب مطلق اعنان یا انال انده  
بشری را به تنیه ترقیم مصائب جنبان نحایم لاجرم مقدم محدره  
اصطبار را که از روز ازل آنغوش پرورده رحمت الهی است خوشگوار  
بآن کرم مندر مائز ممدین باب شیر مشوم چه عجیب که به ازای این نیل  
عواطف از روضات قدس بوزیدن درآمده از باطن فرقه نعمت  
از کله مکاسن بعرضات شود جلوه کرایه هزار درشت مقلب سطوت  
واقبالندی بر اعدای خسران مال صائل و آلام حوادث ایام الی

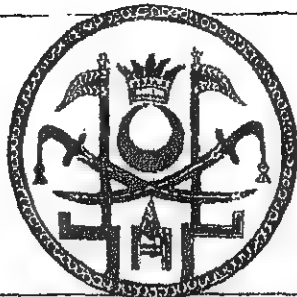
یوم القیام از طبع نازک ز ازل ماو

کلاه کج نهادن نکی طلعتان فحاج بیقریب نوید عطای عهد و لیسرانی و کوزری

ملکه معظمه کفر و جنایت نام نمی آید و ثابت بر سره و کس صاحبها مستغنی عن المجاوزة الالقاء.

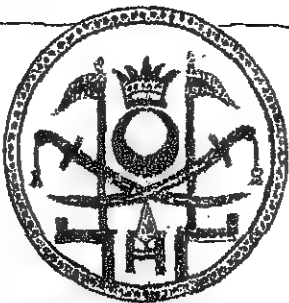
الحمد لله الحمد لله که بایتن خزان رسیده قلوب بمیرانی تهنج و کامرانی

۵۱ کل یعنی سست و ماندہ شد  
از مدار افلاک  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰



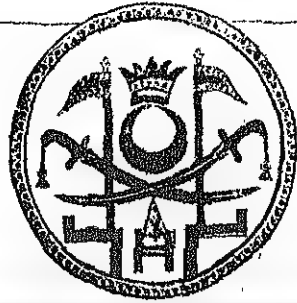
چون پر طوطی نصارت آیین گشته لالهستان تمنیات مهب شمال  
 عشرت رو بشکفتن نهاده و کرده بیرنگ آمال و امانی بزنگ آمیزی  
 حلی بندشادمانی کونا کون آرایش پذیرفته از یکاسن غیب خارخانه  
 ظهور سپید آمده نسیم عشقی که از خرم حین وقت دیر با طراف شهودن  
 همین هواد سر میدار که با عالمیان رنگ و بوضعت در آویزده  
 و تاقیاست برنخیزد و لکه ابری که بر ساحت مستی ستانه جلوه  
 آینهک آن داشته که خفیف نشینان بنیوانی را بتوسط کمند هلا  
 از شری به شریاکشاند و تا شرفات عیش جاویدان رساند بهجوم  
 بهجوم عسرت پرداخته و جوش فرحت نظر را از نظاره بنیوان غلط  
 بخیا بان و لها چنان سروک سرور زده اند که بلبل قدس مانده  
 قمری طوق شوق بگردن کشیده و در ساغر آرزو بد آنگونه جرعه  
 شادی هارنخسته اند که خضر خضر اچوش تخر دگرین شتا قان صفت  
 لب حسرت گزیده کرسی و سرائی که از مدتی هلال شال آغوش تننا

۱- سپید آمدن کنایه از نو دگر شدن  
 ۲- از حجاب عجب  
 ۳- و پدید آمدن  
 ۴- شرفات یعنی کناره ها  
 ۵- با غم نیست از غم



کشاده بود بحد الله که نقش مرادش کرسی نشین کند و ایوان گورنری که  
برور و مور با نظر پاکدل استاده بود و صد شکر که عیسی نفسی تپش  
فراخ چرخ چارمین رسانید یعنی سیحای جلوس مسنیت ترین و شایسته  
قدم شباشت ترین آن پرکارشای لوحه دولت و سرور  
و اغ نه ناصیه صولت سکندری بر سریر که دون سیر حکومت شدند  
بناخن عنابی عقود و خاطر بسته دلاان بکیر کشوده جدا و ای خسته گانی که  
رخنه صد خرابی به اینیه سلفینده صطبار و سکون انداخته بود و طغای  
نوا تر و خشی که احکام از این صدف رنگ خوشدنی را کمر بست  
از هم که خسته بود و پرداخت حال زبان را چه دهن که سپاس این  
عطیه بیکران بجنور حاجبان آستان رفوف نشان بارگاه خست  
خداوندی مودی نماید جز آنکه بدعای جان در از ترقیات و رونق  
و ابد شحون که اید تا نظم و نسق عالم کونا کون بداد گستره شایان با جاه  
مجلت ده طبقات جبهانی ست و بارگاه بر شیم طناب جهان بکوه فرو

این سخن غایب از ناخن خلیفه  
بسیار از این سخن و ادب در دست  
کلمه از بعد از این که اکام از این سخن  
و سخن غایب از ناخن خلیفه  
۵۴  
زمان موجود در حال و جای این سخن  
انت از حصار و غیره جان  
بسیار مطلوب است یعنی طالع سر



سلاطین گیتی پناه سمر نه خرگاه آسمانی، ایادی جور و جهای ستم  
 کیشان به نیروی سیاست والا از کربانان ظلومان کوتاه چشم  
 خلعت سرستان بشا هده دبدبه بروت و شوکت چون بیده نخاش

یومانیو ما سیاه باد

محل السجود بیده بنیای بصیرت اعجمی نایب نواب لفظت نرجاسه  
 در مقدرات ایزدی بشری برک و بر رطافت دم زدن نیست و در خیمه  
 الهی انسان حقیر البنیان را محال سخن فی آنچه او میجو اهنچان  
 بطور سیرسد و سر چه خواش او ست همان بمنصه ظهور جلوه میگردد  
 از کار سازش بقای مسافران عالم هستی سیلی غرور چاکد  
 قضا و از کمال قدرش عجزه فنا در مریای حال و مال ممکن است  
 تاسف صوت غدا اگر که امی عمر نوح یافت بالاحسن صد مات فانی  
 اجل کشید فی ست و اگر همچو خضر جره آب حیوان نوشید سمار و ریا  
 ز سرناب مرگ کشید فی تعبیر رویای هست و بود خیر تحسرو الم میچک

۵۵

له مرایا جمع مرآة ست یعنی آینه  
 از منتهی الادب



و بلای ناکه آن اجل را در پس پرده زندگانی نهفته هر چند که این سلسله  
قدیم یعنی عدم را آسوده دلان هر قدر راحت کسری خاستان  
سمه رنج و محن تصور نموده اند و این کوشش عزلت را انجمن نشینان  
عشر تکه فارغبالی مثل کهنه دهن ستوده و فاما مقبولان بارگاه  
صدی که ته جرحه نو شان خمستان تسلیم و افتیاد و در هیچ نشینان  
ادب خانه اطاعت و اعتقاد اند خاموشی مرکب است از نه از هیچ بلبل  
شیرین بان حیات دانسته لبیک گویند عازم طواف بیت<sup>ع</sup> العتیق  
رضای سردی میشوند لیکن ما آزار میان این غمگده هستی که  
چشم ظاهری ما با دوخت تعلقات صوری است بر مال کاری<sup>نسیان</sup> تقوی  
از وقوع چنین حوادث مبتلای کونا کون کربت و غنا<sup>ع</sup> میشود  
لهذا از تصادم این صدمه قیامت نبیب دلم طاووس وار داغدار<sup>+</sup>  
و جاغم بر بنک سیما بختی را خسته بود که سکاتیه و انوار<sup>ع</sup> المرحمه صحیفه  
عظیم المکرته ریخته کلک جوهر نثار نشینان غنبر قلم و بیضا<sup>ع</sup> رستم

۵۶



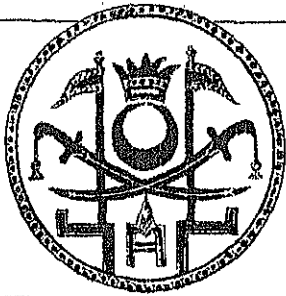
شعر مضامین تعزیت و دجونی بر تو صد گونه نوازش و الطاف  
 بروجات احوال مخلصان صداقت آنک انداخته کلفت زوی  
 خاطر آشفته نوا و نعم البدر این دایه کبری کردید + نازم بر خوبی قیام  
 که از چنین نوشداروی کران بها علاج مرض لا دوایم نمود و پوش  
 رنج و ملال را از لوحه دلم بکنز لک این عطیه بهیه زد و دهر بانی نذر کم  
 شکرش بجا آرم چو این که طوطی لعین سفت از ناطقه رادر شکرستان  
 دعا نصیر سنج غایم و باختتام این نامه کرامت تاقب بی ستون کرد  
 بر سطح کلکون غنچه ابد زرب و زینت شمعن ست اکیل مکمل افضال  
 خداوندی بر مفارق جانین رونق مکن و نور افشان باد +

صفیر کشی میل زرین بال نال قلم در ریاض صافیت سنجی بیاوری طبع خدا و انجمن  
 بهارین سوره غنچه محمد خان در شوکت خاک الی جاوید گلشن آباد  
 چون بر سگاه سخن بی ترانه حمد و سپاس آفریننده زمین و زمان که میراب  
 قدرش حبیب و دامان حمیده نه و ردینی را از خرمن خرمین نور ستارگان

۵۳ دایه سنجی سنجی و با

۵۴

۵۵ بهر ابلیس که خدمت اب  
 به و موفقی باشد از بهار علم و نبی  
 بناسبت آید ای اشجار بهار بهار



کلزار و چمن چمن نو با و گمان بهار بزرگ طبقات فراویس و جهان  
آرسته آب و رنگ زیبائی نه پذیرد و رنگین محافل بیان بی  
صفت و شنای نه دارنده کون و مکان که چار باغ طبایع <sup>لای</sup> صفا  
با مذاق را از ختن ختن و لکش با صحن فضل و کمال و اعجوبه از بار <sup>و</sup>  
حال بیان روضه رضوان شکفته و خن را ن ساخته خلعت رونق  
در بختیر و پس بلبل قلم که چه سنج دار الفضای سخت دانی و غیب  
البیانی ست بعد نغمه ریزی حمد یگانه جان آفرین بخت <sup>می</sup> سرور  
سیر و از ده که شام عصیان و ضلالت از جلوه خورشید وجودش  
بصبح نجات دست و بغل و شب کفر و بدعت از طلوع نیز دشت <sup>نور</sup>  
ایقان و عرفان بدل تا ایا دی شکوش یا سیمین بر نگریان  
مستی کرده زمینیان بر خود می نازند و تا مهره شمع نقش در شطرنج  
یل و نهار قائم گشته شاطران عرصه چون چهره از و نسکو کای  
بخوشترین صورتی باز نهند نازم بران بختی ای بی همتا که چنین <sup>لطیف</sup> جوهر

۵۸

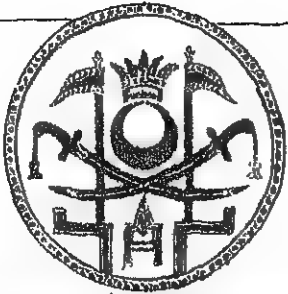
دست و پنجه نایب و کمال  
و اختلاط از بهار عجم





یعنی نورش دی از خلوت کده خواجه پوشانیدن چار قب محبوبیت و  
و خاتم النبیین در جسمش کی که مسجود مسبحان ملا علی موسی و روح کریم  
عرش معلی ست از کمال قدرت بالعه خود چون نغمه در فی در سیده وری  
خالق ارض و سما که چنین جوهر مجرب در که محیط انوار الهی و مخزن اسرار  
نامتناهی ست بصنعت کامله خود برای هدایت پیمو ماتب کاران ناقت  
اندیش پاپند وجود چار آخشیان فرموده از کمن بطون اوزنک آری  
شهرستان ظهور کرد دانیده چون قلم با نیجار سیده از عدم تبیین صفا  
کارش بحیرانی کشیده نقاب حسرت بر رخ اندیشه افتاد و شهسوار زبون  
وقاد عیان سخن سنجی را از دست داد و هموم ناکامی و زیدین گرفت  
فایغالی رسیدن نقطه اشکم آبروی طوفان راجحاک ندلت برابری  
و تاج کایم شور در شیرین کامی آفاق انداخت و شاه طعم شعله و آ  
از کسوت صبر و تحمل عریان گشت و چار موجه سرشکم بطریق العین از شین  
اسکان بیرون رفت کاسی از مشاهده انجیال پریشان چون چشم بکس

کتاب آخشیان باب اول و ثانی و ثالث  
سین خا صرافیه از زبان  
۵۹



حیران و وقتی از رفتن کل مقصود برنگ بیل شوریده گریبان  
ساعتی بان طفل شیرخوار نخست حیرت در من و دمی مانند خورشید  
سحری ریشه در تن زمانی در آرزوی رونمای سلمی مقاصد برنگ  
سیماب در اضطراب و نکته در هوای نظاره ناطوره انجلی مرام شل  
سر صرهمین و دی مبتیاب بودم که ناگاه طائر عواس از آشیانه دماغ  
پرواز ساخته از رخت و هم و خیال تفرج عالم شال شتافت از جای  
بجای میرسید و از طرفی بطرفی مید و دید گلزاری دید پر نور که چشم بد  
از ان چون غم از غیش دور و دریش از زلف و کامل هوشان  
شکین کالاه باجستان و و سوتش چون عرصه فکر نو بخان لفظ  
معنی بی پایان جنت کافروش کشتش رضوان فضاله چین پیش  
غبارش توتیای دیده بین خاکش کحل الجواهر چشم تناب منظر طویلی  
از خوانه دل عشاق رنگین و صوت غنادش بانوای ناله جان شتاق  
مقرین داغ لاله اش سویدای خونین جگر آن و انهار کثر کردارش

نسخه رونمایی لغوی آن نماینده  
دوست و در اصطلاح هر یک که در وقت  
دیدن و دس هم دس دمنه صاب  
۶۰  
که درم کرد و در دو جان رونمای  
از بی ضاعتی نگار از لغت ای تو  
۳۰  
که لاله یعنی زلف  
۳۰  
فضاله باغتم زیاده مانده از غیب  
نمای خوش و خاشاک است



روکش سینه صافی صاحب دلان در وقتی که صبا سینه غنچه اش میدید  
 بجای نخست کل طبل سپید و خوشه انگورش مسمر عقد ثریا و سبب  
 شیرینش با پستان پر زردان مانا، انارش کویا کوی با قوت  
 در چوکان درختان + و مغنر بادش چشم حوریت از پرد  
 زنبوری نظاره کمان + برک چارش برای دعای سبز نخبی کف  
 اجابت + و فواره برای یجایش نخست شهادت کرس شهادت شغول  
 تماشا + شبنم صحرای لوی لالا + غنچه و سبزه ساغر و مینا نظم

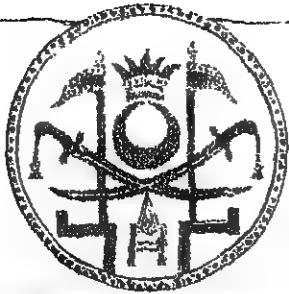
۴۱

روشنه مار نهر با سال باغیکه آب نهر آن سپید و شیرین آن پر از لاله های رنگارنگ	دوخته طبع طبع با موزون درخت غلیظ که آواز مرغانش دین پر از میوه های کوناگو
باد در سایه درختانش	مسترا نید قرش بوشان

وقتی که بوی این سیر و تماشا بشام بخودی رسید + و منکامی که  
 نخل بو العجبی در کله نین طبعم رسید + مشاطه حیرت بار در درخت خالیم  
 کشته زود و دست تفکر در کردن عالم حائل کردید + اند از لطاوت

له پرده زنبوری با سینه غنچه دار که  
 زبان بروی برق دوزخ از میان

له تداول بینی که در نخل و درخت  
 از عجب

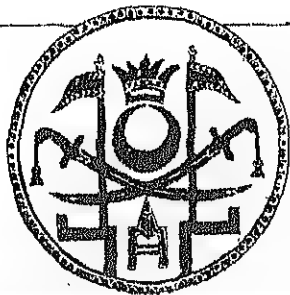


بنمود او بام برهم و پریشان و از هجوم عساکر فکرت ملول و حیران  
 بودم که ساقی سراپا غنچ و دلال سروش ریحیق نوید تازه در پیش  
 گوشم ریخت و مشاطه نادره کار با تفت و شایح مژده نوی در کلوی  
 سماعم آوخت که ای سرگردان صحرای ناکامی از آنجا که از بد و شعور  
 کلمه خلعت و دلاسر فی خوانده و از حضور قسام ازل بجز بایعیش و شادانی  
 چیزی نگرفت لهذا این اسباب ناز و نعم بشیرست باینکه غفر <sup>طبق آری</sup>  
 از لالی ستلانی نویه سرت خیزد حملو و دل دیوانه ات با جمیده نشا  
 و کامرانی روبرو خواهد گشت بر خیز و تدرت صانع بخون تاشا  
 پس غنچه غفلت را از آبیاری پیر سر و تنگتی بیداری بخشیده و از نظا  
 صد و لطیفه غیبی شستم که گلشن عنبر نسیم و فردوس مشکین شمیم  
 دست آویز مصادقت فخرست موافقت جبل المتین تناسل عروقه <sup>تفت</sup>  
 معنی <sup>است</sup> اعنی نامه نور عنوان و صحیفه وحی ترجمان که از بر سر لفظ ملاحت  
 انگیش فحوا ی الفت و بکیت اولی پیدا بود و از جنب حرف

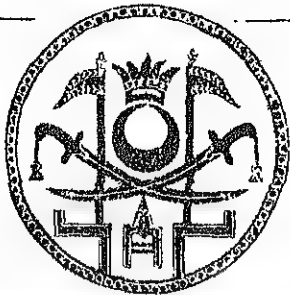
در شایع پاکسر کردن بند ۱۱۱۱۱۱۱۱

عوده بالغیر نوشته و جایی سرفتن

دلو و کوزه ۱۲



لطافت قریش بوی مطبوع عیش و نرسندی هویدائی شیشه  
تکلف چهره باین چارسوق ایجا دو تکوین را کوسری بودیم  
الطیفر و فروشندگان اقمشه همه دانی را متاعی بود بس لب پند  
عنواش آفتابیت نشان از مطلع سحر بیانی و مداوش ظلماتی  
مملو از آب زندگانی عابد مرتاض خامه را برای اثبات نفی ناسوا<sup>یش</sup>  
لا بر زبان بلکه از عدم تبیین صفاتش از قطرات مدا و اشک سحر  
ریزان لیلی نشان سطور و شیرین طلعان حروف در حلقه صفت<sup>یش</sup> نگار  
مشغول هزاران در ربانی و حوراوشان بلاغت و پری پیکان  
فضاحت در آغوش سرکله کوه نثارش مصروف صد گونه خوبی  
وزیباتی استغفر الله این سلسله کلام از صوت صحت برشته تر از مرکا<sup>ن</sup>  
کافرکیشان و پریشان تر از زلف سبیل مویان هست زیر که لیلی را  
دل داده بود مجنون ناشاد و این برقیه محبوب سبق خوانان مستغان  
صدق و سدا و شیرین را عاشقی بودند و این منتهی طبع



اورنگ نشینان اقلیم محبت و اتحاد آری سطورش را اگر سحر سحر است  
گویم سحر است که دلبر صیر فیان لفظ و معنی است و حروفش را  
اگر کعبه محبت بر بیانی خوانم رواست که سجود و ارباب فسم و ذکا و خشیه  
خانه ندرت آثارش با قوت رستم که نغمه عنایبش ز <sup>شکافه</sup> زمره <sup>شکافه</sup> زمره  
و سر و دلیل خانه اش و بیر فلک نیلی را در انجمن انجمن رقصان <sup>خسته</sup> خسته  
شجره معجز بنایش در جریده روزگار رستم و صنوبر گلکش چون <sup>سرو</sup> سرو  
ترکان کجایش عنای علم شهباز فکر بلندش با طائران <sup>نشین</sup> نشین  
دعوی برابری و نعمات نزار طبعش را ناهید بهزار جان و دل شتری  
بر منق این آوازه کوی اشتیاق پیر اسیمه وادی منق و پند  
ناوک دوری نشانه سهام ناصبوری نیش خورده انعمی بحبان  
ستم کشیده مصائب حرمان سایه وصول انداخته دیده خوانه فشان  
دریا دریا نور و دل سوازه را عالم عالم سور و سر و نجشید و ریاحین <sup>خویش</sup> خویش  
چمن چمن سگفت و باغچه خواهش تازه کردید شب غم رهرو ملک

کتابخانه کتبی خطی  
چهارم و شصت و هفت  
۶۴  
باغچه معجز بنایش  
کتابخانه کتبی خطی



عده کشت و بچ مسرت از سر و پند نظر

هزار شکر که یوسف نخی مسیح می	حیات بخش دم شد بر شمع بی
صورت از قلم صنم صحنه رقم	مخشد ولی ناکش رزین حنجره ترقی
کرم همین بود و مردمی همین آری	محسوس نکرده بجای کس انجیر می
هزار داغ بدل داشتیم غنیمت	مخون مانده بکسند داغ فرقت می
بجای ظلمت و غم تنگدل می	اگر ز آب حیات می رسیدی

۶۵

حالا بچند ای که مشوقان طاموس جلوه آتش روزانه  
و قامت سوزون و کمان ابرو و زلف عنبر و ناک و مرغان و  
فان و خال شکین و لب احلیق و عنجه دهن و وادای پرفن و کوی  
زندان و رخ تابان و عنبره سفاک و عشوه بیباک و وفتا  
موشانه و انداز دلبرانه کرامت مند بوده و عشاق دل باخته رانده  
مختر نواد و آه فلک فرسا و جان سزین و کریمه خونین و وصال  
و ذوق جمال و جرات اشتیاق و سوز و آتش و نوحه و زاری

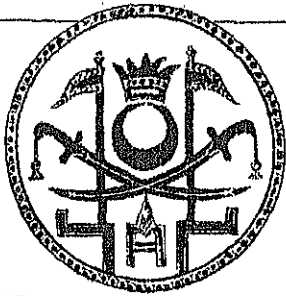


و فغان و هتیراری و دلی پر خون و چشمی رشک جیخون و شکر  
 مهاجرت و دود و لوله پنج و صیبت و عنایت نموده ماسول که تا پیش  
 دولت و اقبال بر تارک دیهیم آریان اسن اباد جلالت و  
 محشورستانی بزمک انوار نیر اعظم رونق اندوز و تا اکیل حله  
 جلال بر شوق مرغ نشینان چار بالش قصیده عیظت جهانیا  
 چون بر تو مهر ماه عالم انس و زست چهره غذای نسرین غدا  
 بخت جوان به نیر وی مشاطه چاکه ست قضا از غازه بهجت و  
 کلکون و وقاست اعدای ضلالت آنک بیاوری صولت و ست  
 از ضربات سیلی نذرت و کینت داسا و اثر کون باد بد  
 ملا لوی شمسه مضامین و نیع بعنوان نامه اسمی معشوق و صنعت  
 کان ملاحه جان صباحت و چالاک یگانه و سفاک زمانه و حور عالم  
 نور مجسم و لبر عیار کافور طهر از دله دار به حسین یار نازنین و این  
 ژولیده بیان مطالب شوق لاینتها معلوم نموده و ازین

این قصیده نام شمسه است

این قصیده بنی جابر است از  
 دینوری و درین مقابل در نقطه  
 آورده است که فایده آن تواند شد

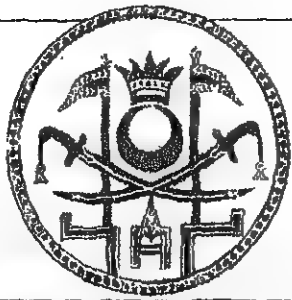




کلزار و چمن چمن نو با و گمان بهار بزرگ طبقات فراویس و جهان  
آرسته آب و رنگ زیبائی نه پذیرد و رنگین محافل بیان بی  
صفت و شنای نه دارنده کون و مکان که چار باغ طبایع <sup>لان</sup> صفا  
با مذاق را از ختن ختن و لکش با صحن فضل و کمال و اعجوبه از بار <sup>و</sup>  
حال بیان روضه رضوان شکفته و خن را ن ساخته خلعت رونق  
در بختیر و پس بلبل قلم که چه سنج دار الفضای سخت دانی و غلب  
البیانی ست بعد نغمه ریزی حمد یگانه جان آفرین بخت <sup>می</sup> سرور  
سپرد از د که شام عصیان و ضلالت از جلوه خورشید وجودش  
بصبح نجات دست و بغل و شب کفر و بدعت از طلوع نیز دشت <sup>نور</sup>  
ایقان و عرفان بدل تا ایا دی شکوش یا سحرین بر نگریان  
مستی کرده زمینیان بر خود می نازند و تا مهره شمع نقش در شطرنج  
یل و نهار قائم گشته شاطران عرصه چون چهره از و نسکو کای  
بخوشترین صور می بازند نازم بران بختی ای بی همتا که چنین <sup>لطیف</sup> جوهر

۵۸

دست و پنجه نایب و کمال  
و اختلاط از بهار عجم



بر روزگارم شادان و مسازان در کارم حیران بیایم از ناله کلویه  
جفایت عشم اندوده و دامانم از گریه بی تاثیر شکایت نم آلود بعد  
سجدهم داشتن و تباب حرامم که داشتن کوی سرم را بچوکان ششم شعی  
نه ربودن و روی کرم را بر زمان دم شماری نه نمودن و فسانه عذاب  
نه شنیدن و بهمانه خواب کران و زیدین و کستاینها عالم خیال  
به سفینه عربه جونی نکاشتن و بیایمهای بهم وصال را به کجینه  
ستیزه خونی نکاهد داشتن عالم ندیدن و مقام نه شنیدن سرلی را  
ناکوارست و هر ماعلی را دشوار لیلای من اعضای تن چون ارغنون  
از نغمه های وحشت تعب خیزند و چون جیون از زمزمه های مصست  
لبزیز به مظلومی مذبح جان خنجر خون ریز تعافل به محرومی محسوس  
نشر تیز تجاهل و طپیدن بلاکشان خونین کفن به رسیدن حراوشان  
نسرین بدن و برادرسان راه نامرادی بشاد و غفسان بارگاه  
ناشادی بخواب عدم تعبیر بخراب ماتم تصویر به آه حسنین من

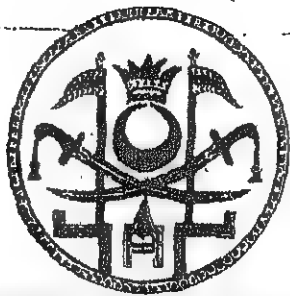


بنگاه آسیرین من بغزاله مرغزار به لاله کو به سار به ناله هسزار  
 به پیاله سرشار به بوی گل به غوی طبل به بلاحت خود به ترکست خود  
 بجان من به فغان من به رشکم به اشکم که حال مراد بلای بیدرمان  
 منکن و حسد را در بجای عاشقان من بآبانی مو شمشیر بر باد بشانی  
 در مو شمشیر که ازین تسلی دل ست و از همین تشفی حاصل ست که شمشیر  
 جانسوزت رهن آن شاهان شواد و عشوه له و زت دشمن جان بهر جان  
 ابر و نازک کردن تیان گلگون پرند خیالات و افکار به بوی ابرو  
 استغفای قصور طبر ز چرخه اسمی دلدار  
 آیین گوی دعای مرگ ناگهان و الوداع خوان وصل دیرینه جسم و جان  
 نقش پرواز تصویر تصویرم آغوشی به چهره طبر از تو قلمون خیال که مجوی  
 پیش آنک قوافل سبلان خنجر بی آب تغافل صدر ز شیر مجافل شیدا  
 تیغ دندان بر آورده خنجر بابل بوسه چین طبر ز لبان رنج و محن  
 محو نظاره محشر قاتلان آشوب و فتن دامن دامن زخیم خورده و ادای

۱۰۰ دجای عاشقان من درون  
 سبزه کو فتن و شادان از بهار  
 ۶۹  
 از بهار غنیم  
 از بهار غنیم و شادان از بهار  
 از بهار غنیم و شادان از بهار

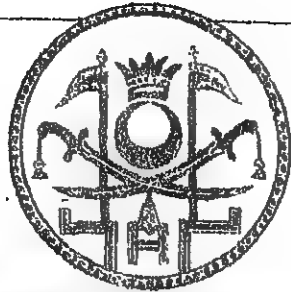


ملایک فریب کلشن کلشن نشی رسیده غمزه بر مزن صبر و شکیبایی  
طالب معراج وصال زار کعبه غنچ و دلال مجبور خون آشام جزا  
الام در جام رخسور مرک آرام بهر یار خود کام ناکام ذبیح غنچ کافر  
ماجرائی از لب هر زخم بتایش عشوه خونریز عذب السبیلان  
بسل دشمنی توانی از دمان هر جراحت به شای غمزه بلائین  
شیرین زبان مفهوم ملالت دوست و غارت دشمن قتل حشر  
بسل زبکین کفن اسیر و فانی خیر عشق زلف مسلسل در دل شهاب  
شان بهین پنجه تیر تشویر تصور کمان ابرو در گوشه غزلت چلچلی  
کوش بر آواز دشنام ناتمام در حسرت بوسه جان طلب  
نمک بر حکر داشته شور ملاححت در عشق لیلی وشی مجنون لعل  
شاق سخنان مسیح دم که در حضورش کلیم ناطقه بر طور مجرب  
سرمه در کلو نقطه خیش لب شیرین تکلم که چشمه حیوان را از مشاهده اش  
عرق انفعال بر روی دلش مرهم نمک در حسرت سوز و سرور



ناسور در جگر خون نوش غم کزک از بد و ازل در درد و ملال در ساعه  
 بیل ارم زار یاس و تنایا و سوار بر ار داغ خورده ملوی  
 کل رخسار غریق بحیرین رنج و بلا دریا دریا طوفان فتنه در کوشه  
 چشم شکبار و املق عذر طبیعت طومار شکوه با در جیب و دانا  
 نهاده بزایه نشین کوشه مصیبت عشق خالی که در کج دهن افتاده آتش  
 شب انتظار بهوس بوسه دو ماه نو بر سجه ستاره مشغول استخاره  
 پی سفید دیار یار تمنای جلوه جهان آرا بصدل پاره پاره <sup>یک نظاره</sup> ماده  
 در یاکش نخلخانه دیوانگی از کیف ریح حق بنجودی تا صبح محشر مدوش <sup>طرز</sup> قشقه  
 جبین حق پرستی خیال مندوی خال چون دانه سلیمانی ز نار بر  
 دور از حضور تریب از دل جدا بظاهر در باطن متصل <sup>ش</sup> دل سوخته آتش  
 خورشید اخگر ناکا میانی پینه سوز شعله برق شرر بتیانی رسوایی  
 عصمتیان رموز محبت پرده در نوع و سان رنج فرقت <sup>نفس</sup> سر ز پاشنه  
 ذوق حضور <sup>و</sup> دل باخته هزاران در دنیا صبور <sup>و</sup> سایه نشین <sup>و</sup> علامه

ای بد و اوس که سر را از پای نه  
 نتواند کرد



زاری پامال عساکر رنج و بهت رازی بگردش چشم حیرانی غمزه زیبا بکار  
 پرشانی عدن عدن در شاموار اشک خجالت راز نوک مرکان  
 کھر ریز سفته و دریا دریا که ورت یاس و ناشکیبانی راز زلال است  
 پورش پذیر شسته با هزاران اعتراف قصور نقداعت دارد  
 استعمار در خزینه سینه و خاکچینه انداخته و چشم حرم خمشی و عذر  
 نیوشی بران طبع عطا پاش خطا پوش دوخته آرزوی <sup>تقصیر</sup> تقصیر  
 بوقلمون و تمنای آمرزش جرم کونا کون میدارد و بر کی <sup>پین</sup> آسباید  
 بهمن رسیده خطیبات بشمار خود بحضور کلچیان چار باغ حسن و ناز  
 می آرد و یک یک پانفر خود را که در سنگام بخودی از بولوله و شست  
 جنون کتاینهای رنگارنگ بصوت خیالی آن کمواره شصت  
 عفت نمودن و بهوای تناهای بخیاب در کوچه پستیابی و در انقضی  
 میا کانه قدم نه سودن ازان لعل نازک که خیال بوسه بران بار  
 امید لب کنزدین در جان شکستن و بان پای نخارین که کاهی از <sup>ساحل</sup>

۴۲  
 در انقضی تنای از پستیابی  
 از بیان ۴۳ قدم فرود نماند  
 راه رفتن از کوبار عجم ۴۴  
 امید در جان شکستن بنی بک  
 امید در جان شکستن بنی بک  
 چه بگردم که بایستم امید  
 در جان شکستن



بیرون نیامده تکلیف کلبه احسان دادن به تصور آن ساق کافوری  
 پروانه شمع طور کردیدن بود صدراع نزع صندل یاد وصل المشتاق<sup>قین</sup>  
 برچمین و هم و خیال مالیدن از یارب نیم شبی آفتاب را در محبت  
 ساخته برزبانها افتادن و آن نازک مزاج عاشق نواز از انعطاف و غنا  
 ناماشنا شهرت دادن از زور آزمائی حریف اشتیاق بجای آورده  
 رنگ خواهش اجل را بر صفحه خاطر پریشان ریختن و نمک تمنای<sup>را</sup>  
 بر حریق دواشته رنج و ملال در پیان دل آسجین و ستمه رضا و تسلیم  
 برابر روی خواهش رنگارنگ نه بستن و بال و پر عنقای دعا از دست  
 بی نیازی نه شکستن تمنای تماشای روضه باطوبی غنچه و  
 در دل کرده داشتن و تخم آرزوی محال بهم اغوشی در شوره زار طبیعت  
 کاشتن و انجمن جنات را از صحبت اغیار بان پاک دامان از اسباب  
 به کانی آراستن و بر نخبان شرم و حیا کتفانه و زریده از ناله کینه  
 آه بی تاثیر غنچه در کنبه نه سپهر انداختن بخشش بیت اسکان<sup>بشکام</sup>

۱- بنده بانها افتادن نمایا اشتیاق  
 ۲- شنی بود که باطل خود را شاعران  
 ۳- سوز و غم تا آید بر زبانها افتاد

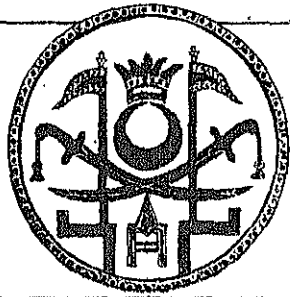


شهادت از آه و زاری نازک عرصات قیامت گردانیدن +  
 و از شکر شکر و شربت آفرین شیرین کام بخشیده آن سماع ناک را  
 که خنیدین کل در حق آن کار نغمه صورت مسکین در خراشیدن + آتش  
 بجران بر بستر لاعلاجی افتاده باز از مداوای خیال وصال  
 رسیدن + ورشته آرزوی آن جفاکش و عاشق کس را به کار  
 یاس و نا امید می از هم بریدن آن کوی کریبان را بقصد پیر  
 که روزانه در کریبان سحر و پوشش کشته مشابه کردن + و آن هر  
 زخمندان را بچاه بابل که دو دانه خادش بر آمده مانا خنق تبصو  
 پنجه نگارین حواس خمسه در بانچه غان غنم را بر پنجه قضا داد  
 و منکام رونق بخشی شاه خیال در شبستان خاطر جان مشتاق برای  
 استقبال نغمه ستادن در فراق آن سرو آزاد و کلبرک تر باقری  
 ببل مدامستان شدن + و بر نورش پروانه نکه اخته باین طایر پریشان  
 بوالهوس بر خوردن + از شکل خیالی آن سست ناز نرد و تمنای صال

۷۴

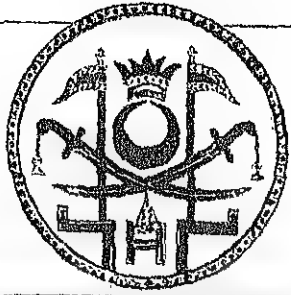
در شبستان بیتی خواجه ملک شمس  
 در خانه شب در جانب بر بند  
 از بهار عجم





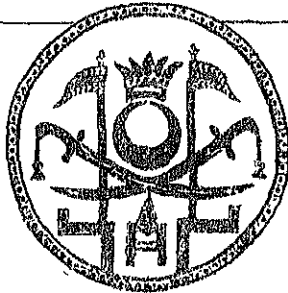
در بساط خواب با ختن و چنین راز سر بسته را که چشم ظاهری را نیز  
 ازان بخیبر لیسیت بناله و بهتیه اری در کاشن که ده کون و مکان نشتر  
 ساختن بجناب بوسه چنان آستان ناز آشیان با هزاران <sup>احاج</sup>  
 وزاری جلوه گزارش میدهند تلخی تنوع دل مردگان جان تجو سلیم  
 بسختی مرکب سینه ریشان تیغ دو دونه اسید و سیم پشهیدان خنجر خور و  
 باشاهد شهادت هم آغوشن تقیلاان دشته ناز و ادا بالیلای عشق  
 عشرت مند و شن بصفت چهره خورشید رویان ناز آفرین <sup>بصفت</sup>  
 ریضا و هموشان پروین جبین به خمره شوق القمر خنده سرشار و بروج <sup>افزانی</sup>  
 عیسی لب کو هر نثار بهر بده جونی خورگان جنک مصلحت آید پیمانی  
 بدعهدان فتنه آئینه بشکر خواب تغافل شعاران سمن کرد باش کل <sup>بستر</sup>  
 بیار شب بیداران خار در پهلو نشتر و جگر بسجده کردانی اشک <sup>زین</sup>  
 بیت الحرام اندوه و بهتیه اری بدریا کشتی باده نوشان عیش آباد <sup>مهر</sup>  
 وفاداری بآبله پائی صحرای ناکامی چون کرد باد در چ و تاب بکام

بوسه چنان به سحر چنان  
 بوسه کردن صاحب از غنا  
 نفس بقی سوختن بای کوی  
 زنگار شکر کرم حیات از بزم



فرسائی بیهوشی بتیابی بزنک مرغ نیم لعل در اضطراب بعد و بت  
 لب شیرین تلم شکر بار به خجالت تهیدستان جان نثار بت  
 یازنی اسیران محمد کیسو بسجده ریزی زانراں محراب ابرو <sup>روان</sup> <sup>لاله</sup>  
 نسیرین بناکوشس بجان خریداران عشوه فروش بطوفان خیزی  
 چشم پرچم بکهر ریزی اشک دما دم بنالیدن نو گرفتاران سلسله  
 زلف چلیپا به طپیدن تازده اسیران رشته برپا بدعانی مستجاب  
 که اجابت را بران چشم پر آب بدل بتیاب که تنار و آرزویش  
 جگر کباب به زکس کوپاکه بر غمزه مردم شکار چشم تقش و خسته  
 به بلای بالا که قامت قیامت را طر ز فتنه کرنی آموخته به چشمین  
 که شیرین بر عهد و تبش نشه باد و آرمفتون بادای سحر آفرین گلی  
 بر ملاحتش بزنگ قیس مجنون به زدنای که مایه عرف ایامم به  
 برده به زلف رسای که در وازی با عسمر خضر و مغرورده <sup>سجده</sup> نشسته  
 سیه ستی که خمار تو به نضوج را چون طسره پرچم از شمشک ته به کیف

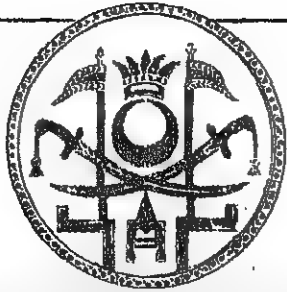
۱۰ بدای صحرای بیست و پنج  
 ۲۰ مایه فای عقیق صینه  
 ۳۰ بول تنای خانه و مالی که تبس مایه  
 ۴۰  
 ۵۰ ز مصطلحات  
 ۶۰ یعنی براری کردن و این محاوره در  
 ۷۰ شورش و فتنه تصنیف مرزا خیر  
 ۸۰ در بیان مودت



صنم پرستی که در عالم رند شربی بروی خود باب حق شناسی بسته  
 بدستی که از تنگی خنده خود را از ان بیرون نموده به لعلی که عیسی را  
 در پرده زنبوری چرخ چارمین نشاند به که حالا از الطاف رخ گذر  
 و غنای عاشق نواز سر کناسم را در کنار عاطفت نهاده نقوش چشم را  
 از کزک عفو و عطا محو و منفک سازند و دفتر خطایم را بشوید و پاک  
 انداخته دست جمیله پری نک استریش را در گردن عصیان چایم اندازند و طبع را  
 که در اوق عذرای گلگون عیش و شاد کاهی هم نگارست به اتصال صنوبر خرام را  
 چمن سمر و روشادان فرمایند و جان عشرت جویم را که در ششیا  
 شاه خورشید رخسار امانت و نیکو به انجامی الماکشیده از کلبا  
 نشاط انگیز بخش جابیم کل کل شکفته و خندان نمایند تا ماتم سر را  
 قلوب سوگواران محشر نو از خانه اندوزی آرزوی همه غمشیک  
 طره منبر آگین است و تاشوخی که در خواطر فتنه سخنان خود نما از جلوه  
 فروشی رغنصنم عذر نیوشی سیرت بزنگاه حسنه برین صجان جان

صنم پرستی که در عالم رند شربی بروی خود باب حق شناسی بسته  
 بدستی که از تنگی خنده خود را از ان بیرون نموده به لعلی که عیسی را  
 در پرده زنبوری چرخ چارمین نشاند به که حالا از الطاف رخ گذر  
 و غنای عاشق نواز سر کناسم را در کنار عاطفت نهاده نقوش چشم را  
 از کزک عفو و عطا محو و منفک سازند و دفتر خطایم را بشوید و پاک  
 انداخته دست جمیله پری نک استریش را در گردن عصیان چایم اندازند و طبع را  
 که در اوق عذرای گلگون عیش و شاد کاهی هم نگارست به اتصال صنوبر خرام را  
 چمن سمر و روشادان فرمایند و جان عشرت جویم را که در ششیا  
 شاه خورشید رخسار امانت و نیکو به انجامی الماکشیده از کلبا  
 نشاط انگیز بخش جابیم کل کل شکفته و خندان نمایند تا ماتم سر را  
 قلوب سوگواران محشر نو از خانه اندوزی آرزوی همه غمشیک  
 طره منبر آگین است و تاشوخی که در خواطر فتنه سخنان خود نما از جلوه  
 فروشی رغنصنم عذر نیوشی سیرت بزنگاه حسنه برین صجان جان





بسمل خنجر غمزه حاضر و باش و هزاران جهان جان بد

تیر دوسه لطف و عتابش باؤ

نیشکر شتن بال قلم بر شقه سراپا اسرار و نکات

موسوم به سر عوض علی خوشنویس شهر سیدانه سرخه و شاخ

بنقشه مویان حروف سبیل سواد که بتانسی نام بهارین قلوب

نظاره گویان نفتاب خا بر رخ سحر سامری کشیده بودند بهنود

چند تا سبزه رویان بهشتی رو در ساعات نوروز آیین و انا

سعادت تیرین رونق بخش پرچانه وصول گشته ادواح دلم

خوش و خرم و ریاض خولع را غیرت حسلد وارم ساخته حیرم

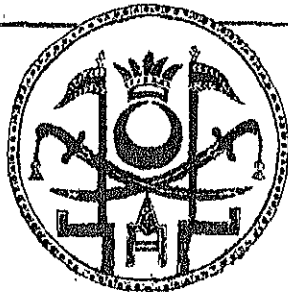
که صفت صیغه پردازم یاد تو صیف انبه مرسله قلم اندازم

اگر از حلاوت مضامینش سخن رود اغلب که دوات کوزه فند

فی نیشکر کرد و اگر از تعریف این حسنی بحیر تحریر در آید یقینی که قطره

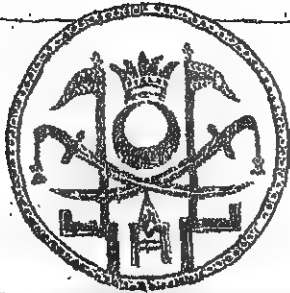
مداو از دمان آینه بزنگ در بر آید خشنه تمبانی ست با اوراق

کسر خورشید خنجر غمزه حاضر و باش و هزاران جهان جان بد  
 اقام اینست  
 بهشتی رویان بهشتی رو در ساعات نوروز آیین و انا  
 ۴۸  
 فی نیشکر اضافت عامه  
 سبیل خاص  
 سبیل دوات که از ان نویسنده  
 از بهار  
 که عارضه صفت خا بر رخ سحر سامری کشیده بودند بهنود  
 ذائقه بجا و انت رسید که بکشد  
 و دندان یاد دمان که در عرض اینست  
 و عارضه صفت آن



حوریان هم ترازو و رنگین میوه است آب زنگ عفتوان جوانی بر رو  
 آن آفتی دیگر داشت + و این آیینی هست از ابوصلت لیلای حرو  
 صبح امید از سر میسده بود + و این را از مدوشی شیرین شیرینی  
 پیرین بر تن چسبیده + اورا شب وصال اجا در کنار بود + و این را سنجی  
 انبیا نزد خاص و عام پر بار صفای عنوشش همسریا رخ کردن پادشاه  
 اما خوبی صوت این همچو ذوق حوریان بالاتر از آن + احوال بر تماشایش فتر  
 وحدت در آغوشش + الکن از مذاق این جسد شیرین کلامی در خروش  
 فی فی قبه است چون دل صاحب دلان پر نور + حقه است از آب  
 ثور معمول + عجب به شیرین کار است + و طر فط لای دست افشای  
 بر سر خه اش از خوابه دل بیدلان اعلی است + و بخور شاخ  
 نباتش شیرین حسن یوسف مصری جلی + اگر کند فلیقوس این  
 چشمه سار لطافت قطره می چشید + دست زبان را از تذکره آب  
 در استین و بان خاموشی بیکشیده آری کیکه این بخور از سر و دم  
 ۶۹

۱۵ آن پنجاه و نه بن  
 ۳۳ علای دست افشای  
 از زینت قبت که خسته و خسته  
 نازدیم نم بود چنانکه در لغت  
 صاحب بهایگری و برمان آورده  
 تأثیر از سر تلاست نگو خطای  
 دست افشای عزیز می شود آن کسی  
 که بود یاد بود + ۳۳ بخور و بوی  
 ملاقات را ضیعت از صدر بخور  
 یعنی ملاقاتش آن ۳۳ بخور  
 در کبست از بر بوی نثر و میوه  
 و خور و کماضی است از خور و ن

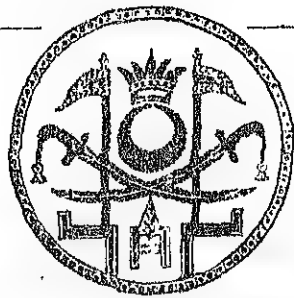


### اشعار

باین طبله عصفه ان چمن	دریدند از خنده کلها دهن
ز عطرش کرده بسته بز نافه بوی	ز سبب ذوق و صفا برده بوی
برای مکیدن چو خوان نخل	تبان را دهان بردمان نخل
ز سبزی به طوطی خطار کشید	ز آب زمره مکر کشید

عالی مقامان مختصر پند که به طغرانیسی الفاظ و معانی صحائف فصاحت  
و انشاکری را بزبان رخسار بکار خفت اختصار مخطوط و در برابر سوخته  
کلف اطناب از سیمین عذار عروس قیامت آشوب سخن بغاوت  
طرازی احباب از و اختصار زائل نموده اند پس چه پندار کجاست شای  
لازم که بگلشت این سبستان مینو سواد پرد از نذر و متعارف اند  
انامل را از سیرتیدن ترانه خارج آتشک فصل و بسط بند ساند  
لهذا طبع و صلت خوارین هر زه درانی بجان آمده که سیر زبر بکا  
مدعاست که اگر از رو نمائی سلای ملاقات دل حیرت کشیده و

خط الحظ این فرسوده  
۸۰  
مجلس شورای ملی



در رسیده را آباد و روشن فرمایند در حق شسته نفسی عین مسیحا

نباش بیمار آن وقت برقع به استرک نوید

غم سراقی بدل دارم و آتش اشتیاق در سینه مشتعل حیرت

نموش از قلم سیریزد و جریب پنهان سازش از آنهم بهیروز

ظاهر محرم که اینهمه تلخکامی عدم ستفسار مزاج سامی ست و ترقی که تخریب

بیفیات صحت نیازند را بیا و اندر آید بلکه با هم شام از قلب شفیق و استغاثه

برش ذوالفقار انازل و بنان در معارک محرم

بقریف شمشیر الماس رنگ عکاس

ز می تیغ میان رنگ جوشن که از سیلاب ریزد عمر شکار صیقل

زبان آور طغفر تو ز آتش پیکر الماس فاقم زمر دنیا من بخت

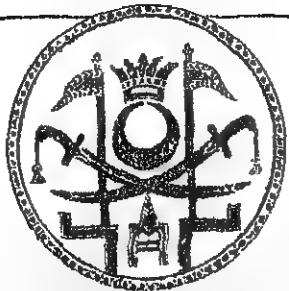
پاک گوهر که از تماشایش دیده موحدان واحد بین احوال و شش

در ملک نبی دست و عمل خمش عید عشرت و شمن با رویت هلال محرم

و ووش شب و مجور عذر اسفید چه صبح عدم و جوهرش طغرای نشور و دو

۸۱

له نظر قزاقی طغفر اندر و چه قزاقی  
اندوخت از عجب بزم

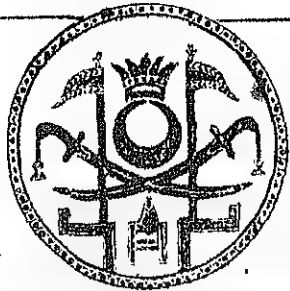


قبضه اش اساس ملک و مل پناه تیری او برای ابطال سئله قدیم  
 دلیل است قاطع بود و جوهر او برای امکان تسلسل سخیل برهانی است  
 ساطع از آتش آتشیوان در پرده حجاب و از برش او رنگ از گل نشسته  
 از مل جدا نیامش مصرعیت خشنده مضمونی در آن مکنون و فوعلش  
 لفظی است از معنی تابنده مشون + اعجوبه خوشنمای است زیبا تر  
 از قامت شاهان میریده + یا الف لای است برای تخی زنده گانی  
 حاسد ان خمیده صبح صادق صانی شام محمد ان عدم در کنار  
 قرمخ مثالی است کاف جوهر در و آشکارا سیستی است از عقل روان  
 خونریزی سرشار و رند شربی است قبل اعدا چون دیوانه بکار خویش  
 مقابل خضر است که او مادی کم شکان ذبیحات است و این ربه  
 شمرستان مات الهی چشم بدش مرصاد بخت و آله الا بحسب  
 اجزای برآت علوفه خواران و قرقخانه نمه دانی بکشیدن طغری  
 مضامین لکیرین و سراپا لطافت یعنی تحریر قوت بر ط

کتابخانه مجلس شورای ملی

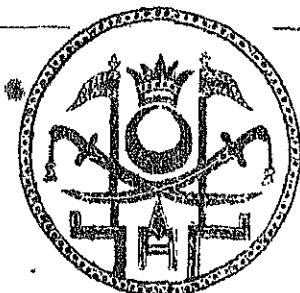
مجلس شورای ملی  
 خواجه جمال الدین سلطان  
 توش و غم خاک خورده زین خاک مرده  
 مجروح با زخمی ۱۱ از بهار عجم  
 برات بوزن قنات نوشته  
 که موجب آن از خانه ز طلب بدست آید  
 و بعضی تنخواه مجاز است از بهار عجم  
 تقریر یعنی سبوت و دین زاده را در حق





شرح بدر چرخ تالیف محمد عثمان خان بجا در معتد سیرت  
 الله الحمد که خضر خضر الباس معرفت مادی سبل حقیقت نمای اکاهی  
 و بیج کایم کلام سیرت روح افشای سوخته نفسان محبت الهی  
 از کثرت وحدت دوتی از چشم احوال عین با صوره از اعمی فطری دور  
 و از جوش بخودی جملگیان خودی بر ناک شر یک الباری در نیما  
 عدم مستور از گردش عضاده اصطلاح لاب از کار ارتفاع شهاب  
 پیچوشن باز غنچه نصف النهار جلوه نماه و از ملا لوی جسم بهیمة حسیه  
 غلبه عیون بر یک بیان بان کسته نفس سبحان و کجاش متبلا  
 اشفته نوایان مکامن حسد فان در محافل حلد نظیر وجد و حال  
 بر مرسته دلربای یا سحر جانانه ترانه فروش و باده کسار شکر  
 ایقان از باغ غنشی صهای تذکره حمد واجب الوجود تا انتها  
 زبان نه ندانه پیوست و بهیوش محاسبان منور و یکانه از تدریس  
 خلاصه الحساب و حدایت بحدب قلوب ناطق و اصم شاعلی و معنی

۱۰۰ غناده کبیر اول قطع باشد  
 ۱۰۱ متغیله بعضی بشت اصطلاح  
 ۱۰۲ بیت احکام مکرر دش آند  
 ۱۰۳ اصطلاح بضم اول و ثانی است  
 ۱۰۴ از اصطلاح زبان یونانی معنی تار است  
 ۱۰۵ و لای معنی آفتاب و آن التي است صفت  
 ۱۰۶ قرص و از روشن آن چند اوراق یک  
 ۱۰۷ و بران اوراق دو بار کمره و خط  
 ۱۰۸ نفوس بیانشه و بر سطح اعلای آن  
 ۱۰۹ غناده بیانشه که از یکدانه و قوت  
 ۱۱۰ اصطلاح که علمی است برای درشت  
 ۱۱۱ احکام ارتفاع آفتاب و ستارگان  
 ۱۱۲ معلوم کنند و چون بزرگترین  
 ۱۱۳ آفتاب است اند از آفتاب جنوب  
 ۱۱۴ باز غنچه معنی طلوع کننده  
 ۱۱۵ غلبه عیون معنی غلبه  
 ۱۱۶ که در اکثر احکام اصطلاح بران  
 ۱۱۷ و طایفه چهارم از آفتاب هم و آن غنچه  
 ۱۱۸ یعنی است مایه نرسیده غلبه  
 ۱۱۹ اصم یعنی بی صوت و بی  
 ۱۲۰ یعنی ناسته از غنچه



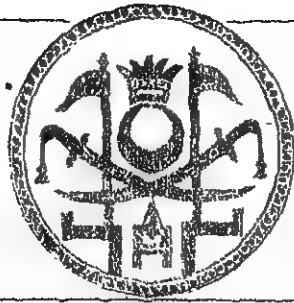
عقول عشره از سیاهی دانه ظلال و صفات احدیت قطره و آ  
 زاویه نشین خطوط حیرت کامل ارسطو طرمان عطار و دبیہ نتیجہ  
 تحمید یحیی را از مقدمتین دانش و منش بر آورده اند و جالینوس  
 نشان ملکوت تمام تنفس سیرع او هام را با نامل نباض ستایشگری  
 سپرده ای جان تماشای این نمایشهای رخسار نک کینه لهما چون  
 مشکول و اثر و ن سپهر از نفوذ ادراک و تفهیم خالی است و به تشبیه  
 این موثرات شوریده و ماغم بر نک کاسه بی ثبات حباب حاوی  
 تپید شش و شکسته حالی فیلسوف خرد و را با در کش از خوشین خجسته  
 و عصمتیان رموز را ازین حدی خوانی آهنگ پرده دری ازین سیه  
 جنون خمیز روح راحت گزین بقالب قلب کو یان بنض رنجوری  
 و اضطراب و از چنین اعجوبه کاری کارنامه مانی ارز نک در خطای  
 خاطر همانا نقش باطلی است محض بی آب با اینمه اوست درت شش  
 قدر حال خیال طرفه شیوا ز بانی برنج نظم رنگ بسته و آینه

کتابخانه فتح اول کتب  
 وای به روی شرف و اندک و آواز کتب  
 و در محاذات فارسیان کتب و بیای  
 یعنی سه و دو و آواز خواندن



نیرنجهای قضا لغوش دعاوی غریبه برکسی طبعم نشسته یعنی آید  
قدسی خصال عظم کاهی از عقل فغال در احوال حال و مقتبال  
سرگرم گفتگو و براق لاموت سیر و منم در جولا نگاه خلقت عالم  
ناسوت بد نیکو نه سرگرم تکاپوست که برای چه این شعبه عجایب نما  
که کارش همواره شعبه بازی و فتنه سازیت بر سر جهانی کما  
و اعلام بلند مقامی این کینه توز شیخ کمان را تا علوی ماه کامل  
که عارض نور آگین جمیل که کیتی ست بر افروشت و و چرا چنین غلوم  
بهول را از خوابگاه عدم در بنگانه قیامت لغوش وجود در آورند  
و این ضعیف لبت بیان میخیزد از از حد نیستی برداشته بدوش عجز  
بی مهر دنیا و دنی سپردند بجله ثانیه من آوئی بر آوئی ست هوشا به  
قولم حملها الا انسان انه کان ظلو ما جهولا پس چنین بانگ  
کاری بجز بیکاری نه براید و ازین حصار در پای سوای پستی امی  
دیگر نخواستند انداختند زوق جاد و مختار خانه را از انشای حشر و شقا

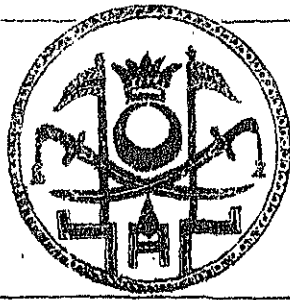
۱۰ عقل خصال غلوش دعاوی غریبه برکسی طبعم نشسته یعنی آید  
۱۱ بصیرت با غلوش دعاوی غریبه برکسی طبعم نشسته یعنی آید  
۱۲ وزیر حکما و افراد عالم را میون کجا  
۱۳ سرده است و جبریل علیه السلام  
۱۴ بین عقل فغال است ۱۵ کینه توز  
۱۶ یعنی کینه توز شیخ کمان را تا علوی ماه کامل  
۱۷ شیخ کمان را تا علوی ماه کامل  
۱۸ چرا چنین غلوم وجود در آورند  
۱۹ ادبی بر اول اول مستحق و دوم  
۲۰ صنوم و سنی هر دو ظاهر است  
۲۱ حملها انسان انه کان ظلو ما جهولا پس چنین بانگ  
۲۲ در سوره الاحزاب پاره وین  
۲۳ واقع است ترجمه شایسته و در این  
۲۴ از انشای حشر و شقا  
۲۵ فرزندان بختین لبت شام بخت  
۲۶ از انشای حشر و شقا



له باز داشته خفته زدن  
جادو کفار خانه بوده است

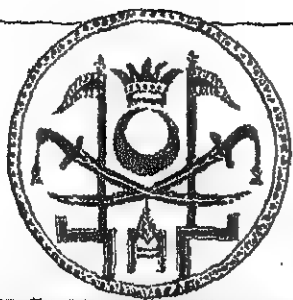
که حضرت خاتم النبیین خاتم خاتمہ اش در نخست بی وجود سبحانی  
باز داشته حورا دایان جلوه مست مافی الضمیر را در شبتان تنویر  
این رساله نیری سرچہ تا متر و فقی دیگر از زانی می در این تقریر  
صحیفه است که از روانی عبارتش رسیده غنہ الان مرقع سحر  
از سایہ خوشتن رم و این عنوان سفید است که از مضامین پاکش  
تذکرہ تراکت میان شاہان زبان زد کلمات شکان ملک عدم  
فتنہ دلربائی بانتر کس فغان نیم باز دو اثرش مشغول ہزاران غمرہ  
و شور تخمین و قسیرین بالفاظ سحر آسیرین و فقرات لطافت قرین  
چون لفظ و معنی دسانہ سلسلہ سطو سنبیل رنگ مشکین سواد شمس  
بر خرا این دولت خیز معنی نمودار و سلک حروف لیلی جمال غنہ شمس  
شب و صالی ست صد ماہ تابان بیاض در کنار ہر مالش بسیت  
کہ از معجز طرازی رسول انشا کری باشارہ سببانیہ خانہ اعجاز مسم  
شق کردیدہ و ہر نقطہ اش زینبہ خالی ست کہ منکام اش صوح

مع بابہ باقیہ و تہ  
نخستین تہ بیار نخست



برنجیت آهای سخن بلززش کلک صنع قطره بر رخ قرطاشش چکیده<sup>+</sup>  
 اگر الفش را سر و سهی میدید راستی خود را با قیج غلط می پنداشت<sup>+</sup>  
 بلکه الف منشور بند کی بخاطر جان بر اوراق درختان میخواست<sup>+</sup>  
 فی فی رشته آبی ست از سینه قیس خامه بینو ابر خاسته یا لفت<sup>+</sup>  
 رسای ست بر چپده پری رنگ لیلای کلکاش آراسته و غلط<sup>+</sup>  
 شمع بزم لطافت بسایه انکشت شهادت<sup>+</sup> شعله خورشیدش قوی<sup>+</sup>  
 سر آبت رای رعنا صنی شعله طور بسا عدور سیه پوشی<sup>+</sup> ملاحظ<sup>+</sup>  
 آغوشی جزو الوهیت<sup>+</sup> اوسط وحدانیت<sup>+</sup> و اجبی فی اما کیت<sup>+</sup> بالا<sup>+</sup>  
 لیکن در باب بی شایسته تکلف از مدحت سهائی دقایق فحواش<sup>+</sup>  
 دوات سیدل و تار یک درون راز تبه خم فطونی حاصل<sup>+</sup>  
 و بلا تصنع از مضمون نکاری شوکت فقرتش پایه قلم چینه می<sup>+</sup>  
 بدیده علم بهشت پرچم سکندری متو اصل<sup>+</sup> افکنده دامن ملا<sup>+</sup>  
 فریب حلقه های حرفش برای غارت و افسونگری همه<sup>+</sup> چشم<sup>+</sup>

۵۱ سر آبت رعنا صنی  
 ۵۲ الفست  
 ۵۳ بودن الف ظاهرست  
 ۸۶  
 ۵۴ صراحت در لفظ و صراحت الف  
 در وسط واقعست



و فرکی طلقان کاف ز نر او مضامین عرش تکنیش با طصبر و استقامت  
 از قلوب تظار کیمیا کیمیر در نوشته هر مدش بر دو آینه کشیده آید و نیست  
 بر ز کس شواهد شیرین حرکات و هر سپیده بین السطور صبح صاف نیست  
 حاصل شب قدر و برات چچه شب آتک سحر ترانه قلم شوخ زبان آن  
 اکمل ضرب المثل که ناظم قصائد عوالم در لف و نشر لیل و نهار نظیرش  
 بدیده خیال ندیده و نیز نک نکار نگارستان بهفت و نه نقش نفسی  
 همچو او بر صفح هست و بود کاهی ناکشیده و توحید یک نام خدا با شایسته  
 موحسان الغیب خامه اش از نفی ماسوی با ثبات رسیده نه انحنای  
 که آشیان بنان نشین کاه تجرد غمقای ناطقه را نه سیر وی دو بال  
 لب اعلین در اوج شائش یار فرماید و حمدیکه چشم بد دور از گوشه چشم  
 حق نبش جلوه ناکرده دیده قطع نظر از انست که بصارت افزاین  
 و الا نظری عیون منور سواد او صافش را از کجیل الجوه سداد و طویلی  
 شبگون دوده چرخ روشن و منجلی نماینده سامری اندیشه جادو ش

کتابت کتب معنی خانم خواندگار  
 باشد از بزرگان  
 بهت و نه نگار از بهت طبعی و نه  
 و نه طبع آتک است



در تخییر قلوب کلیم کلامان بنوعی نگو شیده که است که هر پنج ممکن است  
 سجود باد و نه ریشی و شکستری سودی نسا زنده و آذین کت صبا  
 تصویرش طرز مثال آرائی تباران ایمان زبای لفظ و معنی لنگینی نگوین  
 که خلیل طنینان کعبه مضمون خیسری از صد جان و دل به دم همیا کل  
 غافلده فصاحتی سو آلف نه پردازند کلام وحی ترجمانش عنوان دریا  
 کن فیکون و جوهر قابلیتش بیو لای صوت علوم و فنون و حلقه  
 حقایق دقایق و نه ایاد و مدر که اش راتلاش رموز نو ایجاد انگار  
 کلشن ارای تصویر خلاش خاتم خشک تن سمرنگ قلم سوسن از تار  
 نظم ثریا نظاش قطعات صحف کاغذی پیر من غیرت پروین و پرن  
 صاحب فکری فصاحت آراء و معنی بلاغت پیراه و حوصله نیل  
 حصول تمیل ممت از و دلی بد لایل توضیح و تفتیح سرفراز و فکری  
 سرشار و قوتی خرد و نگار و طبعی اندیش شمع و فرامی بی پنج ملک سیر  
 ملک سیر جان معنی جان محمد عثمان خان حفظ الله عنه

۱۰۰ باد و نه ریشی و شکستری سودی نسا زنده و آذین کت صبا  
 ۱۰۱ از بار عجم  
 ۱۰۲ سر و پا از تاجیب  
 ۱۰۳ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۰۴ نایب و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۰۵ از تاجیب  
 ۱۰۶ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۰۷ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۰۸ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۰۹ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۰ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۱ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۲ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۳ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۴ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۵ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۶ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۷ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۸ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۹ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۲۰ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل

۱۰۱ از بار عجم  
 ۱۰۲ سر و پا از تاجیب  
 ۱۰۳ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۰۴ نایب و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۰۵ از تاجیب  
 ۱۰۶ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۰۷ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۰۸ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۰۹ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۰ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۱ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۲ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۳ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۴ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۵ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۶ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۷ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۸ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۱۹ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 ۱۲۰ سبیل و سبیل و سبیل و سبیل



عن تصادم عین الکمال و صانه الله تعالی سبحانه من آفات النقص  
و الزوال شعی عقل را روشن شود و ماییت و نفش اگر پرده حیرت  
بهیچش دیده ادراک را بهیت لوقا کان امواة البحار میل  
نقد البحار و وصفه لا ینفد زهی کاتب و نهی کتاب

صاحب رای صائب و مجموعه انتخاب نظم

نغمه سرازچمن مدعا	آنچه صورت معنی نما
داروی بهیوشیستان شو	سامعه کوه سر عیسی فروش
آب و هوای چمن معنوی	شاهد دل در حرش منزوی
نخل معانی شرافشان ازو	کنج الهی کهر افشان ازو
نغمه شای لب دل شبکان	تب شکن صبر بکر خشتکان

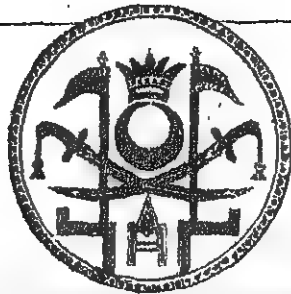
چون تادیه شای صنعت صنایع نادر کار افکار و وصف اوصاف در  
و در شتره آثارش که از کلمات مصنوع و لغات نامسموع و  
محالات و توانی اضافات و ترکیب عجیبه و الفاظ غریبه و

له لسان اسوده البحار نظم  
اگر باشد آبی دریا با سیمای  
نام شود دریا و تعریف او یک  
نمود

4.

شع در این جهانستاره های  
روشن و این جبهه دریای است

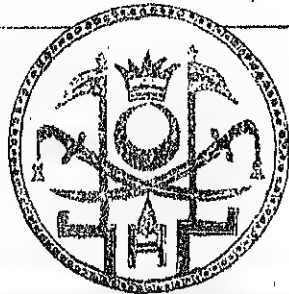




معانی ناساز و مطالب موش پر از عاری است و در سوخته  
 نکات و لطافت استعارات و فصاحت فصاحت و وسعت بلاغت  
 و رمزهای یلیح و کنایه های فصیح و متواتری خیلی خیال محال پس بنا  
 که نهدی از چگونگی حالات خود واسطه لغت این مرسله تقریر نماید  
 سامعه نواز اجبای دور و دراز کرد و سواد بیاض بفضای  
 صحائف که کافور بهشت نور بهشت سخن سرائی است از رونق  
 افروزی مرغوله مویان کامل بدوش حروف بدینگونه فرین  
 عشرت فراهم کرد و که این سایه پرور اطلال افضال سیر  
 و تماشائی اداهای محدرات سماوی شکسته صیرر کلک زرین  
 آمال و امانی گسته صغیر صیاد مرصع فتر اک شیرین زبانی محبوب  
 چاه بابل فکر سرشار بسمل شوقستان فحادی ابدار غیبت  
 یعقوب صفتان مجوز کلب علیخان والی رامپور که کلاش نیک  
 آه تخریر نقشه دلاان صلازن تاثیرات بی بدل و دوش چوین ناله

این قسمت فصیح است  
 و در دست زبان شدن و در  
 سخن گفتن از انجیب  
 متواتری بصیرت و فصاحت  
 و سیرای جمله و تشبیه و استعاره  
 و بیان شونده است

صلازن صلازن و صلازن  
 اول یعنی خواندن بطعام و نین  
 یعنی مطلق خواندن از عذر



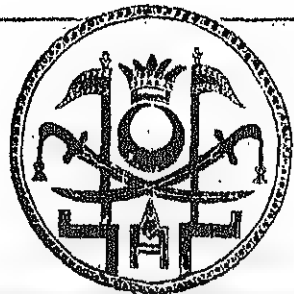
بشکر دسیه روزان صحرای سنگانه وحشت و بغل سنت و باطلت  
 ازلی از بد و شعور نو با و فطرت ذاتی را بسیرانی تفسیح سفائن  
 بو قلمون روکش ادواح سرابستان جاوید و از کلکونه مطامع  
 نسخ کوناگون چهره برق پرند پری لعبستان ذوق و شوق را نیک  
 صد ماه و خورشید میساخت هزارانجا که نخته نغز ان ولوله دیوانگی را  
 عشقوان شهاب سبات بیداردنی و موشیاری ست و خرابانیا  
 و ارسته مزاج را نشسته تند جوانی خار شکن زهد و توبه کاری  
 و پر نظام که سبق کیران و بیاجه اندوه و عشق را تنظیم نظم کوه بار  
 بستم صحنه جنون خیری ست و واجب نویسان ابتدای آزرده دلی  
 تسوید فقرات بی نظیر اولین نقشش اوچه شور آینه ری - لند کاسی از  
 سرود سهرانی دو گاه بیت و غزل پرده خایج آهنگی برنج کین نفهم  
 عراق و عجم می انداختم و نفسی هم نفسی خوش نفسان صفایان شکر  
 نزد سرخو شیهام در مقام فارغیالی می باختتم آنی از نظر بازی آن

بیان بزم غراب در غایت  
 دلی که خواب و بیداری  
 ۹۲  
 درگاه شعیبه تقاضای  
 و آن کسب است از دونه



عباسی خسروان اشعار شعری شعار خوش جان برین چشک ن  
 که اگر صد جهان جان ست فدای ادای بلاتان هر کی ساز  
 و دمی از و الهی عشوه فروشان عبارات مغریشان دل قیاس  
 چنین غنچه افکن که اگر هزار جهان ست زیر فتنه پای  
 سر محشر خرامی بیند از زمانی تبصیر خمسه محسبات آینه وار  
 شادمانی و محظه بملاحظه چار موجه مرعبات آشنای شای بجز مرا  
 مراض کوشه نشین دلم لبان سبزه هزار دانه نکمکشان تعجب  
 تعریف زلف و کاکل بوده و پیانه بوش سرشار سرمه در بنگار  
 کلام شل است جام مصروف جرعه ریزی اوصاف کل و مل چون  
 از کافرا جراتی این سپرخ قاتل غرغور خسر و جبالگیر مهر خاوری  
 روزانه از علی شفق کلگون کفن است و از قفسه پر دازی این بیک  
 مردم ربای ظالم دوست لیلای شب پتو تیره نجات سوخته  
 مانی پیرین بنا کوشش صدف از آویزه در غنچه زینت بی انداز

۱۰۰ نقد خجسته و سحر سینه  
 و نقد بستن بهر گشتان  
 چنانکه غنچه قیامت از با هم  
 غنچه خجسته و سحر سینه  
 سوختن و سحر و آن حصار دوزخ  
 و پنج و شش و سحر و آن حصار دوزخ  
 ۹۳  
 و پنجمه از آن کویت که ایندار  
 گاه گاهی دجست می شود و می گویند  
 فو که نشسته بجانب جنت خود رفت  
 می کند باز از آن طرف برگردد  
 بهر سوی خود می آید  
 کافرا جراتی نمایی از ظلم و ستم  
 از بار



سید پدر و بر بیتی زهر هوشال عمانی را داغ حب کرد و زیر می بر دل  
 می خند و شکر خند طرب آلود او فواق دهم ساران بخون طپید  
 و صهبای ساغر امیدش عرق اجل اسیران آفت کشیده  
 خراش کردش ایام غمین لان و قارش اضطراب مرک  
 انجام نیم بسملان از طرفه کارش شمع حیات کمی از لطفه صرصر قضا  
 شل چرخ سحری بی نور و مشعله آقبال و دیگری بنیر وی نیز انفضا  
 خداوندی رشک شعله جهان منور و ز طور یکی را پر بچه جا به جلا  
 و در بختل حال پر تو افکن منبری و سرور و دیگری احمد من اندو  
 ملال در آینه گرفته نیستی و زوال صورت نمای آلام نامحسوس کی راکت  
 مستی بسان کریبان عشاق چاک چاک و دیگری را ویم قف اندو  
 امتیاز تاتار ک فلک الافلاک یکی را سعدین ملک و دولت  
 بهنگام ناسیدی از افق مرادات نور پاشش و دیگری را  
 آفتاب زندگانی در عین آسوده حالی سینه خراشش یکی را حرو

این بیت یعنی در ستر زنی  
 از بختل ۵ فواق باضم برآید  
 بدو ازینکه و باید که از سینه برآید  
 و حالتی که در غیب باشد و خبر  
 ۵ بختل که سینه بین رخ و دروغ  
 ۹۴ آینه انتخاب  
 آینه آینه آساف و تیره ستا  
 سینی آینه آینه آینه  
 ۵ از بختل و سحر خال  
 آینه گرفته که در نیک  
 ۵ حروان بختل و سحر



بسته غمان عمر بی ثبات بر ناک شبهای وصال شتاقان شیر  
 و دیگری را باره بیستون پیکر نصرت و کامرانی شال شاطر زادگان  
 چالاک جلود و جلوه یکی از زهراب جاستان کل من جگنهان  
 شوریده حال و دیگری از چاشنی ذائقه اندای نصرت من الله  
 و فتح قریب شیرین مقال یکی را خار سه کرانی صدای اند  
 و دیگری را ریح شادمانی عشرت زای یکی میخونی سه کرم آه و ناله  
 و دیگری با شاد پیکر باز خرسندی هم پایله نور و نور حتی بشاد  
 غمی مبدل و شام حسرتی بصبح نور و نوری دست و فعل بیانی که نصیر  
 این مجموعه سه روزه درانی را بر همه ما بهترین و کلامیکه مطلب اصلی این  
 تمهید برانی را بر سائر شاعران روشن سازد و اینکه هست و چهار  
 و نیت در سال پنجاه و دو و صد و شتاد و یک من الهجرة المبارکة  
 النبویة علی صاحبها الف الف سلام و تحية از شاخچه بندی  
 و هر روز ناک بعد رحلت من مودون خاب غفیران ماب خست

۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵  
 ۴۹۶  
 ۴۹۷  
 ۴۹۸  
 ۴۹۹  
 ۵۰۰  
 ۵۰۱  
 ۵۰۲  
 ۵۰۳  
 ۵۰۴  
 ۵۰۵  
 ۵۰۶  
 ۵۰۷  
 ۵۰۸  
 ۵۰۹  
 ۵۱۰  
 ۵۱۱  
 ۵۱۲  
 ۵۱۳  
 ۵۱۴  
 ۵۱۵  
 ۵۱۶  
 ۵۱۷  
 ۵۱۸  
 ۵۱۹  
 ۵۲۰  
 ۵۲۱  
 ۵۲۲  
 ۵۲۳  
 ۵۲۴  
 ۵۲۵  
 ۵۲۶  
 ۵۲۷  
 ۵۲۸  
 ۵۲۹  
 ۵۳۰  
 ۵۳۱  
 ۵۳۲  
 ۵۳۳  
 ۵۳۴  
 ۵۳۵  
 ۵۳۶  
 ۵۳۷  
 ۵۳۸  
 ۵۳۹  
 ۵۴۰  
 ۵۴۱  
 ۵۴۲  
 ۵

وافتند و حیدر

قافى شود

بسیار این آیه در جایزه و از خدا است

پیشانی و صورت از آنجا

مکتبہ عربیہ اسلامیہ

90

۹۵

دیش "میں" کے لئے جوئیات و اندک

سر ایامنی فوجی

در میان

۵۵

من "نجمه" المزمع

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام و تحیت ۵۶

پایه یونکر درخت



والدی آنایه الله بن هانئ پاپرسند ریاست آبائی گذاشته فی الحبله  
 ماحی آن کلال روح پرواز کردیدم و بکار سازی دستکار وجود  
 آدم و حوا ثیاب فاحشه رعیت پروری و عدالت کستری  
 با سعد آوان در بر کشیدم عالمی لباس سوگواری را بجلل زینت و  
 بدل ساخت و جهانی سامان بسیار مانی که بمنه رباط عدم انداخت  
 از صیت سیاستم شتم کیشان آشوب و فتن در جلیاب خنجا بکار بکار  
 نشسته و بر دست حق پرستم برهن مشربان ظلم آئین سعیت یاران  
 تازه نموده کردن اصنام را چون پیمان بد عهدان از شستم  
 بساط کتر بزمستان حال و استقبال بنظاره نصارت این خاکدان  
 نقاط شکوک بر صفحه فلک الکواکب نداشت که کونه نظیر آن تفاوت  
 بخوش دانند و صورت مکر عذرای حسن و جمال اسپند دافع عین الکیال را  
 در منزل روی آتشین بنگان انداخته بوالهوسان ناتوان بین خال بیا  
 خوانند و زراد ایجاد زرباعش هر کونه منویات و سیمه را در بوته دلهما

لیت از دنیا کردن کندن در جنت اودا

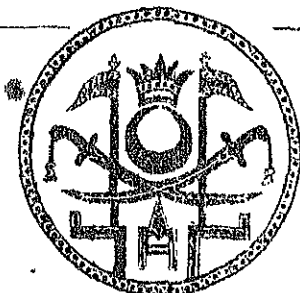
رباط بافتن ساز خانه از

سج زرافتنج و شید پیرانی  
 زره از تنجب



نقد کامل حیار محاسن را بجزار هر کی و دلیت نخواست و بستان پری  
 کمونات نخل شایخ در شاخ مستنیات را از آبیاری انجبار شاداب  
 وریان ساخته ثمرات فوائد لا تحصی در حیب و دامان هر و جسدی  
 بر بزم ارمغان در دایره یکین بر رستم بکالت و غناسری و شتم  
 و بر فتنه سنجان آزرده حالی نظری هر شب از هجوم غموم چون پای  
 عشاق پریشان بودم و هر روز مثل نیر زمانه اندر وز میتا با  
 سرگردان بچندان مصرتی نبود که طره طار معانی پیمیده از شا  
 زنی پنجه آفتاب نمای اندیشه تاب داده خجسته ده کیست که ان  
 نوشتاد و منر خار با شتم و از لاله ادمعاری تفکر بیت الموز شاری آوا  
 هر آینه نقش مدعای در ختن حنا طر بطر بهین تر شتم پس شوال غل  
 انشمار از سیل طوفان نمونه اشک لاله فام بان شمع شسته خاموش  
 ساختم و بر عوارض شبنم فریب آن کلبه دن یوسف لقان نقاش  
 حسن پوشش انماض و فراموش کاری از اضمح کونه تو عمل که از اعشاک

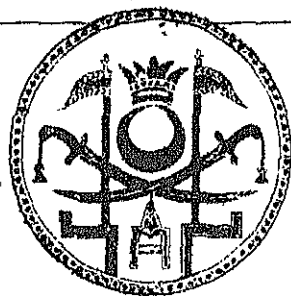
۱۰۰ نخل درخت خزان از صبح ۱۲  
 ۱۰۱ شاخ در شاخ سنا به از زنگ  
 ۱۰۲ کوکب کون ۱۲ از زبان ۱۰۰ نخل  
 ۱۰۳ بالفتح و شین و شین و شین  
 ۱۰۴ نجیب و بان و سوب ست ۱۲ از مدار  
 ۱۰۵ فخر و بار و شین و فخر و شین  
 ۹۶  
 ۱۰۷ از زبان ۱۰۰ توغل بغین و شین  
 ۱۰۸ توکل در کاری بر تبه کمال رسیدن  
 ۱۰۹ و شین کمال در شین ۱۲



عقول عشره از سیاهی دانه ظلال و صفات احدیت قطره و آ  
 زاویه نشین خطوط حیرت کامل ارسطو طرمان عطار و دبی نتیجه  
 تحمید یحیی را از مقدمه متین دانش و منش برآورده اند و جالینوس  
 نشان ملکوت تمام تنفس سیرع او هام را با نامل نباض ستایشگری  
 سپرده ای جان تماشای این نمایشهای رخسار ناک کینه لهان  
 محکول وارثون سپهر از نفوذ ادراک و تفهیم خالی است و به تشبیه  
 این موثرات شوریده و ماغم برنگ کاسه بی ثبات حباب حاوی  
 تهیدستی و شکسته حالی فیلسوف خرد را با درکش از خوشترین خیر است  
 و عصمتیان رموز را ازین حدی خوانی آهنگ پرده دری ازین سیه  
 جنون خمیز روح راحت گزین بقالب قلب کو یان بخش رنجوست  
 و راضی طرب و از چنین اعجوبه کاری کارنامه مانی ارز ناک در خطای  
 خاطر همانا نقش باطلی است محض بی آب با اینهمه اوست درت شایسته  
 قدر حال خیال طرفه شیوا زبانی برنج نظم رنگ بسته و آینه

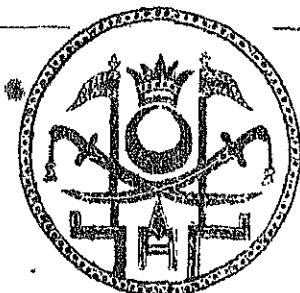
کتابخانه فتح اول کتبه  
 وای به روی شرف و اندک آواز کتبه  
 در محاذات فارسیان کتبه بی بی  
 یعنی سر و در آواز خواندن





عقل مرا قافله رانی شده	ز ورق اندیشه تباہی شده
بسکه درین عنکبوت لاجورد	ناله فشانم ز دل مست ورد
در ازل از فرج عنم کشته شد	حلقه حورم زالم رشته اند
چشمه عشق و جهان دیم	حیف که از مصرشان غنیم
عشق مراست طلب میکند	صوت عنم مونس لب میکند
لیک ندانم چه بدست آورم	روی بجز طلب پست آورم
در غم پیوده شوم نوحه ساز	بر سر بیکانه روم جلوه ساز
لاجرم از هر چه بدست آورم	میکنم بر دگر یاربم
هان دل شوریده و خارا کند	دست طلب کن سوی مطلب
مضرب دگر طبعی عنیر دست	مغرب دست آروغیند از پست
بسجده و ناز زرمه شناس	دیده فشان بکشا و لباس
بخر طلب دوست ره هیچ	دوست طلب دوست هیچ

جلوه صد طلسم حیرت در آینه خانه دهای بلیش



عقول عشره از سیاهی دانه ظلال و صفات احدیت قطره و آ  
 زاویه نشین خطوط حیرت کامل ارسطو طرمان عطار و دیر نتیجه  
 تحمید یحیی را از مقدمه متین دانش و منش برآورده اند و جالینوس  
 نشان ملکوت تمام تنفس سیرع او هام را با نامل نباض ستایشگری  
 سپرده ای جان تماشای این نمایشهای رنگارنگ کینه لهان  
 محکول وارثون سپهر از نفوذ ادراک و تفهیم خالی است و به تشبیه  
 این موثرات شوریده و مانع برنگ کاسه بی ثبات حباب حاوی  
 تهیدستی و شکسته حالی فیلسوف خرد را با درکش از خوشترین خیر است  
 و عصمتیان رموز را ازین حدی خوانی آهنگ پرده دری ازین سیه  
 جنون خمیز روح راحت گزین بقالب قلب کو یان بخش رنجوست  
 و اضطراب و از چنین اعجوبه کاری کارنامه مافی ارزنگ و خطای  
 خاطر همانا نقش باطلی است محض بی آب با اینهمه اوست درت شایسته  
 قدر حال خیال طرفه شیوا زبانی برنج نظم رنگ بسته و آینه

۸۴

کتابخانه فتح اول کتبه  
 وای به روی شرف و اندک آواز کتبه  
 در محاذات فارسیان کتبه بی بی  
 یعنی سر و در آواز خواندن

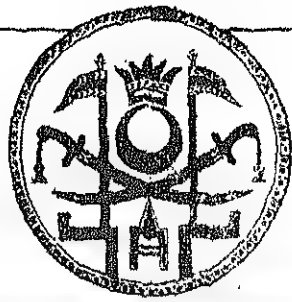


بحسب کسی چکیده و رنگ نرین یقیناً بعشق صغنی پریده آری قلم  
 که از روی ادب سر نخون بوسه بر لب کاغذ سپید بد عتبه بارگاه  
 حمد محمودی انگاشته که اینها همه ذره وار شد در موای او بسته  
 و عذرای ساده عذار قرطاس که بر عارض خورشید نمای خود  
 عجیب تر بر میآید بهتر از هزاران آرایش بد انجبت پنداشته  
 که همه در یکشان مصطفی انانیت از خبر عه نوشی صهبای شنایش  
 سر مست روز الست اندو اجب الوجودیکه به پرتو نسکینی قدرت  
 کماله چندین صور حی العالم سستی را بکمال کار سازی صنعتهای  
 رنگارنگ خود از کتم عدم برآت حسانه شهود بیاراسته نوع عالی  
 انسان را کرسی نشین بارگاه اقتیاز گردانید و اجساد بشریه را  
 از خلج نورانی قابلیت معنوی و اهلیت ذاتی که محمود پاک نژادان  
 مقام و سجود طغرانیان پروانچه تقدس و احترام است پیرایه  
 بطرز موزون و رونق ذکر کون در نمایش گاه ظهور رسانید + استغفر الله

سرور و امین شایسته  
 و آواره

۱۰۱

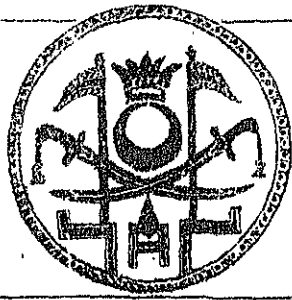
غنچه بکسر خاوند قلم بر خیزد  
 از شتی الارب



چه بگویم اگر سهای کرشم بر فرق هر کی سایه مرحمت نینداختی +  
 بهیروی روزگار روح را از بدن و تن را از روح همچو موجود و موجد  
 جدا ساختی سکرشی زلف چلیپای حوریان عین بشاطه کر صانع  
 آسمان وزین چهره نمدوزی شادمان سمین عذار چاکهستی  
 ناظوره حکمت کرد کار کل پوشی سبزه رویان اشجار کاشتن بطراحی  
 ناظور سر استان زمان وز من شکر خند شکوفه بهاری از کهر باغی  
 غم جو و نوال دوست و خونابه فشان چشم شاق تنهای چهره شانی  
 شاه نقای بدیع بحال او بخوش نضان مجالس گاه راست قوی  
 با شمع دلکش زمرنه تو چیدش عشاق دار زیر دهم یارب منیر  
 در آغوشش کام و دبان و نغمه فروشان دار العیش کو چکنی را  
 از شنیدن رنگین سر و تجمیدش بر ناک بی نوایان نوای شور انگیز  
 آه و ناله و دربان حیرانم که این ترانه با از محبایم خیزد و این کجاست  
 سیریزد اگر قلم را سزاوار این خوانم از پیرایه راستی عاریست  
 زیرا که

۱۰۲

کتابخانه از عالم کتاب  
 و کتابخانه



برنجیت آهای سخن بلززش کلک صنع قطره بر رخ قرطاشش چکیده<sup>۱</sup>  
 اگر الفش را سر و سهی میدید راستی خود را با قیج غلط می پنداشت<sup>۲</sup>  
 بلکه الف منشور بند کی بخاطر جان بر اوراق درختان میخواست<sup>۳</sup>  
 فی فی رشته آبی ست از سینه قیس خامه بینو ابر خاسته یارلف<sup>۴</sup>  
 رسای ست بر چیده پری رنگ لیلای کلکاش آراسته غلطتم<sup>۵</sup>  
 شمع بزم لطافت بسایه انکشت شهادت<sup>۶</sup> شعله خورشیدش قوی<sup>۷</sup>  
 سر آبت رای رعنا صمنی شعله طور بسا عدور سیه پوشی<sup>۸</sup> ملاحظ<sup>۹</sup>  
 آغوشی جزو الوهیت<sup>۱۰</sup> اوسط وحدانیت<sup>۱۱</sup> و اجبی فی اما کیت<sup>۱۲</sup> بالا<sup>۱۳</sup>  
 لیکن در باب بی شایسته تکلف از مدحت سهائی دقایق فحواش<sup>۱۴</sup>  
 دوات سیدل و تار یک درون راز تبه خم فتل اطوفی حاصل<sup>۱۵</sup>  
 و بلا تصنع از مضمون نکاری شوکت فقرتش پایه قلم چینه می<sup>۱۶</sup>  
 بدیده علم بهشت پرچم سکندری متو اصل<sup>۱۷</sup> افکنده داندان ملا<sup>۱۸</sup>  
 فریب حلقه های حرفش برای غارت و افسونگری همه<sup>۱۹</sup> چشم<sup>۲۰</sup>

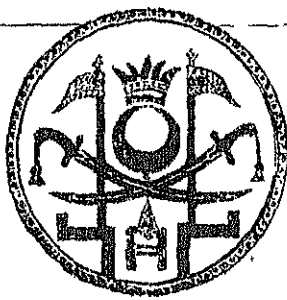
۱۵ سر آبت رعنا صمنی  
 ۱۶ سر آبت رعنا صمنی  
 ۱۷ سر آبت رعنا صمنی  
 ۱۸ سر آبت رعنا صمنی  
 ۱۹ سر آبت رعنا صمنی  
 ۲۰ سر آبت رعنا صمنی



فردوس مکان والی را میپوشد اندکها بطریق المنوج بر آورده است  
والانظر ان اولو الابصار و محصور حاضران بارگاه اعتبار مجلا کرا  
میشود که در عهد دولت محمد شاه جهانی دمی که مهلتات غلی با آبهای  
علوی مشغول اند از ان عیش و نشاط بودند و مخدرات اجرام سماوی  
در حبس طرز کائنات سرگرم صد بسط باطنی باطنیت سکا  
ضربانخانه ربوبیت و یحیی بدان اقصاف مود که از تخمیر غلظت  
و ترکیب اسطقات و اتصال جوهر مجرب در روح بچهره رادی صورتی  
سکری که سپرخ طلسمی از یک چشم آفتاب و دومی دیده تجارب  
تخیله چنین لکش صورتی کامی ندیده و فلک است از تخیل کوشش تابنده  
ماه و دومی عقل پیر بینگاه موجودات کسی را بچندین آرایش فنون  
نشیده باشد جلوه گر آید چنانچه حسب تشبیه سدهای ذوات غایت  
سیر ابوالعالی عبد القادر بیدل از کمن بطون در حرم وجود سرور  
بچندی از عموم ذوات اولو الالباب مهابی و سرفراز و با سحر

[illegible]

تجارتی آئینہ کا این ...  
تثبیت معنی داران  
غلط قیاس ہے از منتخب سے سرزد ہوا  
ظور کردہ چار بزرگ انجینی  
معم آمد است از ارجا مجسم



از عامه مالکان مالک فضیلت و کتاب مینر و متاز کرد  
و چون سالی چند که تقضیاتش عنقریب نوکیر خامه بیان میکرد  
از سن شریفش سپری شد بشهر و سخن مشغولی نمود و پایه لفظ و معنی  
ازین اصافت افزود و مصنفات بسیار از ویادگارست و  
نشأت او اصحاب و جد و حال را در کنار چنانچه یکی از آنها مثنوی  
طلسم حیرتست که قسویده و بیاجه اش کلک شکین سواد را بر داشته  
و تبحر را و صافش مکی مت خود بر کاشته ام تا که مرحوم در مثنوی  
کامیابی داد سخنوری داد و حسن شوخی در بر هر لفظ ملاحظت کنش  
جای که رنگ حیرت ریخته رنگ از رخ شاهان آراسته کاشته  
و مقامی که نکت سوز و کد از بهم آینه شمیم کل بهر طغیرت چونک  
باخته از چشم مردم خود را پنهان ساخته از حسرتش خون در جگر  
و از تمنايش حسرت را چشم حیرت و ابجاریه آن رکوش بجا فریض جان  
و بر مینه آن مسر انجمن انجمن و نا هید و علیش خون دیت خواه فرماید

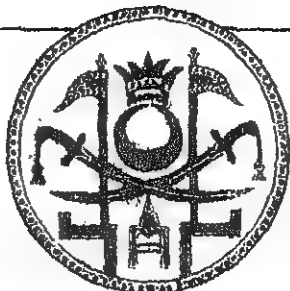


با کردن شیرین سخن دست و گریبان منموش روح ز روح ایست  
 و قالب الفاظش بجمال معجزه نمانی جلوه نمان شوکت اشعاع<sup>ش</sup>  
 از دبدبه حشمت سنجری فاضل و رفعت فحواش باعرش ترین<sup>پنجانی</sup>  
 مستو اصل نقطه آتش قطب سمای سپهر رنگین کلامی نظمش خل انداز  
 نظام نظامی هر مدش مصراع ابروی بت هبت و نزاد افشان  
 بین السطور پر نور بران ستراد و دواشش نمونه گردش دور<sup>ان</sup>  
 سواد و بیاضش لیل و نهار آن کاغذ صندلی رنگ مجموعت  
 قشقه های شاهدان شنک چهل صفحات چشمه آبیات عنوان<sup>اشعاع</sup> با جوا

۱۰۶

که رشک لعبت مانی صوت چین <sup>ست</sup>	درین سفینه نظر کن چشم معنی پین
که دست عقل در اطراف او چرخین <sup>ست</sup>	سفینه نیست غلط میکنم که دریای <sup>ست</sup>
چو در سیاهی شب روشنی چین <sup>ست</sup>	دقیقه های معانی در لباس حروف
جواهرست که همچون تلخ شیرین <sup>ست</sup>	مفرحی ست ز بهر درون غمزدگان
دماغ و نشاندیشه عطر اکین <sup>ست</sup>	ز بسکه عنبر و مشک است توده بر تو



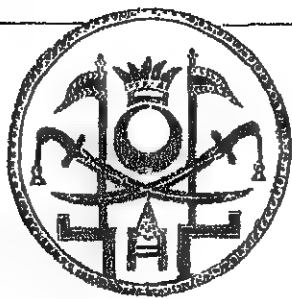


ز کوه کوه سخنهای تازه و تر نو	بدست ابل حسد و دست زینت
نقد عطل و انیس عشاق	ندیم جلوت و زنتکه سلطنت
سفینه لاسمه در بحر دیده اند	سفینه که در بحر ما بود است

مان ای زبان درین فیضانی بی شمار پیوی ز نهاری قلم درین بواهی  
 و شوار راه محوی باز بر سر مد عابر که و نقاب از رخ عین بتان بین  
 و اکیل تقصیل بر سر ق مد عابنه و کوثر تحریر مانی الضمیر از دست  
 بگو که مورخین میرزا را از قوم بر لاس الوس پنجانی ولد میرزا عبدالحق  
 هخته اند و در همین قول را از نوک قلم پروین نگار سفت زار عان فرار  
 تخم ولادتش را در سده یکم هزار و پنجاه و چهارمین حبه البنی صلعم و قلمی  
 بگلبرین عظیم آباد پنه و الایسته صوبه بهار کاشته اند و اقلیم  
 از کاشته خله و جهان ترجیحات بو قلمون ارزانی داشته و میرزا  
 بهر پنجالی از تد ریس تنزل آسمانی نه اغی حاصل نموده بود که در دو  
 کوهر وار داغ قلمی بردش که اشت بعدش میرزا قلندر علم او تعلیمش

۱۰۴  
 فانی بنی سیدان مودین  
 جمیع نیایست

حضرتیل آسمان نمایان از فرقان  
 مجیدست



مشغولی ننیداشت چون میرزا تاشیح جامی رشید بحسب فنون شعری  
 مایل گردید رفته رفته کلام خود تا اطناب خیا م کرد و ن برد  
 سرخوش مصنفاتش را پانزده سیر بوزن در آورده چندین سال  
 دو سه بلب نامی و بیکانی در چار باغ عالم نجو شترین صور شایده  
 و دو اوین هفت هزاری و پنجاه هزاری و چهار هزار و امرای نامی  
 و مشو پها سسی بعرفان و محیط اعظم و طور معرفت و طلسم حیرت  
 و شر چا عنصر و رقعات و غیره از و باقی مانده در زمانه شباب و لا  
 بحضور شاه شجاع بر تبه ملازمت رسید پس ازان بر مره زرقای  
 اعظم شاه سرفه ازی یافته بمنصب جلیله پانصدی ذات که تنخواه این  
 بست و پنجرار رو پیه یا مانه میشود مرتقی گردید و بعد چندی حلقه آزاد  
 شاه کمال در کوشش عقیدت کشید و ترک العبه کرده و ائقه می تاب  
 در ویشی بزبان دل چسیده گویند که نهایت پر قوت و قوی الجمع و عظیم  
 در او ائل هفت سیر و در کنگلی و ونیم سیر طعام خوردی و جریب تنه  
 بود

۱۰۸  
 اطناب بالغ شرح طبع و تحقیق  
 یعنی رسنهای نیمه است از نشی لای  
 ۲۰ سرخوش شاعری است که تذکره  
 شعر از مصنفات او است

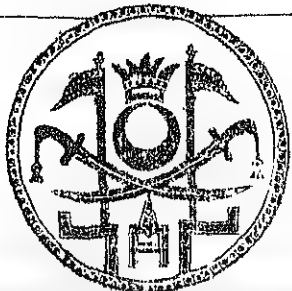
۱۰۸  
 شرح مرتقی با خردست از آقا  
 که یعنی بالارفتن است



سی و شش سیرش ابهامانی در دست داشتی و آنرا الواسی که سید  
 نژادان شایع باریک را سیکوین ریخت چون بقضای کل من <sup>و</sup> <sup>مجلس</sup>  
 خان هر دو حیات راز بهر آب تنه قضا نوشیدنی ست و قبا <sup>مرکز پیشروین</sup>  
 قبا پوشیدنی <sup>نان خورد</sup> انداده سنه یک هزار و یکصد و سی سه بعد گذشتن هفتاد سال  
 از عمر شریفش <sup>بر آورد</sup> با دم اللات روح پرستوح او را از نفس غصه ری  
 و بقنادیل برانوار مر احم شد او ندی تا قیام قیامت سپهر از آنجا که  
 خازن این قطعات جوهر را از کلام پرتا شیر اهل حال نسبتی خاص بود  
 و مواره درین عمر از ارم نظیر قدم فرسوده از خیمت این محسوس  
 دقایق و محبوبه خلایق را نیز از تخلیه خط دلکش و تجلیه کاغذ مهر و  
 در سنه یک هزار و دویست و شصت و دو وزیریت تمام و زینت مالا کلام  
 دادم و این دیباچه را در کنار غواش نهادم غفله فغیش <sup>بک</sup>  
 آه مظلومان آسمان کیر و کیف سیرش چون باز غم طر از این پذیرد  
 قلم از خفستان شماران حسه تقریر پیشوایی <sup>بسیج</sup>

۱۰۹  
 از حسن باریه است و فتنه بوده است  
 مدام اللات یعنی ویران  
 لذتها و این لقب ملک الموت است

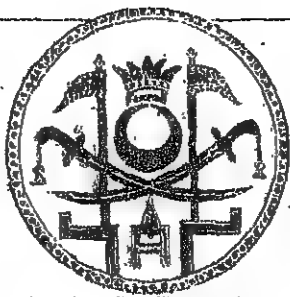
۱۰۹  
 علیه یعنی بر او بستن  
 علیه یعنی عمل و روشن کردن



یعنی دیباجه نامده مصنف منشی مهدی صفهانی

شاهدان حشانه بر انداز معانی که حل مسطر فصاحت در بر کشیده  
از دستکاری با شطه اذ بان دقیقه سنجان در اغوش کلک سخن  
سر این قدسی نژاد بخوشترین صور جلوه شهو و یافت اند ورنده  
مصطفی روشن بیانی که چاشنی های شیرین بلاغت چشیده  
از فیضان ساقی بسیر و پای اندیشه به لکش محافل ارم تزیین  
نخسته دانی جام صهبای رموز لب از زانی داشته همچو نظاره رعنا صنم  
شمای صانعی مستند که نیسان نوازش خشک لبان که بلای مظلومی  
از دریا دریا زلال مراحم همچو کلبر ک طری دوستادوش هنر ان بزم  
اسوده حالی که دهنیده و کاشته کان افشالش بچکلمان جلال  
در ریاض رابه نیروی قزل با شان آل پش لاله و امد اعسا  
بهاری از سر چک سفاک خندان پاک وار مانیده اگر و میدان  
صبح طرب پس شام غمی ست از جلوه فروشی آفتاب ملافت

له خانه بر انداز بی باری که کشیده خانه  
صائب چه حال مردم حال کشیده بزم  
شکر چون خانه بر انداز کرده ایم طرب  
از زانی دشتی یعنی لایق و سبزه اول  
۱۱۰  
و سلم چکمه خلان خیره فلان کشت  
دارند کلامی اصنافی سست  
تا ابد مجنونم که غم دور و جهان  
از زانی دشت لایق طرب اول  
و شمرانی دشت پنهانی یعنی تا و  
از بخت ۱۱۵ و زایش در سبزه  
بنی سبزه سبزه یعنی سبزه و بان  
بنی سبزه ۱۱۷ از بهار سبزه



و اگر وزیدن شمال نوروزی عقب صرصر المی ست از مرو خجانی  
 دایع عالم پرور غایت او بجز اسر و یک حلقه سحرین بلال و کوش  
 گرد و کوش کردون انداخت و خوشایغیر که از اشاره الف  
 سبارک تهر صه ماه را بچوهای و چشمی دو پاره ساخته چهره خورشید  
 نمایش برای تقای قائل کاف و نون بر بانی ست روشن تر از  
 سینر و ذات یتمایش برای وحدت صانع بچون دلیلی ست عیم  
 النطیر اصحاب کبارش را اگر چار کتاب سماوی گویم سده است  
 بلکه از ان سه منسوخ و از ایشان هر یکی منرقان علم هد است بر عا

آن نفس مقدس که سانش قدسیت  
 اسم لقب ذات و صفاتش قدسیت

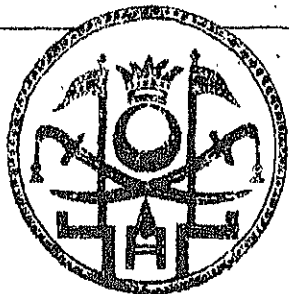
مجموعه خوبی همه چیزش بهجت  
 زانرو همه چیز او چو ذاتش قدسیت

آن نفس مقدس که سانش قدسیت

مجموعه خوبی همه چیزش بهجت

چون عنایب شیر نصال قلم بنوای که از استماعش را مشک زنجیر  
 در پس پرده زنبوری نه سپهر اهرم جویت پذیر و چه زن کردید و نکا  
 نسیرین بدن حسد و ثنایه ادای که از نظاره اش رنگ از رخ

کتاب سماوی نمایان  
 شریف و نوریت و زبور و انجیل  
 ۱۱۱



هوشان زهره قهار پدیدن کبر و به حجاب ظهور خراسید دل غمین  
کهن که داغ کشیده شعله برق شررتیانی ست از شهیدستان  
تفکر اسرار مغلیه تماشا که عالم خیال علویه شتافت و آریا  
عجایب و غرایب آنجا که نیزنگ کار صنم خانه ابداع در بوستلمونی آن  
الوان ساعی جمیله جصد کائنات بهم برآمیخته فی الجمله فرامی یاف  
مقامی دید که او دام انجم شاسان رصده بند تمنای ملاحظه کردی  
عرش تماش در وادی ناکامی بزنگ نقش پا خاک نشین<sup>انظار</sup>  
صدر آریان بارگاه ملار اعلی بهوای طوطیا نمودن خاک عبیر<sup>لش</sup> شای  
در خانه پر خار مرگان مجوز زندانیان غزلت کزین شمس اش نبوغی در<sup>نشان</sup>  
که چشم غورشید را بملاحظه اشراقش از شفق رعد رسیده قبه اش بر کوه<sup>نشان</sup>  
که ماه منیرانه تنویرش داغ حسرت بردل کشیده هر شکش باخشت<sup>س</sup> اس  
زنگ آفتاب منک و سرنگش باالوان رنگارنگ ریاض خنوع<sup>اش</sup>  
بمزنک طاقش دو ابروی بهم پیوسته عورتش لولون سر نخون زده<sup>اش</sup>

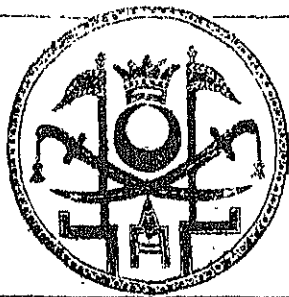
طه در صدد ای سازنده رعد  
در صدد یعنی چو رعد که بپند ای منتظر  
۱۱۳  
چگونه بپند می سازند و نهان  
پند شسته احوال کرب و معلوم



بود ممتاز ماند سر از پا	در کاخ آستان آن کاخ والا
بریز و طائر اندیشه را بال	خیال رفت آن عرش تشال
زند صد طعن بر طاوس غنا	در و دیوار او از نقش زیبا
شود مانی ز حیرت نقش دیو	اگر بند سوی آن نقش پکا

چون چشم دلم از محل اجواسر چنین تماشای بوالعجب روشن کرد  
 و دیکاشن طبعم چنین سبزه مطرای قهج از آبیاری مشکین پرند قضا کشید  
 سر مست گشته شمار زین چک حسه در ادراج تفکر پیکر  
 بال افشان نمودم که چنین مشکوی عالی که بنایان قدرت کماله از  
 ترتیب آن مدد و شش نزاران عسز و ناز اند و صناعات حکمت لغنه  
 از انصرایش هم آغوش صد تفاضرو امتیاز که راه داد و بچو کند  
 افتاد ناکاه بلبل شوخ زبان سر و شش غیبی باین زمره حضرت خیر  
 نغمه زن و طوطی شیرین مقال با نف لایسی باین ترانه عشرت بیک  
 شکر شکن گشت که ای مجنون لیلی و شان الفاظ و معانی و فنی داد

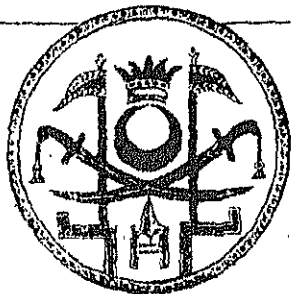
سندیک به اعتبار این نطق  
 ۱۱۳



شیرین طلقان جادو بیانی<sup>۱</sup> این مندی ست که چون لعلی آسینان  
انگاز شام و پگاه<sup>۲</sup> و فروغ دست در کان کوهر شجران پر دین و ماه  
کسی را نچیر نیم بهل مهر که انشا پر داری و هدف خندک جگر دوزخ<sup>۳</sup> طرازی  
می پندارند و دارای طبعش<sup>۴</sup> به بیم آرائی شهرستان این تفتج رونق دیکر  
ارزانی میدارند و تارتبه کلاه ریخشان سخن را که بکنکره اش کاس  
شوکت قصور بقصور لا مکان<sup>۵</sup> و غره اش باب قبول دعای قدسیا<sup>۶</sup> ست  
دسته مواره بسیاحی این کلشن دکاش سخنران پر دازد و اوراق خا<sup>۷</sup> طرا  
از طراچی تامل تماشای این بهترین پیکر لعبت خانه ایجا و غیرت گنا<sup>۸</sup> نه  
مانی از تنک سازد<sup>۹</sup> با صغای این نوید داشت قرین دریافتم که سخن  
طرفه طامسی ست که مشاهد<sup>۱۰</sup>ه نیر خباش نقلاج کبج خانه حق پسندی ست  
و معانه عجابش کلید کنوز فضیلت و اجمند<sup>۱۱</sup>ی سرگردانان ظلمتکده  
بهالت از پرتو انور روزی شعله تعلیمش به شستان پر نور کامکار  
سیار و غشکان کران خواب ضلالت از کوشانی اویش<sup>۱۲</sup> بهک

۱۱۴  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵۴۰  
۵۴۱  
۵۴۲  
۵۴۳  
۵۴۴  
۵۴۵  
۵۴۶  
۵۴۷  
۵۴۸  
۵۴۹  
۵۵۰  
۵۵۱  
۵۵۲  
۵۵۳  
۵۵۴  
۵۵۵  
۵۵۶  
۵۵۷  
۵۵۸  
۵۵۹  
۵۶۰  
۵۶۱  
۵۶۲  
۵۶۳  
۵۶۴  
۵۶۵  
۵۶۶  
۵۶۷  
۵۶۸  
۵۶۹  
۵۷۰  
۵۷۱  
۵۷۲  
۵۷۳  
۵۷۴  
۵۷۵  
۵۷۶  
۵۷۷  
۵۷۸  
۵۷۹  
۵۸۰  
۵۸۱  
۵۸۲  
۵۸۳  
۵۸۴  
۵۸۵  
۵۸۶  
۵۸۷  
۵۸۸  
۵۸۹  
۵۹۰  
۵۹۱  
۵۹۲  
۵۹۳  
۵۹۴  
۵۹۵  
۵۹۶  
۵۹۷  
۵۹۸  
۵۹۹  
۶۰۰  
۶۰۱  
۶۰۲  
۶۰۳  
۶۰۴  
۶۰۵  
۶۰۶  
۶۰۷  
۶۰۸  
۶۰۹  
۶۱۰  
۶۱۱  
۶۱۲  
۶۱۳  
۶۱۴  
۶۱۵  
۶۱۶  
۶۱۷  
۶۱۸  
۶۱۹  
۶۲۰  
۶۲۱  
۶۲۲  
۶۲۳  
۶۲۴  
۶۲۵  
۶۲۶  
۶۲۷  
۶۲۸  
۶۲۹  
۶۳۰  
۶۳۱  
۶۳۲  
۶۳۳  
۶۳۴  
۶۳۵  
۶۳۶  
۶۳۷  
۶۳۸  
۶۳۹  
۶۴۰  
۶۴۱  
۶۴۲  
۶۴۳  
۶۴۴  
۶۴۵  
۶۴۶  
۶۴۷  
۶۴۸  
۶۴۹  
۶۵۰  
۶۵۱  
۶۵۲  
۶۵۳  
۶۵۴  
۶۵۵  
۶۵۶  
۶۵۷  
۶۵۸  
۶۵۹  
۶۶۰  
۶۶۱  
۶۶۲  
۶۶۳  
۶۶۴





چشم انجم بیدار صاحبقرانی است که باج کسیران اقالیم دقیقه شناس  
 ربنه اطاعتش در کردن تسلیم می اندازند و همین وسیله <sup>له</sup> فضل  
 وسائل انکاشته به تنظیم و تنسيق ممالک لفظ و معنی که عالی عالمی است  
 می پردازند خشنده مصباحی است که بفرجای کائنات کواکب <sup>۴۲</sup> درمی  
 لاشرقیه و لاکریمیه <sup>۴۳</sup> باین همه روپوشی و تلوپ عالمیان  
 بجلوه گری معروفست <sup>۴۴</sup> اعجوبه بخاری است که مطابق <sup>۴۵</sup> ان من البیان  
 لسنحی <sup>۴۶</sup> باین همه عفت گزینی و طبایع با مذاق با انواع جادو کارها  
 مصروف نقد کامل عیاری است که تهیدستان بودای ناکامی <sup>۴۷</sup> از دست  
 آن فائز نسرل مقصود اند و هر و هر عرش تقدیر است که همین <sup>۴۸</sup> بن کار  
 بارگاه جلالتش فرمان روای اقالیم عظمت و هیبت و رعنا صمیمی است که  
 مراض خضر سیرت و عیسی نفس قلم بعشق تقایش از شجرف مانده <sup>۴۹</sup>  
 بکلون کهنی پر دخته <sup>۵۰</sup> بشیرین حسه امی است که فرما داده لوح <sup>۵۱</sup> قلم  
 تمنای هم آغوشی او چون آفتاب شام زکات <sup>۵۲</sup> در باخته محمودان شهر انشا

ستور بنده اند از انجیب ۵۲  
رقعه کب علقه از کین کین

و نہ بجانب مغرب آیہ کلام الضحیٰ  
و نہ بجانب مشرق بہشت شرف بندہ

۱۱۵

کویا سارہ خوش  
ہوئے لاشعریہ ولا غنیہ ازج

سود از دین درخت را

از دست زبون است به

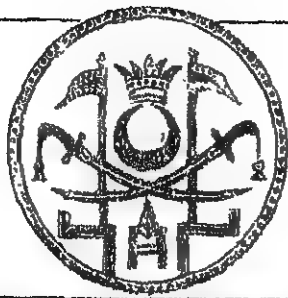
دینہ و نیاجانہ

ان من البيان لسم

سید باقر بن محمد

بازمانده پریمیوم

الزبد



فضیلت شعاری را از نشانه سرور و رفاه ای تنائیش کیفیت روشن بانی  
 دو باله و حنیض نشینان کوی نیکوکاری را از دستگیری جبریل  
 عرفانش رتبه بلب ز نامی برتر و علی سخن فصیح سلم استوار آگاهی  
 و کلام طبع مرقات معرفت الهی پای که در رایش کرم رفاست  
 با پایه عرش برین میاست و وجدیکه در دام جستجویش گرفتارست  
 بچشم احوال بنگر سپهر دایره ساز از تشابه نون سخن ممتاز بالایش  
 در قم کا کاشان از تیشیل جز و او ش فکلی قطب السما از شاهت  
 نقطه اش و قلب چرخ کبود شعله افکن و بلال عید از شکلت حرف  
 او طش در دل کرد و ن ناخن زن و تها که شاهدی از آرایش گاه  
 عدم در حبله کرا بنهای امکان باین بیانی و رعنائی کامی جلوه گر کرد  
 و کلی از ارم زار شیت سمدی در بهارستان آمال و امانی بدین خوبی  
 و خوشنمائی گاهی ندیده که لک حصوش صافل مرآت عقل و  
 خاک و صوش سر نه چشم راستی و یقین نظیرش بی نظیرش



بیانش لایبان قضیش لایزال اشعار

جنبش اول که قلم بر گرفت	حرف نخستین ز سخن گرفت
پرده جلوت چو بر انداختند	جلوه کرهیا بسخن ساختند
تاسخن آواز بدل در نداد	جان تن آزاده بکل در نداد
خط سر اندیش که پیوسته شد	در پر مرغان چمن بسته شد
تاجوران تاجورش خوانده	وان دکران آن دکرش خوانده
کر نه سخن رشته جان یافتی	جان سراسر این رشته بجای یافتی
صدر نشین تر ز سخن نیست کس	دولت این ملک سخن نیست

۱۱۴

زمانی که قلم زلال این بخته بوش ربا در پنهان ادراکم بخت طرفه  
 کیفیت ر و داد و موای عجبی در سرافتاد یعنی شیدای آن کلین او که خا  
 واسطی نرا و بواسطه تحریر او صافش بر خود می ناز داشته بتلاش  
 سخن سنجان و نشاند و نشأت زرف سنجان مختصر پسند بجزار جان  
 ای مایک بیان  
 گوشتیدم تا از تماشایش پرده از روی سخن برداشته شود و علم

ساده و صلی نیست بود

بکسرین هم که نام شخصیت

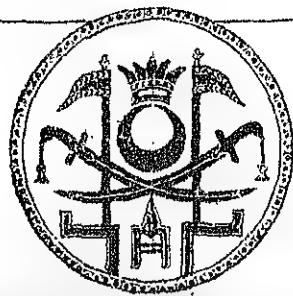
در عراق عرب و در سلازان نام کرد

کیان بغداد و بصره واقع است در پیشه

آن زمین قلم خوب هم برسد



انجاء مرام برافراشته از انجا که درین تسلیم شکر ناپید کناره  
سکنان بخت در طاق و حوصله آشنای شنای افسا پردازی  
کر دیده اند و هر یکی بغواصی خواص خیال کو سر طرزی را بر آورده  
در سلک نظم و شکر شیده لیکن خیر الماحسین میرزا احمدی درین  
فن علیا مهارتی بهم رسانیده که چشم مردم و مردم چشم کسی باین  
علوم کماهی بنکامی ندیده و مشتری نعمات سخن بخور تر از پیل  
قلش ناسید را بارزنی نموده امام آخرین سخنوران جهان است  
و نادی سبل صبر فریب معانی و بیان قمری بلاغت بعشق صنوبر  
کلاش در حدائق فکر سبحان و ائل جدای کو کو آشنا و سبب  
ضاحت بهوای ریاحین تصنیفاتش در بساتین اذان بلبلان  
کامل بنوای آه و ناله مبتلا بخلایب خامه اش با طائران سده  
طوبی تصفیة فیضان طبعش همچو ابر مطیر ملکب شوخی افکارش  
بر ناک حور و پری محو عشوه کری طنطنه عیارش چون دبدبه بکندی



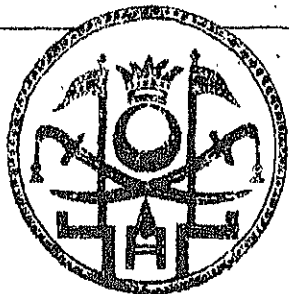
مشغول خود سری هوای کلاش را آتک ایای کشته میجا +  
و کلک مشکین نگار را در وادی شایش تکلیف دادن عین خا نظم

روح سخن و روان معنی	ان معنی جان و جان معنی
پیر و از سخن ببال گلکش	نخل طوبی بفال گلکش
ایینه آفتاب رایش	فکرت جام جهان نماش
چون مردم چشم راست خانه	طبعش لبو نگر می فسانه +
پیمان سر زهوش سرشار	سرست حسد و یک میا

۱۱۹

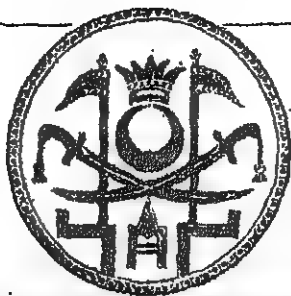
چنانچه نتیجه کلیتین طبع و قادی و ذهن رفتاد او یکی تاریخ نادری است  
که جهان معنی از و بهره یابست + و عالم سخن از و با آب بزرگ و  
کوچک عراق و بحر عشاق معانی و انوارش + و گوشه کیران مقام  
حجاز و عراق محو شعبه فقرات جانکه ارش + آغازش عنوان شیرین  
کنشاری + و انجامش ستهای بلاغت شعاری + روانی عبارتش

مرغوب + و سلسله الفاظش کمتد قلوب + قظم

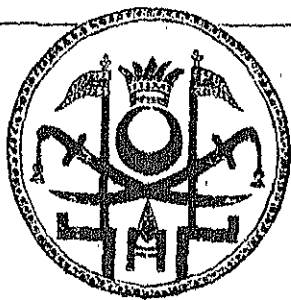


هوستان زهره قهار پدیدن کبر و به حجاب ظهور خرد امید دل غمین  
 سخن که دماغ کشیده شعله برق شرر بتیابی ست از شهیدستان  
 تفکر اسرار مغلیه تماشا که عالم خیال علویه شتافت و آریا  
 عجایب و غرایب آنجا که نیزنگ نگار صنم خانه ابداع در بوستلمونی آن  
 الوان ساعی جمیله جصد کائنات بهم برآمیخته فی الجمله فراموشی  
 مقامی دید که او دام انجم شاسان رصده بند بتمنای ملاحظه کردی  
 عرش تشاش در وادی ناکامی بزنگ نقش پا خاک نشین <sup>انظار</sup>  
 صدر آریان بارگاه ملار اعلی بهوای طوطیا نمودن خاک عبیر <sup>لش</sup>  
 در خانه پر خار مرغان مجوز زندانیان غزلت کزین شمس اش نبوغی در <sup>نشان</sup>  
 که چشم غورشید را بملاحظه اشراقش از شفق رعد رسیده قبه اش برکتی <sup>نشان</sup>  
 که ماه منیرانه تنویرش دماغ حسرت بردل کشیده هر شکش باخشت <sup>س</sup>  
 زنگ آفتاب منک و سرنگش با الوان رنگارنگ ریاض <sup>خون</sup>  
 بمرنگ طاقش دو ابروی بهم پیوسته عورتش لولون <sup>اشعاع</sup> سر نخون زده

در صدبندی سازنده رعد  
 در صدبندی چو زده که بپنداری منتظر  
 ۱۱۳  
 چو که بپنداری سازنده و خندان  
 بن شسته احوال که بپنداری منتظر



گفته این پرداختن نمی تواند یعنی از باب عالم که بهین شقایق فرادیس  
تقدیس وظل همون مثل هستند اولاً عرض سخن را از زیور تکلم بیارند  
و سپس آن کلبه در حرار او را از حلقه پوشانی خط خوب رونق  
داده بدرس و تدریس مشغولی نمایند بنا برین این حرف نشناختن  
دفاع تکمیل عبد ذلیل ب جلیل محمد کلب علیخان نقشبندی فراموشی  
ملک را پیوسته این نواب عفران قاب نواب محمد یوسف علیخان اصفهانی  
بر داند مرده فی سائر القبور نه کامیکه شیرازه بند اوراق لم یزنی  
اجزای طبعم را در شکنجه مشاغل دنیوی و اضداد ام کار و بار ملکیت  
گذاشته بود این فصل الخطاب را که ملاحظه اش برای سیاست  
و حر است امصار حکم کمیای خالص می دارد و به قلم سید مجاور علی  
باختتام رسانیدم و بختیافرنک لغات را نیز ضمیمه اش ساختم  
بار خدا یادنی که ازین بهره مند و زن در کور باد و چشمی از سیرش عاری باشد  
میرنجشستن شاه کتابت بر چار باش حسن قبول پیرو



نظم بنیادی علمی را ازین دور  
در دفتر

توفیقات یزدانی و نظم دیباجه تقریب فی طبقات

الزواة و اسماء الرجال ابن حجر عسقلانی

بسم راوی ۱۲

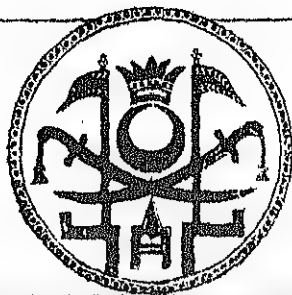
سرخ طویان دارالانشای فضیلت و کامکاری که بخانه فصاحت  
وروشن بیانی اوراق اذهان ممکنان را ازرقوم علوم کوناگون  
آتش داده اند و بدرس و تدریس صحائف شای صانعی اشتغال  
دارند که بحریه عالم امکان ازسواد و بیاض لیالی و ایام آراسته  
و نقش پردازان دارالارشاد سعادت و نخبیاری که بستم بلاغت  
و شیرین بانی صفحات قلوب عالمیان را ازحدوف فنون بوقلمون  
فرین نموده اند به تعلیم و تعلم مضامین حمید محمودی شغول و ضرورت  
که الواح جباهه بانیان را ازخطوط حوادث و آلام هر پسته زمینی بفرار  
وجود انس و جان که ازسلسله بندی حکمتش اجزای حواس خمس  
در یک مجله جسم حیوانی منظم و خنثی طفرانویس پروانه کن فکان که انظم  
و نسق دبیر قدرتش نقوش عقل و شعور در یک نیکین وجود انسانی

۱۲۲

نظم بنیادی نظام انقیاد  
نظم بنیادی نظام انقیاد  
نظم بنیادی نظام انقیاد

نظم بنیادی نظام انقیاد  
نظم بنیادی نظام انقیاد  
نظم بنیادی نظام انقیاد





مجموعه کتب خطی  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

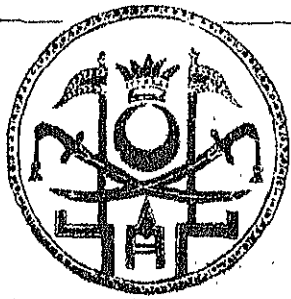
مرقسّم شده جاده کماش ان نیست ریخته کلک اعجوبه نگارش  
و قرص آفتاب نقطه است چکیده خانه ماده کارش نظم

زبان در دهن غنچه کراوت	سخن در نفس سبزه ذکر اوت
کف ابرها سوی بحرش در آن	سر قطره ها بر زمین نیاز
ز دل داده فکر بس زانو	ز لب داده مرغ سخن دوپال
ز سر چشمه حکمتش خورده آب	کدوی فلک ز کس آفتاب
ز پستان خورشید تابان دور	لب ماه نومی مکد شیر نور
ز می لطف کز رحمت بیکران	ناب در رخ بخشش از خاصیان

۱۲۳

و بهترین کلامی که بسم الله در قان طلاق و عنوان رسالت  
تواند بود و بغت سرور است که سیاهی ذات خجسته صفاتش  
به امضای منشور احکام دین بین پرده خسته و مدرک وجود  
سر ابا جودش سائل اسلام و طریقت را در مجموعه کائنات  
بنوعی مندرج ساخته که کتاب عقول و بیابان از ان رسالت

کتاب طلاق یعنی کاشانه زبان  
از جناب آیت الله العظمی  
در بیان دو کس و یعنی دو خطه و  
و سالت در رسول و رسالت  
هم دو آینه از بیابان

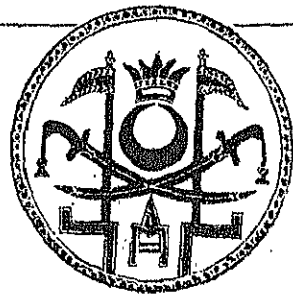


و لا موت بکتاب تینیش کتاب میپدانی در آغوش و معلم افهام نظر  
 ضوابط ناموس و ملکوت بدرسته تفسیرش با حسرت و ناکامی دو  
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ وَسَلَّمَ كَسَلْنَا  
 کثیرا کثیرا بعد در مرآت ضما رفت سی ذخائر نظم طه از ان  
 سلسله کار اکاسی و حق شناسی که از مرقات فهم و ذکا بر بام تحقیق  
 چگونگی رموز خیریات معقول و منقول بر آمن زر کامل عیار هدایت و  
 ارشاد را به دار الضرب توحید و تنقیح مسکو کفر موده اند چهره زبا  
 نهار این مدعا بخوبی جلوه نماست که حصار نخستین از قلاع رشده  
 و خجسته کرداری که قوافل ایمان و عقیدت را از سر خنک طراز  
 نفس اماره باز دارد و حصن اولین از حصون عبادت و نیکوکاری  
 که اهل ایمان و شریعت را از تضاد مجنون و جهالت و عصیان  
 صیانت نماید علم دین مستین است که از رشحات سحاب جیوش  
 اعطش کو یان کرملای ضلالت مالا مال صد گونه زلال عشق و نشا

صلوات الله علیه از ترجمه روزگار  
 اسیر او و بر او لا دوا و صاحب او  
 و سلام فرستاد بسیار بسیار

۱۲۴

تمام با هم کفر و نفاق و بزرگ  
 انتیاب

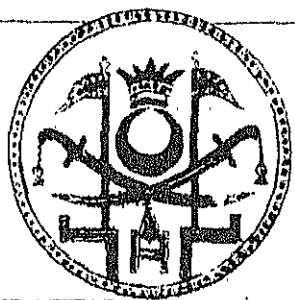


و از کرم باری ابرقینش همچون نشان دشت بهالت بالیلی فارغ  
 مشغول هزاران بسط و انبساط آفرید و غشعته تعلیمش سمندر  
 آتشکده معرفت به تجلیات مراحم بی پایان منزه و ممتاز و از زبانه  
 زنی نازنه تنهیش سینه سوزان آتش محبت به انوار موهب بیکران  
 سبانی و سرفراز رشته نغمه تمنیات حانه محالوقات بسرا  
 استفاضه اش سحیده و طمطمه فیضان عالمگیرش از قاف تا قاف  
 رسیده که ام کلچین کلزار احباب و تکوین در فضای طلبش بسیار کرد  
 که خرمن خرمن کل مقاصد و مآرب بد اسن امیدش نرسید و که ام کلچین  
 روضه زمان و زمین از گلشن ملاحظه اش بوی شبنم که غنچه مدعا

۱۲۵

انجمن امنیت و شادمانی نسکینه نظر

بدرت محل صاحبان	قاعله سالاره مقبلان
دستکه مایه بدست تهر	آینه کار بکار آنگه
جام جهان بین حکیم آل	قطب نمای فلک زمی



سأغراو ممت دانا پسند	بادۀ او پرتو عقل لبند
نقشۀ او جوهر بنفش زردی	نخستۀ او جبرمه دانش فرا
عمر بهار لیت ز نسیان او	نور چهره اغی ز شبستان او
تجملۀ دولت برش بسته اند	نقد ابد در کمرش بسته اند

این آیه در سوره نجم باب ۳۲ و ۳۳ در قرآن

از روزیکه چکش قلاب قوسین او آدنی جزو آتشی  
 بهای مبارک را از دلیل ارشاد اطلبوا العلم و کونوا  
 بالصّٰیّٰن تقسیم نموده بهای این متاع نادر الوجود در  
 مشربان چارسوق تین و آداب دو بالا کرده و از زمانیکه  
 مربع شین چارباش دنی فتدکشی درج دهن را از کلب کلام  
 افضل العبادۃ فی الحقّه و انموده پایه این سه مایه خافقین  
 نزد جوهر ماین بازار صلاح و صواب باوج فلک الافلاک رسیده  
 پس ارباب توافقی را که شاف رموز الهی و خواص حبار کمال  
 نامتائی ستم لازم و واجب که رخت سفامت و طغیان را

این آیه در سوره نجم باب ۳۲ و ۳۳ در قرآن



از جسم عامه حلالق قباً نموده بجله پوشانی تدریس و تعلیم سرگرم ما  
تا دنی و اعلی جامه شریعت و دین داری را در بر کشیده از می<sup>آتش</sup> دو  
فلاح دایرین محمود و سرشار کرد و دوزخ بر بستندان اعلی روزگار که از<sup>سیر</sup>  
غیوم و آلام تلخ کام گردیده اند منرض عین که از نوش داروی<sup>صحبت</sup>  
علمای راشدین و از معجون کرد آوری کتب دین مستین<sup>نوش</sup> و  
شیرین کام گشته باشغای کامل زهد و تقوی دوش بدوش<sup>باند</sup>  
تا هر فرد بشر از باز پرس فردای محشر نجات یابد نظم

هر که باین بحر شود آشنا  
وارها را ز هر طغیان موج

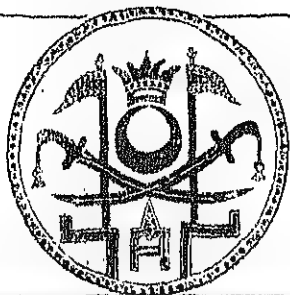
بنابر علی بن ابی‌نجم این احباب در خان کتبی می‌چهارانی و کج مج زبان شهرستان  
نادانی و ذلله ربای مانع معقول و منقول و طیفه خوار مطبخ فرود و

مستدعی عطا بای لم یزلی محمد کلب علی عقی الدین ذنوبه و عیوبه  
 محکمه از دایره بای او علم و پوشیده  
 پیوسته شهاب زین چاک نظر را در مواهی مطالعه کتب علومیه

کرم پرواز ساخته و میسازد و معموره شاهین تیز خنجر و اشک و اشک

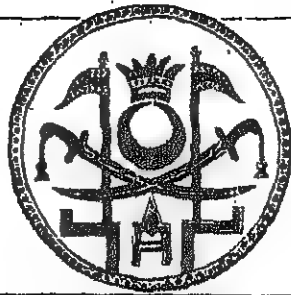
۱۲۶  
 از بارگاه لطف تو محو شد  
 فلک از شد جام تو سست  
 قبا و خنجر سست  
 چیت و زخم پر چیت  
 لباس عافیت زیت  
 لب تابانوده ای چاک نموده و از کف

پیشوا



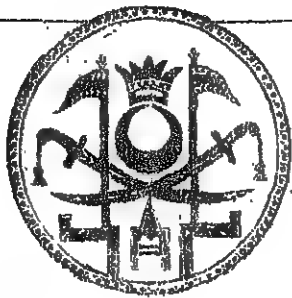
علاء الدین احمد علی استین  
شایسته بنی اسیر ایلانده

در فضای مشاهدۀ نسخ مشهوره و نایب بالافشان نموده و نمایانده  
از صحبت فضلاء و مجیدیل که حدیث علماء امتی کانیاء بخی  
استر ائیل بر علوم دارج شان بهانی ست قاطع و دلیل ست <sup>سایط</sup>  
ستفیض شده ظلمت آباد خاطر از ملا لوی نیر علوم تنوعه <sup>ش</sup> و نور  
میساختم و از و نیمه شب با تحقیق و تدقیق بزلف آرائی عرالس قون  
رنگارنگ می پرداختم باین و سیره ز فانه تعبیه منقضی کردیده و همین <sup>طریق</sup>  
مدت مدید باخر رسیده زبانی که ساغر خاطر از ریح کونه استعدا و شرا  
محنت و خار ناهمی ار کشیدن باوۀ درس و تدریس شکست  
چشم تعمق را کشادم از عامۀ علوم عالم علم حدیث را پری پیکری  
که زبان قلم و قلم زبان از تسطیر مدائح و صفاتش نخست <sup>ن</sup> بند  
و غدایب کلک کهر سلک در روضه تحریر نایش از قطرات <sup>اشک</sup> مداد  
صورت ریزان ستابی شایسته تکلف هر مضمون و نشینش عابد <sup>ن</sup> سیر  
و بلا سبالغه مفهوم حکمت گنیش ربایندۀ صبر و شکیب بجزر و ملا <sup>ن</sup> خطه



بهرار دل و جان تصدق و تدبیران کشتیم و ممکن است تحصیل این  
دولت عظمی بر کاشتم چون نیک نظر کردم دریافتم که بغیر ناظرو  
و اسما و الرجال که متفتح و توضیح این فن عالییه مخصوص آنست چهره  
این غما غزال اذخال و خط انعام و تعیین مخطوطات فی  
و بخر ماسطه نسخ مذکوره روی این معشوق همیشگی از مرغوبه  
تحقیق و تدقیق فرستاد فی فی لهذا میجو ما هتای و سپهر  
و تبس شب کردی و بزرگ بلبل کلزار در گلشن که و کاوش  
عافله افکنی نمودم گاهی در تنای و صا ش بلول و محزون بودم  
و دمی در فراق لیلی جاش مخبون از آنجا که در دار الشفای حکیم  
علی الاطلاق نسخه هر پنج و صیبت پیدا است و در عطار خانه  
حکمتش و وای امراض مستنیات موجود و همیا لهذا بوقت من الاوقات  
از کمال جد و جهد نسخه شریفه تقریب فی طبقات الرواة و اسما  
الرجال نتیجه طبع و قاضی بنسبت بیت المحمود و اعتلا طلیعه عساکر

۱۰ اعلامیه شدن و بنده کردن  
شدن وغالب شدن ۱۲



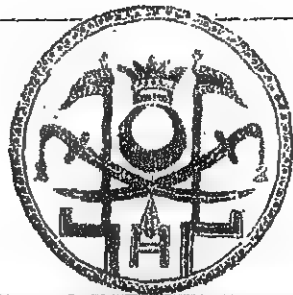
عزو علاء الجلی شعله بلاغت و شیرین گفتاری آب و زنگ شقایق  
 فصاحت و نثاری صدف اسرار الهی را خوشترین گوهر صفا  
 کالات نامتای را بهترین جوهر سپهر چارمین شریعت را اختر  
 تابنده چرخ مقررش حقیقت را بنجم درخشانده بصباح کاشانه صفا  
 و نکته دانی شیخ الاسلام ابو الفضل احمد بن ایشخ الامام علاء الدین  
 علی بن حجر العسقلانی روح الله روحه بنا شرات ابحان بطریق  
 در آمد بفور حصول چنین موهبت عظمی از صندل سجود شکر و سپاس  
 پیشانی عبودیت را فرین ساخته با جمیله مضامینش دو چار کردیم  
 الحق عجایبی دیدیم که زبان ناطقه در زیر نگاه شائش لال و طائر  
 و هم بر اوج صفاتش شکسته بال مسائل دقیقش سنده و فوایدش  
 لایق صفای اوراقش عذارش ابدان پر رخسار را در عرق حیات  
 نشانده و ملاحظت معانی لطافت کینش شور در تمام عالم گنجد  
 سلاسل سطورش بازلف چلیپای حوریان جهان دست و گیر با

روح الله روحه المرحوم  
 الله تعالی اورا بواسطه خوش گوییش

۱۳۰

شیخ زیاده جایی که در آنجا  
 واقع شود از عالم تنزل نگاه و ملاحظت  
 از باب مجهر



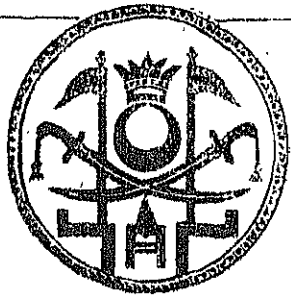


و شیرینی عبارتش نخل کن لبهای شوهر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر  
 دلش ابروی کلب زبان شوخ چشم خم و پیشگاه قهرش کلام صمیمی و  
 و شبنمی کالعدم خط خوش غیرت سبزه رویان هند و ستان و خنجر  
 فصل و بابش شده سنده ساز لعل و مرجان و مذاش شب یلدا و  
 نقطه اش نقطه پرکار تناسل و ادش پر نور و بیاضش عارض و  
 یا قوت اجتر از رنگینی حرفش خوانا به درج که ماه کامل از صفای  
 و و اثرش و انغ بر دل اگر در یار بروانی عبارتش تشبیه ندیم  
 اغلب که از سر و مهری روزگار چون پنج بسته شود و اگر اقبال  
 جهان تاب را بالوح دیباچه اش مشابیه بخویم پروانه و از اثرش حسرت  
 و ناکامی سخته کرده و غالباً همای بلاغت بر استخوان است  
 الفاظش سایه انداخته که هر لفظش به آری که آری قلم و سخن آری

۱۳۱  
 از تالیفات و اشعار عربی و فارسی  
 در این کتاب  
 کتابخانه ملی  
 تهران

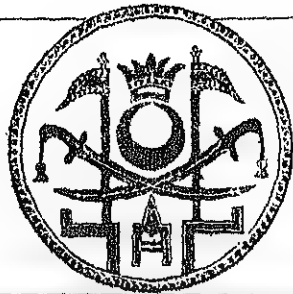
۱۳۱  
 استخوان بندی کلام  
 از دست کردن الفاظ و جملات  
 ترکیب الفاظ و عبارت

نظم  
 شبنمی سراپا جلوه طور  
 بیاض صبح روشن زو سب



سواد حرفهایش زلف بیایی	نشانه ناهای مشک بر جا
سطورش رشک بروی بتا <sup>نست</sup>	ازین رو روش روی بتا <sup>نست</sup>
دو آبرو شمشک شده نمود آ	بر شک حلقه کیسوی رخا
ز بس جوشد صفا از روی <sup>اودلق</sup>	پرو ز شک سمن چون شک عشا
خند تا طوطی و طعنه اشیم	بهر حرفش شکر صد توده <sup>مین</sup>

با بجمه وقتی که آلی مقاصد تبلی برشته ملاحظه اش منسلک کرد  
 سروش و لم بجوش مو شمع نوید تازه رسانید که ای پرور و پیکار  
 مراحم ایند و او ارچه خوش باشد که کوشش و کردن این نوع و سوس  
 از جوهر زو همه خط خوب بیارانی و کوی این مطلب فخرم را از چوگان  
 ممکنان بر بانی هر آینه سحاب چه مایه خرسندی و کامرانی که بر مزمار  
 آمال و امانی هر یک کهر بار نکرود و وابر چه قدر عیش و شادمانی که  
 حدیقه خاطر عالم را رشک نکارستان چین و فرخار سازد و زیر که  
 این گلشن مستی را خیلی اعتباری نیست و برین مال و منال چندین<sup>نی</sup>



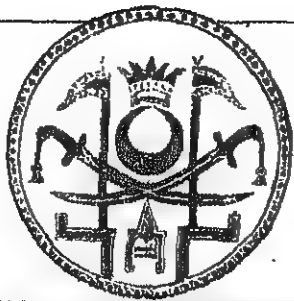
برهفته دوستی چمن عالم نازان و مشکبهر نباید بود که این گلستان در  
مجموعه حیرانی و پریشانی ست و در عشق لیلی روزگار محزون  
راه دیوانگی نباید پیوید که مال این همان سرگردانی در شطرنج  
یل و نهار که ام شاطر نرد خود نمائی در باخت که از مجبازی خیز  
تقدیر حیران و ششدر زنگه دید و در صحیفه عالم اسکان که ام سخن  
دیباچه وحدت کلمه انا و لا غیری گفت که معنی ادا آجاء اجله  
دول خود قنصل زندگی ناپايدار مثل سراب ست و حیات مستقلا

نقشی بر آب + مرابعی

دنيا خواست کش عدم تعبیر است	صید اجل است که جوان و پیر است
سم روی من پرست و نیم برین	این صفحه حنا که هر دور تصویر است

بنابرین اشوب غریت را بسوی مضار این مدعا همین کن و کلکین  
سمت را درین عرصه که مسمیت و خیر که در فتنه کون و مکان  
از تو یاد کاری خواهد ماند بقول شخصیکه شعی نوشته بماند سیه بر سینه

این آیه شریفه در بار نقاشی  
سده پنجم  
۱۳۳۳  
اذا جاز اجمع غایب استخوان  
ساعت ولا یستقیمون ترجمه چون  
می آید سعادت ایشان پس توقف  
کنند ساعتی و نه بخت کنند  
چیز یعنی بخانه ای که بپوشانند  
سواران باشد



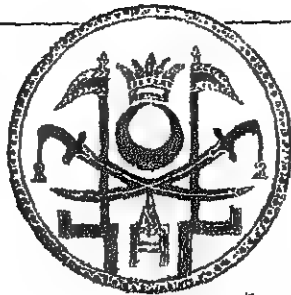
نویسنده را نیست فردا امید چون سر نیچه این خوش تازه  
 بگریبان عالم آویخت و ساقی دلم باده این آرزو در پیمانه گو شوم  
 ریخت به سلامه خاندان مصطفوی نقاد و دودمان مرتضوی قلم  
 از کفستان خوش رفان روزگار بخل کن خوشنویسان عجیب  
 نگار بیت الغزل دیوان صدق و صفات سید محمد مرتضی اشاره نمودم  
 که طوطی قلم را در کستان کتابت این سس الحقائق نصیر سنج نمود  
 نقل این مجموعه را بر دار و چوب ابشارت سه ایا ابشارت خیر  
 سبق الذکر بدت دو سال ما یعرف آرب را بزنا و انجیل  
 حل نموده عازم سیاحت بندر مقابل و تحقیق کشت چنانکه تلخ  
 و شمر رجب المرجب سه یکم از و دو صد و نقاد و شست بحری  
 شاهد این مدعا از جد و جد لوائی معسک فضیلت و نیکو کاری با سحر  
 علم عطیت و نخبیاری زائر حریم حق پر وی طائف کعبه ایزد شناسی  
 سیف سلول علوم دینی و همصام خارا شکاف شریعت نبوی

الحیث الغزلیت الرقائی بہتر  
از ہمار

11

۱۵۰ ایف بضم ای تان  
بصیغه مجهول مراد از تناسخ خانه و  
جانی که تائب اکس باشد

مالیہ



کتابخانه مجلس شورای ملی  
در خیابان آخوند قزوینی  
در خیابان آخوند قزوینی

عالی فهم و خیرت دستگاه مولوئی محمد سعد الله رفیع الله حسنام  
وضاحت فی الدارین در جاتم خلعت فاحشه ملاحظه و مقابله  
در بر شیه الهی تاسنیستان موجودات بریا حین متنوع کلچرین  
زنگین وسط است و تانگار حانه کائنات از شاه حقیقات  
چون ریاض رضوان فریب و عشرت افروز مطلع این صحیفه  
قرین غیرت مطلع خورشید و مقطع این رساله فصاحت آینه آریا

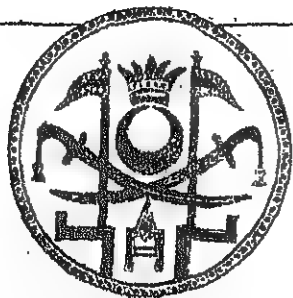
۱۳۵

سخن را بر دوایش ختم کردم | که آیین کوی ادر روح الامین است

سهرخت کردن قلم با مضامین حیرت قمان  
و خیر یزیدون اقصه عبرت خیر بطر اهل زبان

روزی بار فیهان سراز و شفیقان و مساز باغی شایم دیدیم که  
سواد کمال اعتدال است و فتنه خندان از بهار پایال عارض تن  
از طپانچه صرصر همین آسوده و شاه کل در بر سبزه خوابیده ستان  
راض سنباش از طره ترکان و یلم سراز و شملای قاش چون کج

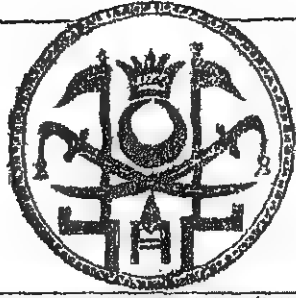
سهرخت کردن کتاب از سر  
که در «از برهان» ۳۵ و ۳۶  
مجموعه و لام مفتوح نام کیست  
که موی مردم آنجا محمد باقر  
از سران



کای هست و کای سوشیار در انبوه درختانش جرم قمر که کاشاید  
 و از درازی تاش احوام و دسور در کشاکش انقلاب نسیم جنب  
 بهوای سیرش مضطر و شمیم عنبر و غنچه مایش مضطر از سبزه ریانش  
 صد گونه پریشانی در خواب مغل و پیش کل خندانش از بار لالی  
 عقده مالایخل ثمر در شاخ خوشماتر از گل خوبان تو کوئی رشته  
 نگاه ستاخی بر روی محبوبان لغزش ستانه طاوس خرامان در موج  
 آب روانش و صفای مروارید غلطان در حوض لب کردانش  
 فواره اش چون چشم عشاق در جوش و شمشادش بان خضر خورشید  
 پسته خابسته بهی از آسب خزان جسته انگور از سبزه خجسته  
 خرا چون آفتاب قیامت یک نیره بلند شمشاد بر لب جو سنگشت  
 دلربای بر غناب و بجو قطرات شبنم بر ریاحین خوشماتر از عقده  
 بلبل سر مست لاله ساغر بدست نخاش طوفی سرشت سواد

کل خوبان یکبار از عمارت خوشنما  
 و قیاس کردان و قیاس  
 بسیار یک پستی داشته باشد  
 و پیچیده اشرف چون باد از  
 ۱۳۶  
 تنگ تنگش عریان شود  
 دیده ام از آتش حیرت خون  
 بگردان شود از زبانه

سواد بهشت وصال



<p> بہشتی کوثر اندر چشمہ سارش  فضائش چون سہری میفرود  از ان ساغر کہ ز کس دادہ پوشت  مواش مقلد خاکش روان بخش  بروی سبزہ بکانش بیای  در و رضوان بہت کشتہ فرو  </p>	<p> دم عیسیٰ نھان در نو بہارش  مواش چون مرغ بادہ نوشتا  شقایق خورده و افادہ سست  زلالش همچو خاک خضر جان بخش  خرام آموز خوبان طہری  ز خاکش برودہ عطری طہری  </p>
--	---

جای پسندیدہ ماکہ شستیم لیکن تہی چہ از رفیقان بگوشہ ماچہ  
واز ما رسیدند ما بقی را بر عشرت آوردیم و بساط انبساطی مستقیم  
عیش و نشاط آغاز شد و سامان سور و سرور ساز و فرشی و بنا  
عرش مصفا ہشک نہا خن ختن کل رعنا خرم خرم سبزہ نگار  
سیرابنگان سہ صدای غنچک و نوای تنبک و رامشگر ان طنا  
پری پیکران مہ ناز بیریہ پان و طبق سیمین بود کہ رقوم بہشتی  
در لوح حسین یادانہ زمرہ بر رخسار نازنین شاہد ان شک

لیست مختلف چوبہ  
بنیادم ۱۲ از زبان  
چند ای باز خبر میدہند  
۱۳۷  
سیرابنگ بیای  
بنی بخت آواز  
سند بالکسہ نام کلی از



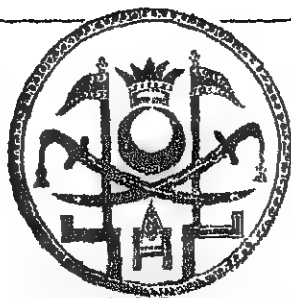
مشعبان فرنگ کجباب تر شراب احمر شیشه های طبرزد پیا له با  
 زبرجد کزک منراوان همک بریان تاثیر آجیوان به نیم جبرعه صبا  
 و خون مو شیری بر کردن مینا روی فلک را دو ذراع نقاب  
 و ساز شوق را ناخن ناز مضرب چنان نغمه مندی نقش لبست

که روح یکسا از مدفن چون سخن از دهن بیرون تظم

دل را چون بجا رزندگان	چچ بس مطلع صبح جوانی
دم عیبی سپند مجراو	صفا فراش فرش منتظر او
شده قند لپها از نور روشن	به بخش هر طرف چون شین
بجف بکمرقه ساغرهای شرا	زهر سوسا قیان لاله رخسار
نشته پهلوی هم چون جلا	نوا سنجان دران نه خنده نل
همه چون طبل و تهری هم آوا	همه در محن عشرت نغمه پروا
و که راجف بجف مانند خورشید	یکی را چنک و چکش چو نا
دل عشاق رفت از دیرین	ز آسنگ فی واقعان قانون

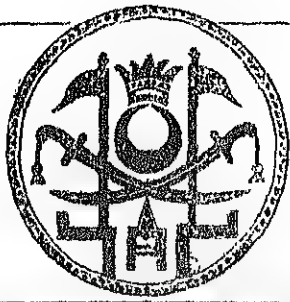
له طبرزد و فی است از شکر  
 مغرب تر زود و تر زود از ان گویند  
 که از غایت سخن کو یا اطراف او را  
 به تر تر شیده و انداز از غیب  
 نقش لبست ای رنگ  
 حیرت ریخت چه نقش لبست بنی  
 تصویر که دن است که آنی بلبلان  
 ۱۳۸





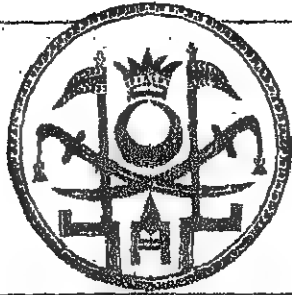
ز جوش ساز و غوغای و شک و  
 بخت منقین سپید آفتاب  
 قضا دوستی دران ایام بکسیوی دلارامی سری داشت و تخم و کار  
 کلروی بدل میگاشت و در عین شبن و نشاط یادش هوش ناخن  
 و از صدای تار و مار و مار گردید و از زخمه تر باب حرم کاری شید  
 این طرف در عشرت باز شد و او با خیال یار و دساز هر کسی قیل و قال  
 بود و او در خیال وصال هر کی بعیش و نشاط سرشار و او را بانا  
 زاری سروکار دلش هدف خدناک آلام گشت و سرش نشا  
 سنک ملام و یاران گریانش دیده چند دیدند و بیکدیگر نکاهی کرد  
 بالاتفاق از و پرسیدند که آیا نرسشیمی خواب از دیده ات  
 یا بلال ابروی انجشت نمای عالمت نموده و اگر بایلی وشی در سا  
 مجنون شود و اگر بر شیرین ادای نفت جان باخته و همچو مستی  
 اگر غمزه حاضر جوابی مہرت بر زبان نکرده آشته چرا خاموشی و اگر  
 نگاه ستانه اگر خیف بخودی سرشارت نیاخته از چه مدوشی

در کتابخانه قضا و استعانتی  
 استعمال کتابخانه است قاضی  
 در صفحه خطی و عدلی آرد قاضی  
 قضا و عدلی از ایام سردی قاضی  
 از نام دیوانه تار و مار  
 نیز و به حساب و بیکدیگر  
 جمع و نام و مار و مار و زلف  
 ۱۳۹  
 فصل اول چو بگذرد از این بار



غالباً عشق کلبه فی خار راست گردیده و موای چمنی در سرت پیچیده  
اگر به آرزوی محشر قاستی از جان رفت چه قیامت بر سرت رسیده  
و اگر عشق مرغوله زلفی پریشان نهشته از چه روزت سیاه گردیده  
دلت آماجگاه حزن و غم است و طبعت تدرو آشوبارهای  
اگر حال بیزبانی خود از مانگونی خاکست بدین و اگر چاره نسیم  
از اجانبجویی خون عیشت بگردن که گردون بوسه لعلون بخت  
وزمانه عبیده جو به شب عشرت از بیمهرش سر و کارست و روز  
وصلت از قسریق ماهی آسوده روزگار خدا را از صد غمناک  
و بلا اهل غم در ساغر دل مرزبیم با حکایت خود را شرح نما و با ما  
چون این سخنها گفتند از قیل و قال شان نفور شده و رو بسوی  
نکرست و بهای های کرست بگویندش دادم و به ایمان  
مخلطه مستفسر جانش کشتم چون نوبت از حد گذشت بغیر طاعت  
چاره کارند بدینی اختیار آهی از دل کشید و گفت کای رقیق

ساده خاک بدین دمای بخت  
یوسف در پیچ و خم صید و گداز  
خیالات معذب گفته می آید  
۱۳۰۰  
جامه آبی است شک  
در پیش خاک باده  
سپهر خوش باین  
سپهر ۱۳۰۰  
بکسی خاور شهرت ندان  
بر خود در این جهان و محبوب القادری  
شهرت و فتنه بصفحه ۱۳۰۰  
نسخه مطبوعه می آرد و حق می نویسد  
اختیار آنست که با آن خوش آید کرست  
سپهر بهای های کرست زیاده  
ای باده و آه کرست زیاده

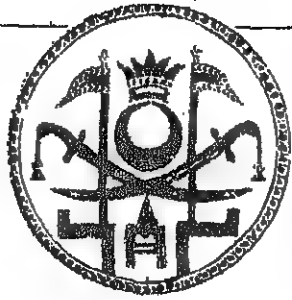


کرم ستروى از رسم و راه محبت بخير از حال زارم چه پي پي که از  
 سوز غم سراپا و انغم و از شورش جنون بيد ماغ و دم پامال اداي  
 فتنه خراست و جاتم اسير کيسوى و لارامى تاشقه معجزى از طرف  
 رخسارى برخاسته نشاط از من روگردان شده و قلق سوکواي  
 با من دست و گريبان خيش زلف و ازى زنک زخم راشکسته  
 و تبسم لعل ناز قهرى عجب حقيقتم را گسته و حالى نه و شى که بدامان صا  
 آويزم و نه پاي که از کوچ طلبش گريزم و خوف رسوائى بيز بام زنده  
 و لطف ريزه خوانى تاب از دم ر بوده خاموش شسته سيار غفلت  
 ناگاه با شمع غم و احمان دلم در خفا نشد و ورک جنون جنب  
 تا دير دندان بکرا فشرده تن زدم چون و ما غم از شد اند غم گيريد  
 و آتش بيابى به کانون سينه ام تير از اصرار تو اسرار خود را پيش  
 سکنان شرح دادم و ساز نوحه از زخمه زبان گوشت ساقه بر با  
 افتادم و دم بر شايش بسوخت و جاتم بر اضطرار بشن ساعدش گرفته

شوق بفرستد و فتنه  
 که بپر علم نمى زند  
 مانى از عيب حال سبى زان و گوشت  
 سال سبيل و دلم و شى  
 يادى حال جان که شدة و صل  
 جهان آورد و سبى ريزه خوانى  
 جيبه آواز شيدن و غم سايه  
 ۱۳۱  
 که عذيب شود در غم زان و گوشت  
 که دم در خفا نشد و ورک  
 شد چه خفا نشد و ورک  
 شد دندان بر بکرا فشرده تن  
 نقل صاب صاب به بوى جان  
 مى آيد ام و زان بى بياره  
 باياد او که دندان بر بکرا فشرده تن  
 طه کوک بى لوفى کردن و  
 لوفى شدن آواز ما با شدة و صل  
 سبى و است او و دم گم گم  
 افتادم و دم بر شايش  
 با غم و غم و غم و غم  
 افتادن بياره از شدة و صل  
 دم بر شايش بسوخت

۱۳۱  
 که عذيب شود در غم زان و گوشت  
 که دم در خفا نشد و ورک  
 شد چه خفا نشد و ورک  
 شد دندان بر بکرا فشرده تن  
 نقل صاب صاب به بوى جان  
 مى آيد ام و زان بى بياره  
 باياد او که دندان بر بکرا فشرده تن  
 طه کوک بى لوفى کردن و  
 لوفى شدن آواز ما با شدة و صل  
 سبى و است او و دم گم گم  
 افتادم و دم بر شايش  
 با غم و غم و غم و غم  
 افتادن بياره از شدة و صل  
 دم بر شايش بسوخت

زان ناي از خاموش بودن صاب به تن زان ناي صاب به کور کور دل باز گشت و جز بکرا فشرده تن



بست خود کشیدم و نضاح شفقانه بکوشش دیدم برین بهمن آمده  
 کف پیش ازینم رنجه مده و پا از جاده اعتدال بیرون منه که عمرم آمده  
 و خاطر از زندگی تر ازین قصدم بازداشتن در حق من نیکویی نیست  
 و ازین کوچه منع نمودن کارشل تویی از روی ویم برو که محقره سلامتم  
 در ششده افتاده و از پیش من دور شو که غمقای طبعم هوای عالم  
 بال کشاده شعر دست از طلب ندارم تا کام من برآید یاقن رسد بجانان  
 یا جان زتن برآید خدارا مر احوال خود بگذارد یاد ببرم را در برم بیاید  
 شعر شاید از طلعت او روز وصالی سازد و آنکه از بخت من آورد  
 شب بجران را این نقشه چندان مضطرب شد که بهیوش گشت  
 و از شدت غشی خاموش به پهلوش نشستم و بکشد کارش دل بستم  
 چون بعد ساعتی چشم نمشاد و عده انجلاج مراش ساخته مراش نمودم  
 و نقوش اضطراب از دوش زد و دم درین آسنا پاسی از شب گذشت  
 جلسا کبیل نموده بکلیه خود مائل شدیم و با هم توی خانه دال بامدادان

له هم برآید ای بهمن و آورده  
 شیخ شمس از در باب اول بوستان  
 می آرد سه شنبه این سخن شعر یارم  
 در ششم و خجالت برآید بهمن  
 همه در ششده افتادند گنجینه از بند  
 شدن محقره در آن باشد از بهادرم



نزل شاهش دریافته کس طلبش فرستادم نیاید و عربله مانده  
 مجبور شده <sup>سه</sup> سیم آشنائی کردم و چرب زبانی بعد چندی نتیجه این <sup>نتیجه</sup>  
 کرده از کارم کشود یعنی جانانه اش شبی بخانه ام کرم نه بود و زنگه  
 متوسط احسنی یافته چنانکه یوسف صبحش توان گفت یا لیلای  
 بر صدرش نشاندیم و مخوشش را طلبیدم آن نابله کوی سگیبانی  
 چون این نوید شنید کل کل کشید و سر از پاشناخته دوان دوان  
 وارد خانه ام کردید دید که کنارش بر و ساده غمز و ناز چار زانو <sup>نست</sup>  
 و از رعونت محبوبی طرف کلاسی شکسته و داماد از حجر ع <sup>حق</sup> کلمه  
 طح بهاری سیریز و و لمح لمح باد اهای ستانه آشوب صد قیامت  
 بر می انگیزد چشش در کار میجویی است و نازش مصروف در بازی  
 ناگاه آن آهوی رسیده آواز پاشنیده چشم برداشت <sup>سفی</sup>  
 بکسوت زینخادیده و و اتقی را بصوت عذرا غیبت بالا انگیزد معشوقی  
 فرصت اظهار عشقش نداده آهی کشیده همچو غنچه خاموش ماند و شال

[illegible]



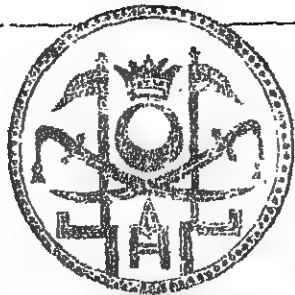
مستان مدوش و ریافتم که دل داده شد و بکر محوئی آماده نمودم

آنوقت این دو بیت که سرودم و لطف صحبت فرودم <sup>شوق</sup>

دل ازخف داده مرگان تش بین	سلمان ز چشم کافرش بین
چو کل پرایه بن از سودای دل چاک	قبای دلربائی در برش بین
سرپا آتش ست از گرمی شوق	فروران همچو مهر خاوش بین
دلش مجروح چون خود جو کیشی	سمان دست ستم بر خجش بین
شش محرم نه از شرم نمکونی	بکار عاشقی بی یاورش بین
دل خلقی ز خوبی پای بتش	دل اندر دست یار دیکش بین
شکسته طره و پرشته مرگان	هنریت خردگان لشکرش بین
بیا عاشق ز تاشیه محبت	ترحم از دل کین پرورش بین

چون خاموشی طرفین از حد گذشت و بنیر بانی جانبین از حد  
دو واژه نهادم برآمد بر رنسیق خود تند شده گفتم طرف نادانی که زو کا  
ساغر سرشار مد عابر لبست گذاشته و تو نشیت دستی بران بر نی

سینه سبزینک ازین اشعار  
میداست به بتلای لعلت دانه  
در میان خاک و خون افاده این دو  
بی دوات و بی قلم بر زمین از خون دل  
بی زودت و بی "س" و دوازدهم  
برآید ای دلربوخت "س"  
۱۳۴۲  
بیت دست زدن سنا پادشاه  
نسخه کاشی که روی دست است  
و پیاپی بر کتیبه قلم زینت است



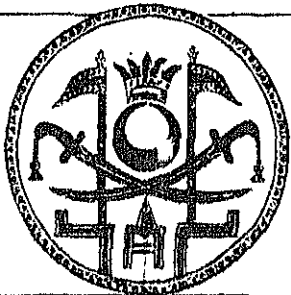
وزمانه الوان را در برضه ات چیده + و تو کسی در کاسه خودی کنی  
چرا پروانه سنان بدامن وصلش نمی آویزی + و از سر تا دل بپوشی  
که سیاق عشاق یعنی صبح جلوریز میرسد + اگر ناکام ماندی نوروز  
سرورت بشام خواهد رسید + و آفتاب عشیت بیام + مگر که چشم از دست

پوش + و مانند حسن و ناز بپوش فقیر

همان بحیر بکام تست امروز	که معشوق تو رام تست امروز
سر آمد ظلمت شبهای بجران	بسر وقت تو آمد محبت تابان
ز خواب بپودی بر دار سدا	بغفلت گذران فیض حسدا

وقتی که این نغمه با سرانیدم و فسونها بگوشش دیدم فی الجمله  
مشیار شده گفت یکای عیسی جان بخش + مرخند که رعب و جلالت  
نخاموشیم سلسله جنیان ست + لیکن بیم روز بجران مزیدی  
بهین خیالم که سفیده سحری نمک بر جواحت خواهد بود و نشه افروای  
آن زمان ششده عشرت را بسفای آنام رخت عبوری نخواهد بود و چرخ

له آفتاب بایم رسیدن  
از آخر شدن و بایان رسیدن  
مرگم تست ای خود  
قتل فتنه بیدار که با گذشت  
در صفحه مشقبات البدایع مطبوعه  
۱۳۵  
دانش است  
باد سوزان  
شهر طبرستان



و عایم را در کاشانه اجابت نوری به زبانم وقف آه و زاری خواهد کرد  
 و دلم سپند آتش بقیاری با کز لذت و صلح می چشانی و بجایات ابدی  
 میرسانی بهدیری کن که چون نشسته و می از سم جدا شویم و کردار است  
 در هیچ و تاب بتلاوه حالیا دست در کردن انداختن و بسته بلای  
 بر سر خود آوردن است و بوسه بر لب زدن کو نیا محرم بر محضر خون  
 کردن این چند خطه سرورم یافته در اندرانی بدنبال است  
 خاموشیم بخیاں سین مال اگر رایت رایت بر سر مقصد تم تا به یکین  
 که بسی تو غلی در استیتم تو لک نیاید بر تنخاش فروخته دیده گفتیم  
 که خوش باش بچانه ات را روزانه خواهم طلبیده اکنون چنان گیس  
 که او از آن توشه او مقوله ام را باور نکرده باز همان مضمون اعلا  
 نمود و گفت توقع دارم که علاج در دم نه مانی و فکر دم سر دم  
 میدانم که ترا بزور بازوی نیست بجایات بر سر انجام طلبه قدرتی  
 هست و من از بخش حیرت سر این آن ندارم تا توانی خر سینه

رایت رایت اول یعنی غم و  
 ثانی مرکب است از نای و نای  
 کاف و غم نون مضاعف سه و نون  
 یعنی امکان بیدار و ماغوز از اسکان  
 کفر فارسیان در عا و رة خودون  
 ۱۳۶  
 یکین استوف خوانند  
 بچانه نای عشق زیر کج مجاز  
 بنجین است و شتون در نظر حاشی  
 بنجین باشد  
 ای فرض کن چه رفتن بنجین فرض  
 کردن هم آمده است صاحب  
 سن که تم که قرار از همه عالم بدو  
 دست آمده انداخته می باید بدو  
 از خود  
 ای کجاست توشه  
 سر این و آن ندارم شمس الدین  
 خجسته بویس باین و آن سرکار  
 نباشد خبر اندیش بایشان



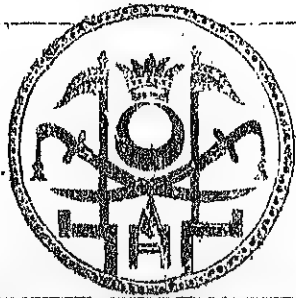


و زیاده این بدم جنونم سیند از مجموعی و ویرایه  
 خواش بست + خواسی تو خراب خواه و خواه آبادم حاصل  
 که از بجایش صرفه ندیده توشه کش رضایش کشتم و شاهش  
 بلا بگری یک روز دیگر نکاه داشتیم و آنروز از عقبات محشرش  
 ترسانیده سیم افشاندیم و شیب و فراز زمانه اش نموده همه روز  
 و رصده و اینکار ماندیم سدا محمد که زلف مقصود بچشم درآمد یعنی آن کشش  
 بهمانه جوش اطکار ظاهری و نوشت و بقدر رفیق رضی کشش  
 سما وقت صیغه خوانده هر دو راجحانه خودشان کوچانیدم و اینوقت  
 بزعم خود با تمام رسانیدم چون بان جوان محبت کامل داشتیم و اکثر  
 اوقات اتفاق صحبت می افتاد لهذا کرده تعارف صوری بودیم  
 و کامی چنان شده که دوسه روز از دیدن هم محروم مانده باشیم  
 در آن زمان روزکاری ملاقی نکردید و ماه رویش متنی بطلعت خایه ام  
 روزی از دوستی باستفسار حاش پر و اختتم او جواب داد که از آن

۱۰۰ حاج فتح مستیزا کردن  
 ۱۰۱ از بجا عجم  
 ۱۰۲ رفیق سفر که نوشت بدوش او بایستد  
 ۱۰۳ سیمه بقدر آن نور خال ندارد  
 ۱۰۴ از بجا عجم  
 ۱۰۵ لایه یمن می بابت ولایت  
 ۱۰۶ چاپوسی کشته که کوین چون می  
 ۱۰۷ در لایه که افزوده بار همان می  
 ۱۰۸ پیدا کرد  
 ۱۰۹ بخت عجب  
 ۱۱۰ بخت عجب  
 ۱۱۱ که بد شواری از آن بالا توان  
 ۱۱۲ از بخت و عجب محشر نمایه از قضا

اگر بصفحه مرغان که کند جنت ۱۱۰ که چاییدن خود که کوچانیدم و اینوقت  
 ۱۱۱ خودشان کنندش در حاشیه خطا و تعلق در حاشیه صفحه ۱۱۲ آورده

۱۱۳ لایه از قصد نمودن و در پی کاری  
 ۱۱۴ بودن  
 ۱۱۵ از آن کار که نشنیدم  
 ۱۱۶ بسیار پیش یاران در خوشتر  
 ۱۱۷ صیغه یعنی نکاح از بجا عجم  
 ۱۱۸ هم بد بهمان روز وقت

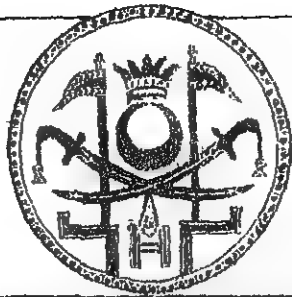


تا آشنایم پیرس + او از عاشق معشوقها طامح و لا یعیلست + و درم  
 بخیری از سر و عالم غافل + کفتم آیا چه شد ز راست بگو گفت رو  
 حسب معمول بر خانه اش رفتم + در رابسته یافتیم و انستم که شاید  
 خانه خلوت باشد + و او بجای رفته ناکاه صدای رو و دوسرو  
 و نبوش و بده بگو ششم خور و تا دیدم در رازوم از اندرون خبر نفقه  
 و آواز زنک و سخنان غصه و ناز و راز و نیاز صدای بر سخت  
 شش بکشته سو کند خور و دم و عهد کردم که تازیت بسویش  
 رویش کرده نخواهم نگرست + مرا از استماع انخیال ملائقی رو و او خان  
 کردیم + و تا مدتی از و خبری شنیدم + روزی در رستان چاشت  
 بقتلاق خود خواستم که چشمم گرم ناخیم + ناکاه صدای و او پلا و و او  
 بگو ششم رسید بر خاسته حیران حیران هرست سید یدم یکا یک  
 فراموش کار من شکر کن پر کن بجال خراب نوحه کنان از در دست  
 ختم حسیا خیرست چه شد که بعد مدتی اجازت ناکشیده خور و او  
 تمام

عاشق معشوقی پیر از خور و در رازوم  
 در خانه خلوت باشد + و او بجای رفته ناکاه صدای رو و دوسرو  
 و نبوش و بده بگو ششم خور و تا دیدم در رازوم از اندرون خبر نفقه  
 و آواز زنک و سخنان غصه و ناز و راز و نیاز صدای بر سخت  
 شش بکشته سو کند خور و دم و عهد کردم که تازیت بسویش  
 رویش کرده نخواهم نگرست + مرا از استماع انخیال ملائقی رو و او خان  
 کردیم + و تا مدتی از و خبری شنیدم + روزی در رستان چاشت  
 بقتلاق خود خواستم که چشمم گرم ناخیم + ناکاه صدای و او پلا و و او  
 بگو ششم رسید بر خاسته حیران حیران هرست سید یدم یکا یک  
 فراموش کار من شکر کن پر کن بجال خراب نوحه کنان از در دست  
 ختم حسیا خیرست چه شد که بعد مدتی اجازت ناکشیده خور و او  
 تمام

این کتاب را در کتابخانه  
 کتابخانه  
 کتابخانه

در این کتابخانه  
 کتابخانه  
 کتابخانه



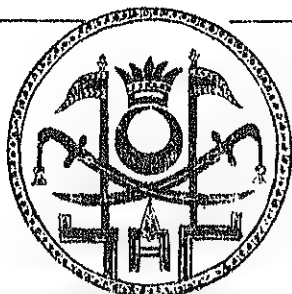
افکنده و ازین بستی گرفت، بفرماند و زود برسد مد عابران که ازین  
 دلیریشم و بتلای هزاران تشویش او بعد بایا های سلسله کلمه  
 در آورده گفت و ریگا که زمانه بجام خوش کردید و طومار عیشیم را بچشم  
 طرفه رنجه در میان کارم افتاد که بیت المهور سرورم از زلزله حرم  
 زیر و زبر گشت و خانه آبادم از تصور صنادید عجبم ویران شد اسباب  
 حسرت میاست و شاید عشرت در خانات از جام رفت و آب در آن نظم

طالعی دارم آنکه از پی آب	کر و روم سوی جسم بر کرد
و بدوزخ روم سپید آتش	آتش از رخ فسرده تر کرد
در زکوه التماس شک کنم	شک نایاب چون کهر کرد
کر سلامی بر من بنزد کسی	هر دو کوشش بحکم کر کرد
در بصره روم بحبت جناک	خاک حسالی به نریخ زر کرد
اینچنین حالها به پیش آید	هر کار از کار بر کرد +

ای برادر نوباد که در بر من نشاند بودی نو بفرمود صاحب طبع تراغ

این سخن خبری از قیامی عالم  
 پرسیدی غصه کاشی به هم  
 رسایان سروران جایی  
 میتواند خبر از عالم بالا بدی  
 احوال عالم بالا معلوم میکند  
 بفرمایند شبنم صنادید عجب  
 یعنی اکا عجب از بهار عجب  
 ۱۴۹

نویسنده بنی سیوه نورس

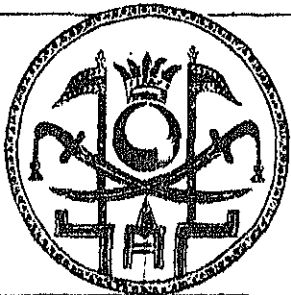


زغن گشت و نورس جاش نصیب دشمن و من حسب مراد ترش  
 پخیدم و بهارش ندیدم تفصیل این اجمال انیکه از یوم عقد بقصد تن  
 فرق آرزویم باغوش انجاح بود و طبع وارفته ام محو شاد کائی  
 فلاح عشرتم با فلک ستیزه خوصف آرا بود و بزم غیرت حسن  
 کاوس و دارا و قضا و جوارم جوانی بود چالاک و شاید و از بند آدا  
 تهذیب آرا و غفل نعمه رباب و قفل شیشه شراب و توای تن تن  
 و صدای بشکن بشکن دلش را مشاق نظاره نمود و کربان صبر  
 بیجا با از وزن تابدانی بکاشانه ام نکامی بخت محضلی یافت پر  
 و بزمی دید بقصور بر نورش پروانه دلش نسوخت الا شمع خانه ام  
 چهره شوقش بر فروخت جام را دیده بجان شد و ما بهم را دیده  
 حیران جاش کردید و خواهان و صاش لند اعجوزه پرفی  
 که ابلیس ملعون را بجرم نا تجرب به کاری صد کوشمال دادی و بارها  
 بار زور و نیز ناک بر پشت و گردن عمر عیار خادی و بعد انعام ز کشته

۱۵۰  
 این نطق منست در محراب  
 پیش پستی شاید بسیار  
 بود و شیخ شیری در باب اول  
 کلمات بنفیر یا پیش پای  
 یعنی علوی است و میرزا بزرگوار  
 در محراب القلوب معروف  
 بنامه و فقه بصفتها او آورده  
 زحاک و شیخ

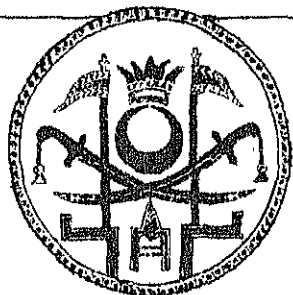
هو سالمان و اما بسا قصه و سرود در دامن ميان بابت عاليه از لفظ پرشكر سر رشته هر چه مي بياستم و در اول اشكر از حضرت كه در شكركن شكن است ايشاب و

فقر سپیدی چاکلی و نیک  
فریب بدست گرفته بر سر چاه  
شیرین کنایه از غصه و کسر و دوا  
در خانه تن زن که ز درستان  
خند لب + در هر دست باغچه  
صد جای تن نیست + حق  
این شکستن کلان



و عایم را در کاشانه اجابت نوری به زبانم وقف آه و زاری خواهد کرد  
و دلم سپند آتش بقیاری با کز لذت و صلح می چشانی و بجایات ابدی  
بیرسانی بهدیری کن که چون نشسته و می از سم جدا شویم و کردار است  
در هیچ و تاب بتلاوه حالیا دست در کردن انداختن و بسته بلای  
بر سر خود آوردن است و بوسه بر لب زدن کو نیا مهر بر محضر خون  
کردن این چند خطه سرورم یافته در اندرانی بدنبال است  
خاموشیم بخیاں سین مال اگر رایت رایت بر سر مقصد تم تا به یکین  
که بسی تو غلی در استیتم تو لک نیاید بر سخاوتش فروخته دیده گفتیم  
که خوش باش بچانه ات را روزانه خواهم طلبیده اکنون چنان گیس  
که او از آن توشه او مقوله ام را باور نکرده باز همان مضمون اعلا  
نمود و گفت توقع دارم که علاج در دم نه مانی و فکر دم سر دم  
میدانم که ترا بزور بازوی نیست بجایت بر سر انجام طلبه قدرتی  
هست و من از بخش حیرت سر این آن ندارم تا توانی خریده

رایت رایت اول یعنی غم و  
ثانی مرکب است از ای و تایی خطاب  
کاف و غم فون مضاعف سه و دین  
یعنی امکان بیدار و ماخوذ از امکان  
که فارسیان در عا و رة خود وزن  
۱۳۶  
بکین استوف خوانند  
بچانه یا بهشتوف زیر که مجازا  
بنجایت و شتون در نظر حاشی  
بیش باشد  
ای فرض کن چه رفتن بنجایت  
کردن هم آمده است صاحب  
من که تم که قرار از همه عالم بدو  
دست آمده انداخته می باید بدو  
از خود  
ای بکایت نوشته  
سر این و آن ندارم شمس الدین  
خجسته کوبیده باین و آن سرکار  
نیاید بخیر اندیشی بایشان



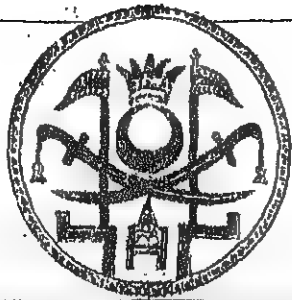
سر جاییم آمده رسوایم گشت + و دلاله را برای آوردن آن جوان باغی  
 بقر شصت <sup>عشیر</sup> شجر کرده بودم + و عجزه از آن بلده بود تعیین روزی  
 اشارتی نموده + آن ناکام پرفتن نوید و صاشس جوان داده  
 او را همان روز نسبت باغ گشیل + و آمده دلبهرم را از اشاره چشم  
 ابرو آگاه نمود + اینجا نو بهارم بپیر باغی کام فرسوده از تفرج ککلی کل  
 خندان شد + و چون پاسی از شب گذشت به بهانه حاجتی از برم  
 برخاسته بسوی رقیب روان + تا دیر انتظارش بکشیدم +  
 و بسوی در رسیدیم + بعد ساعتی نفس گسته در رسید + و بچشم  
 نشست + و قیقه نظاره رویش کردم چه می بینم که خنباش  
 پریشان است + و ز کفش حیران پکاشش رسید + خاوندانی  
 و لبش گزیده از قلم سیه زبانی + قطرات عرق بر چین آن شیرین  
 شامل بود + یا بحوم افکار در دل اندیشهها بکار برده مصلحتاً خاموش ماندم  
 و چنان گشتم که دانی بوقوع هیچ واقعه تحقیقی در دلم عبور نکرد +

۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵  
 ۴۹۶  
 ۴۹۷  
 ۴۹۸  
 ۴۹۹  
 ۵۰۰  
 ۵۰۱  
 ۵۰۲  
 ۵۰۳  
 ۵۰۴  
 ۵۰۵  
 ۵۰۶  
 ۵۰۷  
 ۵۰۸  
 ۵۰۹  
 ۵۱۰  
 ۵۱۱  
 ۵۱۲  
 ۵۱۳  
 ۵۱۴  
 ۵۱۵  
 ۵۱۶  
 ۵۱۷  
 ۵۱۸  
 ۵۱۹  
 ۵۲۰  
 ۵۲۱  
 ۵۲۲  
 ۵۲۳



و خجانی در حاشیای نام و تنک چون مرا بخیر نداشت  
 باز جهان چیلکه بنزل مقصود روان شد من نیز بعد لجه موگی از جا  
 و دنیا شس گرفته بجای تاریک رسیدم که صدای شخیر و غنیر  
 بخوشم رسید و دانستم که زمانه از من بیا شفت و بومی به طاووس مجت  
 غزالم با گر آژی مربوط گشت و تنک ماری چشمه حیوان من  
 می بر زده بر سر آنها ریختم و با هر دو او خنیت هم گشتم معلوم نباشد  
 بنزد منم بیداخت و زنگه از اشاره اش مرد و دتم را بر بیهانی  
 محکم بسته با اتفاق هم بد رنتم آوختند و چند دانه که خود را کجا گشتند  
 شب تنها بگریه و زاری گذریدم + با مداد ان چون بمرامم نیت  
 بتلاشم کوشیدند و بعد تجسس مراد یافته ارقید را نیدند  
 و تجسس عالم پر دختند از شرمم پیچ نختم و بهانه نیغای طر از آن  
 از بیوفای خود پرسیدم گفتند که ما را از او اطلاعی نیست خستنت  
 چنان متفرق بودیم که از خویش و بیکانه خبری نداریم لیکن نهفت

له موگی از جا  
 غازی وای سر و دست منی و اسان مجاز  
 بنی مضطرب از خجالت الافغان  
 بجفت ای هم بیت مولوی مفتوح  
 باب دساز خود و خجالتی بچین  
 منتفی  
 ۱۵۳  
 ۵  
 از بهار

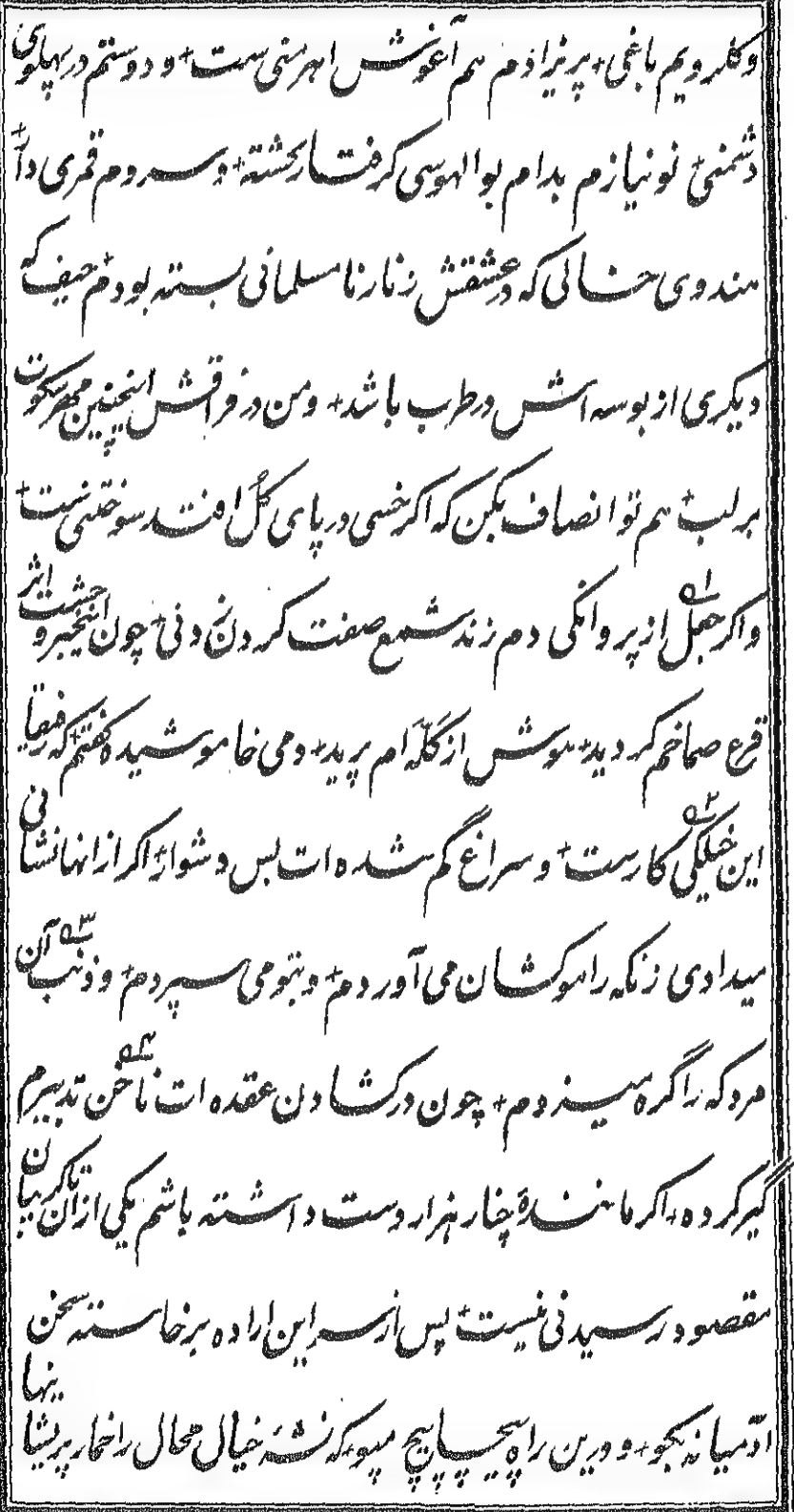


سیدانیم که در باغ نیست کفتم شاید بخانه رفته باشد سگمانان بخت  
 ساخته داخل اوتاق شدم سوای دوسه کتیر کسی را نیافتم  
 مجبور استخوان کنیزانش را از شلتاق <sup>به</sup> خود خمیه کردم کی از آنجا  
 که بران ماجر او قوفی داشت بر چگونگی اش اکام ساخت بعد  
 اصفای اینحال زمانه در نظرم تاریک شد بهنجو بجان آن جوان  
 که مردی محیل بود شتافتم آفارش پریشانم دیده مضطر گشتند  
 و پرش حالم نمودند به تندی پرسیدم که فلانی کجاست میده  
 بایمان معلظه بیان کردند که او از شب دوشین غائب است  
 از و خبری نداریم چون بوی صدق از کلام شان میگوید از سگمانان  
 در گذشته چاره جز این ندیدم که خود را بر تو عرض نمایم تا حضرت  
 از و مجورالم بختام بخشی و از چشمه سار تدایر جرعه آب حیاتم بخند که  
 به لعل و عسی از شر تو و انخواهم شد و از اقدام توحید او چهره  
 نباشد که خانه ام بپراغ است و سبایم جنت کلاغ و لاله رخم دمی

سگمانان بختی زد و کوب مرید قتل  
 می آید و حق زینچه را پس بکشد و خوب شلتان  
 کند در اوتاق البیدیع بصورته انچه بگوید  
 حاجی محمد حسین  
 از اقبال ۱۳۴۴  
 خاتم که در بستر ۱۹۶۶ مرگت است  
 ۱۵۴  
 سبیل انصاف بیا صیال  
 از شب ۵۴ خود را به تو عرض نمایم  
 ای از حال خود ترا بیا کلامی  
 سکنه جام جم است بکینه تابو  
 عرض دارد احوال ملک دارا  
 سبیل و عینی جلاد در دیباچه  
 شاهان نامه می آید  
 به لعل و عسی داده  
 و انخواهم شد ای از تو جدا نخواهم شد  
 میج کاشی به بر دیو و دانا می  
 از رسم و آداب و کلام و سخن  
 زینب شنودن

دکتر دوم





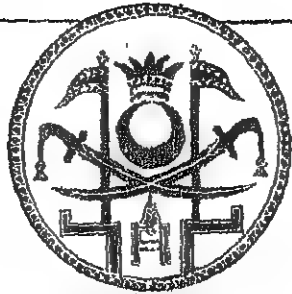
تو کہ تو نے جو کچھ کہا ہے

کلمہ "اندر بار" کی طرف سے



پیشاپیش است و سرگراینها از حدش کمان این نحو مدعا  
 کوشش تا کوشش کشیدن آسان نیست و کو هر خطان از ته عمارت و  
 بازیچه طفلان بدانکه مراد از خجاست کارت مسامحتی نیست لیکن  
 مجبورم که مایه عمرت است اراج بردند و توجیه بماندی و چون واقع  
 در کون شد بخود نرود آمده که چاره در خود جوئی اگر چه این معما  
 حل شد فی نیست اما پاس خاطر خواهم کوشید اکنون باقی  
 برسان و تحویل کن و البته بسیارم این گفته نزد خود شناسانیدم  
 و بعد اصلاح چیرش خورانیدم چون تمام شب بخوابی کشیده بود  
 بعد ناول حاضری خوابش در بود هر چند خواستم که نشانی  
 از آن ناکاران معلوم شود لیکن تیرید تدبیرم بر دهن مقصود و برید  
 بعد چندی ساده لوح خود را ازین واقعه آگاهیدم و از بوی  
 بازش داشتم بیچاره از تصادم این مصیبت آزارش و بچنگ  
 رنجوری گرفتار تا سه ماه بعلا حش مشغولی نمودم باری بفضل  
 تعالی

سلامت بخیر بود و من  
 دومین کتاب که در کار گویاید  
 از معانی باب ۱۵ ناکاران  
 در این فصل دوم از در ثبات  
 در خطبه و خطبای عجمین  
 و فی نشانی آن ناکاران  
 ۱۵۶  
 آزارش در بنی  
 در روزنامه مضبوط و این  
 بوده است بحکم صاحب آزارش

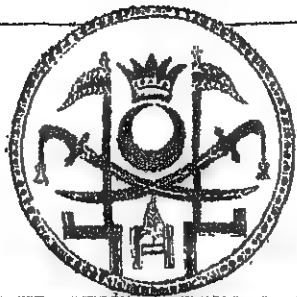


صحت یافت و چاق شد + و صدقات من را نیز رفت زفته  
کم گشت + فاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ط حَسْبَا

زن چه باشد ناقصی عقل و دین	بیچ ناقص نیست در عالمین
بر سر خوان عطای بون	نیست کافیه نعمتی بدتر ازین
کردی صد سال ز ناسیم زو	پای تاسه گیری او را در
جامه از دیبای شسته و دوش	خانه از زین لکن آینه و دوش
هم بوقت چاشت هم شکام	خوش آرائی به کونا کون طعم
چون شود شنه بجام کوری	آتش از سر چشمه خضر آوری
میوه چون خواهی ز تو بچون	ناریز و آری و سبب صفهان
چون منت از داور می تابی	جمله اینها پیش او چیست بیج
کر چه باشد چهره اش لوح صفا	خالی ست آن لوح از حرف و فا

۱۵۴

در بیان از زن خاداری کم  
غیر بکاری و غدری کم



خاتم الطبع سپاس بقیاس شیرازه بند و فست کائنات را که این  
نشات سر ایا فادات جامع انواع لطایف و اقسام نکات حکیمه  
کلاک و زرق و نجش صد ریخسروی سیمی به شکوفه خشمی نتیجه افکار  
عقما شکار حضرت قدر قدرت بیت الغزل دیوان انوشیروانی  
صوائف دانش و بنیش نعل رحمت یزدانی پر توفیق ربانی  
ایمن و دیانت خالق انس و جان آیه محبت حضرت رحمان <sup>شیراز</sup> حاجی حسین  
میطلع اوامر شهنشاه خافقین جناب نواب محمد کلب علیخان صاحب  
وای دارالریاسته مصطفی آباد عرف را میوز را و الله ملکهم و اقبالهم <sup>النشور</sup> الی یوم  
شتم ککاتیب دلپسته و عبارات بلند تعلیم جواهر شمس شیخ انوشی  
خوشنویس سرکاری زینت افندی صفحه قرطاس گردیده و  
تصحیح و تحشیه بنده خاص بارگاه نشی ایستاده تخلص به سیر با تمام  
خادم بارگاه شاه بدر و جنین محمد حسین بدرالریاسته <sup>بجاری</sup> موجود  
در مطبع رئیس المطابع آغاز محرم الحرام سال یک هزار و دویست و نود



بقالب طبع در آمد و بسان نیر اعظم از افاق خفا بر آمده به پر تویش  
 عالمی را نور و فسر و مشتاقان را افادات شکار بخشید بار خدایا  
 این شاه در غامر و مک دیده ارباب نظر و فروغ چشم اصحاب باد  
 بمحمد و آل محمد و اصحابه الا و الله

قطعات تاریخ طبع نشره شمار

قطعه تاریخ نتیجه طبع آسمان پاشای عظیم النیر خباب نشی منظر علی صبا

۱۵۹

کلام جانفزا تصنیف نواب

اسیر آید لب تاریخ طبعش

قطعه تاریخ ریخته کلک کهر سلک سخکوی با تو قیر نشی اصحاب

عجب کلام که کتاب حضرت نواب

ز نیش اکت معنی نهی لطافت لفظ

اگر غلط سختم صد ظهوری و طعن

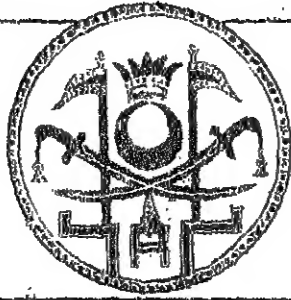
چنین مصنف پر مایه چنین تصنیف

بمنه دامن نیسان خوش آب پدید

که شمره اش جویض زین برش رسید

بفخر حلقه شاگردش بکوشید

ز ابتدای زمانه ندید و کس نشنید



چو طبع کشت چنین سال او شویست  
کلام کامل اہل سخن بہ طبع رسید

قطعه تاریخ حکیم خانہ شاعر نازک خیال  
سیرضامن علی صبا جلال

خمر و ملک سخن مست جلال  
کاک و الارتم خمر و

جہاز تہ مجھونہ شہ  
کشت مطبوع بہ کوج و

سال تاریخ شروع طبعش  
شدہ کلہ شہ شہ

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ط  
وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ ط  
رَبِّ الْعَالَمِينَ ط  
ط

نقد تاریخی منتخبہ طبع منصبہ مہ چاہ  
کلام الملک ملک اکلام طبع شد تمام

۱۲۹۰



۱۶۰

University Library  
Aligarh  
SUBHANULLAH COLLECTION



CALL No. { ۱۹۱۵۵۵ (۵) } ACC. NO. ۱۳۳۴۹  
 AUTHOR خان  
 TITLE شکر  
 ۱۳۳۴۹

Date  
 No.  
 Date  
 No.

THE 1  
 TIME



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:-**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.



